

پژوهش‌های علوم انسانی

۲۸

علمی

شماره استاندارد بین‌المللی

۲۲۵۱-۹۲۵۴

&

۲۶۷۶-۳۳۷۰

سال ۱۳، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۲۸

- ۱ مقایسه همگرایی صفات فرمانروا در تحفة العالم و آرمان شهر یاری ایران باستان
یعقوب تابش
- ۲۵ تحلیلی بر دعاوی و شکایت‌های حقوقی مردم تهران در سال‌های نخست مشروطه (۱۳۳۰-۱۳۲۴ق)
حسن زندیه و حمیده شهیدی
- ۴۳ تأملاتی در باب عناصر سه‌گانه تاریخ از منظر باستانی پاریزی (زمان، مکان و کنشگران)
فخری زنگی‌آبادی و علی ناظمیان‌فرد
- ۶۷ بلوک حیات داود و نقش خوانین آن در تحولات سیاسی و اقتصادی کرانه‌های شمالی خلیج فارس در دوران قاجار و پهلوی
حسین عبدالله‌پور و حبیب‌اله سعیدی‌نیا
- ۹۹ تأثیر فشار اقتصادی شوروی بر سیاست‌های راه‌سازی ایران دوره رضا شاه: بررسی موردی راه تبریز-رواندوز به اسکندرون
شهرام غلامی
- ۱۲۱ بازتاب الگوی ملکداری ایرانی در «قانون شاهنشاهی» ادريس بدلیسی
محسن مرسلپور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهشهای علوم تاریخی

شماره استاندارد بین‌المللی (چاپی): ۹۲۵۴-۲۲۵۱

شماره استاندارد بین‌المللی (الکترونیکی): ۳۳۷۰-۲۶۷۶

سال ۱۳، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰، شماره پیاپی ۲۸

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: غلامحسین کریمی دوستان (استاد دانشگاه تهران)

سردبیر: رسول جعفریان (استاد دانشگاه تهران)

ناشر: دانشگاه تهران

هیئت تحریریه:

ادموند هرزیک خوزه فرنسیسکو کوتیاس فرر فرج‌اله احمدی

استاد دانشگاه آکسفورد، انگلستان

استاد دانشگاه کانته، اسپانیا

دانشیار دانشگاه تهران

رابرت گلیو

استاد دانشگاه اکستر، انگلستان

دانشیار دانشگاه تهران

کازئو موری موتو

دانشیار دانشگاه توکیو، ژاپن

محمدباقر وثوقی

استاد دانشگاه تهران

سهراب یزدانی

دانشیار دانشگاه خوارزمی

عبدالرسول خیراندیش

استاد دانشگاه شیراز

منصور صفت‌گل

استاد دانشگاه تهران

نوبوآکی کندو

استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن

مدیر داخلی: محرم باستانی

کارشناس:

نشانی: تهران، خ انقلاب، خ قدس، کوچه آذین، پلاک ۱۰، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران، طبقه سوم، دفتر مجله پژوهشهای علوم تاریخی.

نشانی پست الکترونیکی: Jhss@ut.ac.ir تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۱۱۷۰ قیمت:

مجله پژوهشهای علوم تاریخی براساس ابلاغیه شماره ۳/۱۱/۶۰۳۵۰ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۲۹ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای درجه علمی - پژوهشی است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

■ پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی <https://www.sid.ir>

■ پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی <https://ecc.isc.gov.ir/showJournal/22717>

■ پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی www.Ulrich'sinternationalperiodicalsdirectory.com

■ پایگاه استنادی آکادمیا به نشانی <https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies>

شرایط پذیرش مقاله در فصلنامه پژوهشهای علوم تاریخی

فصلنامه پژوهشهای علوم تاریخی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی است که شرایط پذیرش مقاله در آن به شرح زیر است:

۱. شرایط کلی

- مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده/ نویسندگان باشد.
- مقاله نباید در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا اتمام داوری نیز نباید به مجله دیگری فرستاده شود.
- پذیرش علمی مقاله پس از تأیید هیئت داوران، به آگاهی نویسنده خواهد رسید.
- چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریه مجله است.
- مسئولیت مطالب و محتوای مقاله بر عهده نویسنده/ نویسندگان است.
- مقاله نباید از ۲۰ صفحه استاندارد نشریه بیشتر باشد.
- نام کامل نویسنده/ نویسندگان، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل، رشته تحصیلی، رایانامه و شماره همراه و نشانی پستی نویسنده باید در صفحه جداگانه‌ای ضمیمه شود.
- نویسندگان مقاله نباید بیشتر از سه نفر باشند.
- ویراستار مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.
- ارسال مقاله تنها از طریق سامانه مجله پژوهشهای علوم تاریخی دانشگاه تهران به نشانی <https://jhss.ut.ac.ir> امکان پذیر است (برای این کار ابتدا باید از طریق گزینه «ورود به سامانه» در سامانه مذکور ثبت نام کنید).
- عناوین جدول‌ها با ذکر شماره در بالا و تصاویر، نقشه‌ها، طرح‌ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود.

۲. اجزای مقاله

- **عنوان:** عبارت از نام کلی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله است.
- **مشخصات نویسنده:** شامل نام و نام خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، رشته تحصیلی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل، ایمیل و شماره همراه (این مشخصات در فایل اصلی مقاله نباید قید شود، بلکه در صفحه‌ای مجزا باید فرستاده شود).
- **چکیده:** شرح جامعی از مقاله با واژه‌های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته‌های پژوهش (تعداد واژه‌های چکیده باید بین ۲۰۰-۲۵۰ واژه باشد).

- **واژه‌های کلیدی:** شامل پنج تا هفت واژه تخصصی است که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌هاست.
- **مقدمه:** شامل طرح مسئله اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسئله موردنظر، روش بررسی و پرسش‌های پژوهش مطرح شود.
- **پیکره اصلی:** عبارت از متن اصلی مقاله، مبانی نظری، بحث و تحلیل، تقسیم‌بندی‌های محتوایی و... است.
- **نتیجه:** شامل نتایج منطقی و مفید مقاله که برآمده از بحث اصلی مقاله است.
- **پی‌نوشت:** در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می‌آید.
- **منابع:** فهرست‌نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه‌نامه مجله.
- **چکیده انگلیسی:** چکیده انگلیسی باید عیناً ترجمه چکیده فارسی باشد و باید مانند سایر اجزا در فایل اصلی مقاله (انتهای مقاله) قرارگیرد.

۳. شیوه تنظیم متن

- مقاله باید بر صفحه کاغذ A4، با قلم (فونت) «ب نازنین ۱۳» (B Nazanin)، فاصله بین خطوط یک و در محیط واژه‌پرداز ۲۰۱۰ (word 2010) نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۵ سانتی‌متر و از راست و چپ، هر کدام ۴/۵ سانتی‌متر باشد.
- چکیده، واژه‌های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازه ۱۱ نوشته شود.
- ابتدای هر بند، با نیم سانتی‌متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخست زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
- نقل‌قول‌های مستقیم بیش از پنج سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم، ولی با اندازه ۱۱ نوشته شود.
- تلفظ اسامی لاتین و نام‌های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آنها و داخل پرانتز ذکر شود.
- بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از متن قبلی جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند.
- زیربخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه تجاوز کند؛ مثال: ۳-۱-۴. که بیانگر زیر بخشی از بخش سوم مقاله است.
- شماره پی‌نوشت‌ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله‌دار باشد و از افراط در دادن پی‌نوشت اجتناب شود. ضمناً تأکید می‌شود برای شماره پی‌نوشت‌ها از ابزار references استفاده نکنید، بلکه به‌صورت دستی شماره موردنظر را تایپ کنید و با ابزار superscript که به شکل ایکس

به توان ۲ در برگه home نرم افزار ورد وجود دارد، عدد تایپ شده را کوچک کنید و در گوشه بالای متن قرار دهید؛ به طوری که درست مانند شماره ارجاع با استفاده از ابزار رفرنس می شود.

- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آنها قبل از نخستین کاربرد، در پی نوشت ذکر شود.

- کلیه مثال ها، نمودارها و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.

- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده اند، در پی نوشت به این مطلب اشاره شود.

۴. شیوه ارجاع به منابع

۴-۱. ارجاع داخل متن مقاله

- نام خانوادگی مؤلف یا نام معروف، تاریخ نشر اثر: جلد/صفحه یا صفحات. نیازی به نوشتن «ج» برای جلد و «ص» برای شماره صفحات نیست. همچنین شماره صفحات از راست به چپ نوشته شوند؛ مثال: (ابوشامه، ۱۴۱۸: ۲۹۳/۴-۲۹۴).

- در صورتی که به دو یا چند اثر چاپ شده از یک مؤلف در یک سال ارجاع داده شود، لازم است ابتدا در منابع پایانی، با نوشتن «الف»، «ب» و... در کنار سال چاپ، آنها را از هم متمایز کنید و سپس در منابع داخلی، بعد از نام خانوادگی مؤلف، سال چاپ به همراه «الف»، «ب» یا... نوشته شود؛ برای مثال (زرین کوب، ۱۳۶۸ الف: ۲۶)

- ارجاع به اسناد تاریخی: (عنوان سند، شماره سند: برگ)

- نقل قول مستقیم باید داخل گیومه قید شود و نشانی آن به ترتیب گفته شده، داخل پرانتز قرار گیرد.

۴-۲. ارجاع پایانی (منابع)

۴-۲-۱. ارجاع به کتاب

- نام خانوادگی مؤلف یا نام اشهر، نام مؤلف، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»)، تاریخ نشر.

- نام کتاب کج (ایرانی) نوشته می شود؛ بنابراین، از سیاه کردن (بولد) یا قراردادن آن در گیومه پرهیز کنید.

- در صورتی که مؤلف منبع معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف می شود.

۴-۲-۲. ارجاع به مقاله

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، عنوان مقاله مورد استفاده در داخل گیومه، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانی) و بدون ذکر واژه مجله، دوره یا سال انتشار، شماره، شماره صفحات مقاله (بدون ذکر حرف «ص»)، تاریخ نشر اثر.

۴-۲-۳. ارجاع به پایان نامه

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام و نام خانوادگی استاد راهنما، نام دانشگاه و دانشکده محل تحصیل دانشجو، سال دفاع.
- نام رساله دکتری کج (ایرانی) نوشته می شود و عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد در گیومه قرار می گیرد.

۴-۲-۴. ارجاع به نسخه خطی و اسناد

- نسخه خطی: نام مشهور مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا رساله خطی یا نسخه عکسی، شماره نسخه، محل نگهداری.
- سند تاریخی: عنوان سند، شماره طبقه بندی، محل نگهداری.
- در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شماره طبقه بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شماره میکروفیلم و محل نگهداری ضروری است.

۴-۲-۵. ارجاع به وبگاه های اینترنتی

- نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه، تاریخ درج مطلب در وبگاه.

۵. نکات دیگر درباره ارجاعات و منابع

- ارجاعات مندرج در مقاله، باید مستند و مبتنی بر منابع باشد و کوشش شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
- هرگاه از مراجعی چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی، اولی و مرجح است.
- درباره آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده اند، ارجاع داده شود.
- هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی نوشت ذکر شود.
- از شماره گذاری یا قراردادن خط تیره در آغاز مدخل های فهرست منابع پرهیز شود.
- منابع مقاله به صورت الفبایی و براساس نام خانوادگی مؤلف تنظیم می شود.
- منابعی که در پایان مقاله ذکر می شود، باید همان منابعی باشد که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو، اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در متن بدان ارجاع داده نشده باشد، باید از منابع پایانی حذف شود.
- عنوان کتاب ها و مقاله ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر شود.
- در فهرست منابع ابتدا منابع فارسی و عربی در یک بخش می آید و سپس منابع انگلیسی، فرانسوی و... در بخشی جداگانه ذکر می شود.

- در فهرست منابع، فهرست مقالات و اسناد نباید از فهرست کتاب‌ها جدا نوشته شود.
- در فهرست منابع در صورتی که مشخصات منبعی بیش از یک سطر شد، برای سطر دوم نیم سانتی متر تورفتگی ایجاد شود.

۶. علائم اختصاری

هـ.ش:	هجری شمسی	هـ.ق:	هجری قمری	ف.و:	وفات
ق.م:	قبل از میلاد	م:	میلادی		
د:	دوره	ش:	شماره		
همان: همان منبع، همان جلد و همان صفحه					

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقایسه هم‌گرایی صفات فرمانروا در تحفة‌العالم و آرمان شهریاری ایران باستان یعقوب تابش	۱
تحلیلی بر دعاوی و شکایت های حقوقی مردم تهران در سال های نخست مشروطه (۱۳۳۰-۱۳۲۴ق) / حسن زندیه و حمیده شهیدی	۲۵
تأملاتی در باب عناصر سه‌گانه تاریخ از منظر باستانی پاریزی (زمان، مکان و کنشگران) / فخری زنگی‌آبادی و علی ناظمیان‌فرد	۴۳
بلوک حیات داود و نقش خوانین آن در تحولات سیاسی و اقتصادی کرانه‌های شمالی خلیج فارس در دوران قاجار و پهلوی / حسین عبدالله‌پور و حبیب‌اله سعیدی‌نیا	۶۷
تأثیر فشار اقتصادی شوروی بر سیاست‌های راه سازی ایران دوره رضا شاه: بررسی موردی راه تبریز-رواندوز به اسکندرون / شهرام غلامی	۹۹
بازتاب الگوی ملکداری ایرانی در «قانون شاهنشاهی» ادريس بدلیسی محسن مرسلپور	۱۲۱



Comparison of the Convergence of Rulers' Traits from Aboutaleb Fenderski's Perspective with The Ideal king's Competencies from Wolfgang Knauth

Yaqub Tabesh¹
(1-24)

Abstract

The main subject of Abu Talib Fenderski's book, Tohfah ol-Alam, is to describe the characteristics of King Sultan Hussein and the events of the first two years of his rule. One of the aspects of the analysis of this work that seems to be able to help understand the genealogy of its content is the comparison of the 14 characteristics attributed to Shah Sultan Hussein in Tohfah ol-Alam with the merits of the desired Iranian ruler in Wolfgang Knauth's book the ideal king of Ancient Iran. Using a library method in data collection and a descriptive-analytical and comparative method in processing them, this article seeks to answer the question of what similarities Fenderski mentioned for his praiseworthy ruler (Shah Sultan Hussein) with the merits of an ideal king Do they have in the book Knauth? The findings of this study show that among the fourteen traits, competencies such as justice, courage and combat skills, generosity, facial beauty and body fit, tolerance and self-control, wisdom, and knowledge are highlighted under similar titles in both books. Some attributes such as religiosity, benevolence and good fortune, good morals, and eloquence, although not given a specific title in the book of Knauth, about them, other statements have been made that are relatively convergent with the mentioned attributes. The last category of attributes such as mercy, avoidance of haste, chastity, and infallibility, is simple biology to which Knauth has occasionally made brief.

Keywords: The ideal king, Integration, Tohfah ol-Alam, Fenderski, The ideal king in Ancient Iran, Knauth.

Received: 7, June, 2021; Accepted: 16, March, 2022

doi
10.22059/jhss.2022.325205.473424
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: y.tabesh@hsu.ac.ir

Assistant Professor, Department of Shiite History, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

مقایسه هم‌گرایی صفات فرمانروا در تحفة‌العالم و آرمان‌شهریاری

ایران باستان

یعقوب تابش^۱

استادیار گروه تاریخ تشیع دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۱۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

علمی - پژوهشی

چکیده

موضوع اصلی کتاب *تحفة‌العالم* اثر ابوطالب فندرسکی بیان ویژگی‌های شاه سلطان حسین و رویدادهای دو سال آغازین حکومت او است. یکی از سویه‌های واکاوی این اثر که به نظر می‌رسد می‌تواند در فهم تبارشناسی محتوای آن کمک کند مقایسه ویژگی‌های چهارده‌گانه منسوب به شاه سلطان حسین در *تحفة‌العالم* با شایستگی‌های فرمانروای مطلوب ایرانی در کتاب *آرمان‌شهریاری ایران باستان* اثر ولفگانگ کناوت است. این نوشتار با به‌کارگیری روش کتابخانه‌ای در گردآوری داده‌ها و روش توصیفی-تحلیلی و مقایسه‌ای در پردازش آن‌ها، درصدد پاسخگویی به این پرسش است که صفات چهارده‌گانه که فندرسکی برای فرمانروای ممدوح خود (شاه سلطان حسین) ذکر کرده چه شباهتی با شایستگی‌های شاه آرمانی در کتاب کناوت دارند؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد از میان صفات چهارده‌گانه، شایستگی‌هایی نظیر عدالت، شجاعت و مهارت‌های رزمی، بخشنده‌گی، زیبایی چهره و برازندگی اندام، بردباری و کنترل خویشتن، خرد و دانش ذیل عناوین مشابه در هر دو کتاب برجسته شده‌اند. برخی صفات مثل دین‌داری، فرهنگ‌مندی و اقبال‌مندی، اخلاق خوش و سخنوری هرچند در کتاب کناوت ذیل یک عنوان مشخص نیامده‌اند ولی پیرامون آن‌ها، ذیل گفتارهای دیگر مطالبی بیان شده که به‌طور نسبی با صفات مذکور هم‌گرایی دارند. دسته آخر صفاتی همچون صله‌رحم، پرهیز از شتاب‌زدگی، عفت و عصمت، ساده زیستی هستند که کناوت به‌طور پراکنده اشاره‌هایی کوتاه به آن‌ها کرده است.

واژه‌های کلیدی: فرمانروای شایسته، هم‌گرایی، *تحفة‌العالم*، فندرسکی، آرمان‌شهریاری در ایران باستان، کناوت.

۱. مقدمه

به‌کارگیری واژه‌ها و عباراتی هم‌چون فر ایزدی، یزدان‌پرست، راست‌کیش، پیشدادیان، کیان و یادکرد فراوان از فرمانروایان اسطوره‌ای و تاریخی ایران باستان در متن *تحفة‌العالم* نشان می‌دهد احتمالاً نویسنده در بیان شایستگی‌های فرمانروای زمانه خود به میراث ایران باستان توجه داشته است. اما آمیختگی واژه‌ها و عبارت‌ها با آموزه‌های اسلامی،

تجربیات فرمانروایان بعد از اسلام در ایران و جهان اسلام به‌ویژه شاهان دودمان صفوی پیش از شاه سلطان حسین، ابهاماتی در این زمینه به وجود آورده است. یکی از راه‌های ابهام‌زدایی از چگونگی هم‌گرایی یا عدم هم‌گرایی آموزه‌های ایران باستان در بیان ویژگی‌های فرمانروا در متن تحفة‌العالم، بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای است. ولفگانگ کناوت مورخ آلمانی یکی از نویسندگانی است که درصدد بوده شایستگی‌های فرمانروای آرمانی در ایران باستان را با بهره‌گیری از منابع ایرانی و غیر ایرانی با نگاهی انتقادی به نگارش درآورد. مدعای این پژوهش این است که بخشی از صفات مندرج در تحفة‌العالم با ویژگی‌های فرمانروای مطلوب ایرانی مندرج در کتاب کناوت هم‌گرایی دارد. هدف از نگارش این مقاله پاسخگویی به این سؤال است که فرمانروای شایسته از دیدگاه ابوطالب فندرسکی چه ویژگی‌های مشترکی با پادشاه آرمانی بر اساس کتاب *آرمان شهریار* در *ایران باستان* دارد؟

تقسیم‌بندی محتوای کتاب تحفة‌العالم بر اساس صفاتی است که نویسنده به شاه سلطان حسین صفوی نسبت می‌دهد. بیان رویدادهای تاریخی ذیل این صفات درواقع شاهد مثال‌هایی به شمار می‌روند که مؤید صفات چهارده‌گانه هستند. از این رو می‌توان این کتاب را هم چون کتاب کناوت جزء آثاری دانست که به بیان شایستگی‌های فرمانروا می‌پردازند. در این جستار در بررسی دو کتاب، کتاب *تحفة‌العالم* اساس در نظر گرفته‌شده و محتوای آن در زمینه شایستگی‌های فرمانروا با کتاب *آرمان شهریار* در *ایران باستان* مقایسه می‌شود. از این رو عناوین متن پژوهش حاضر از نظر ترتیب و تعداد بر اساس صفات مندرج در تحفة‌العالم با اندکی دخل و تصرف در تعیین واژه‌های هم‌معنی، تدوین شده است. این دخل و تصرف‌ها به این سبب ضرورت داشت که نویسنده صفات را در متن اصلی (نسخه خطی مجلس) با نوشتن اعداد به‌صورت ترتیبی به فارسی و با رنگ قرمز مشخص کرده و توضیح این صفات در متن گسترده و پیچیده‌اند از این رو معادل هم‌معنی و مناسب که قابلیت «عنوان» شدن داشته باشند برای آن‌ها در نظر گرفته شد.

تاکنون در هیچ پژوهشی دیدگاه‌های فندرسکی و کناوت در مورد شایستگی‌های فرمانروا را با یکدیگر مقایسه نکرده‌اند. با این حال پژوهش‌های متعددی درباره تحفة‌العالم

که «متن» اساس این پژوهش است چه پیش از انتشار کتاب و چه پس‌از آن سامان‌یافته است؛ در مقاله «شاه سلطان حسین در تحفة‌العالم» اثر احسان اشراقی (۱۳۵۵)، نویسنده بر این باور است که منابع اواخر دوره صفوی و بعداز آن در منفی جلوه دادن شخصیت شاه سلطان حسین زیاده‌روی کرده‌اند از این‌رو نیمی از مقاله را به ذکر شواهد و قرائنی اختصاص داده که نمایانگر آسیب‌های ساختاری در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی صفویه پیش از جلوس شاه سلطان حسین بودند. پس‌از آن به ذکر اقدامات و اصلاحات و منش شاه سلطان حسین در تحفة‌العالم بر اساس نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران می‌پردازد. نویسنده این اقدامات و صفات را ذیل شش شماره ذکر می‌کند که ارتباط دقیقی با شمارش صفات چهارده‌گانه در نسخه خطی مجلس - که به خط فندرسکی است - ندارد. همان‌طور که از عنوان مقاله برمی‌آید نویسنده بیشتر از آنکه قصد معرفی تحفة‌العالم را داشته باشد در اندیشه بهره‌گیری از این کتاب برای کاهش اثر کوتاهی‌هایی است که دیگر منابع به شاه سلطان حسین نسبت داده‌اند.

کاشفی خوانساری (۱۳۸۰) نوشته‌ای کوتاه با عنوان «مروری بر احوال و آثار میرزا ابوطالب فندرسکی» در *آینه میراث* منتشر کرده که ضمن اشاره‌ای کوتاه به احوال فندرسکی به معرفی آثار او به‌ویژه جذبه حیدری پرداخته است. ضمن معرفی آثار، از کتاب تحفة‌العالم در احوال شاه سلطان حسین صفوی نام‌برده که منبع او نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بوده است. تنها توضیح او درباره این کتاب این است که افتادگی و جابه‌جایی صفحات دارد.

رسول جعفریان، مصحح کتاب تحفة‌العالم، در مقدمه‌ای مبسوط مطالبی شامل احوال و آثار فندرسکی، هدف نگارش، مناسبات شاه و فندرسکی، فواید سیاسی، تاریخی و ادبی کتاب، شخصیت شاه سلطان حسین از نگاه مؤلف و نسخه‌شناسی تحفة‌العالم ذکر کرده است که با توجه به نثر پیچیده کتاب برای خوانندگان امروزی راهگشا است. مقاله «اوصاف شاه سلطان حسین» نوشته زهرا علی‌محمدی (۱۳۸۸) چند ماه پس از انتشار کتاب تحفة‌العالم به‌منظور معرفی آن در کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا* نگاشته شده است. بیشتر مطالب این مقاله مبتنی بر مقدمه مصحح کتاب است و وجه تمایز آن در نقدهای کوتاهی است که به برخی اوصاف چهارده‌گانه با استناد به کتاب لاکهارت و *زبدۀ التواریخ* مستوفی و *رستم‌التواریخ*، وارد کرده است. زهت احمدی (۱۳۸۸) چند ماه بعد از انتشار

کتاب طی مقاله‌ای به معرفی و نقد کتاب تحفةالعالم پرداخته است. دهنوی (۱۳۹۹) پایان‌نامه‌ای با عنوان «بازتاب تاریخ‌نگارانه تحولات عصر شاه سلطان حسین صفوی در تحفةالعالم میرفندرسکی» نگاشته که تنها چند صفحه از محتوای آن با عنوان پایان‌نامه مرتبط است و بیشتر از نظر بازنویسی برش‌هایی از متن تحفةالعالم برای مخاطب امروزی مفید است.

کتاب آرمان شهریاری/ایران باستان با آنکه پیشگام افرادی همچون سید جواد طباطبایی در بیان اندیشه سیاسی ایران‌شهری است، چندان مورد توجه پژوهش‌گران نبوده است. تنها اسماعیل حاکمی (۱۳۵۵) در همان سال انتشار ترجمه فارسی کتاب به طور اختصاصی و البته مختصر به معرفی کلی این کتاب پرداخته است.

۲. درباره هر دو اثر

۱-۲. درباره تحفةالعالم

تاریخ تولد و درگذشت فندرسکی مجهول است؛ شاگرد آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) و علامه مجلسی (م ۱۱۱۰) است (آغابزرگ الطهرانی، ۱۴۳۰: ۹/۳۹۲). میرفندرسکی فیلسوف مشهور جد مادری او است. پدرش میرزا بیک از سادات فندرسک (بخشی در شهرستان رامیان استان گلستان امروزی یا استرآباد عصر صفوی) بوده که ابوطالب او را اهل هنر می‌داند. گزیده سخن اینکه در زمره عالمان دین و منشیان و نویسندگان سده یازدهم و دوازدهم بوده که آثار متعددی در حوزه ادب و فقه و فلسفه و کلام از خود برجای گذاشته است (افندی، ۱۴۳۱: ۵/۵۰۱-۵۰۰).

از متن اجازه‌ای که علامه مجلسی برای فندرسکی صادر کرده پیداست که او در بین علما از دانش کافی برخوردار بوده و علامه تلویحاً دانش مذهبی او را ستوده است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۱: ۲۱-۲۵). او خود در یکی از اشعارش که در مدح شاه سروده به علم‌آموزی دیرپای خود با عنوان «دفتر علم سی‌ساله» اشاره می‌کند (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۶۳). جعفریان حدس می‌زند فندرسکی دست‌کم تا اواخر دهه دوم یا اوایل دهه سوم قرن دوازدهم زنده بوده است اما منزوی تاریخ فوت او را ۱۱۲۷ ه.ق ذکر کرده است (مقدمه مصحح، ۷؛ کاشفی خوانساری، ۱۳۸۰، ۴۹).

کتاب تحفة‌العالم که هدف از نگارش آن به تصریح فندرسکی بیان شایستگی‌های ذاتی و اکتسابی شاه سلطان حسین است طبق تقسیم‌بندی نویسنده شامل شش جزء است که در مجموع چهارده شایستگی یا «صفت» شاه را در این اجزاء برشمرده است. نویسنده اهتمام ویژه‌ای در تفکیک اجزاء و برشمردن صفات داشته و از رنگ متفاوت در نسخه خطی بهره برده است؛ جزء اول که مثل اجزای دیگر با بسم‌الله الرحمن الرحیم و از آغاز صفحه شروع می‌شود، شامل هفت شایستگی؛ توجه به اجرای احکام شریعت، صلہ رحم، عدالت، شجاعت، سخاوت، اخلاق نیکو در عین قاطعیت و زیبایی چهره و موزونی اندام است. نویسنده بین جزء اول و دوم، متنی با عنوان ذره و آفتاب نگاشته که مصحح به‌درستی آن را جزئی از کتاب دانسته چون به قلم خود مؤلف است؛ افزون بر این محتوای این متن گزارش دیدارهای نویسنده با شاه سلطان حسین است که با آخرین صفت جزء اول یعنی زیبایی چهره و موزونی اندام در پیوند است از این‌رو این متن پس از ذکر این صفت ذکر شده است.

در جزء دوم یک صفت درج‌شده که مصحح عنوان «آرامش شاه سلطان حسین در وقت بر تخت نشستن» را برای آن ذکر می‌کند، در صورتی که نویسنده از این صفت با عنوان «اطمینان خاطر و سکون و آرام و عدم شتاب و اضطراب در سوانح امور و مهمام» یاد می‌کند. در جزء سوم صفات عفت و عصمت و ساده زیستی به‌عنوان نهمین و دهمین صفت ذکر می‌شود. ذیل صفت دهم گزارش مهمی در زمینه بروز تکلف و تجمل در سبک زندگی مردم و به‌ویژه سپاهیان ارائه می‌دهد.

جزء چهارم دو صفت «طلاقت لسان و فصاحت زبان» و «بردباری» را در برمی‌گیرد. در جزء پنجم بر شخصیت سیاسی مستقل شاه و انجام امور بر اساس عقل تأکید شده است اما مصحح از این صفت با عنوان «فرمان برچیدن باغ‌وحش» یاد کرده است. چهاردهمین صفت در جزء ششم ذکر شده که مصحح آن را «عزم شاه در فتح اورگنج خوارزم» نامیده است اما این عنوان نمی‌تواند به‌عنوان یک صفت مطرح شود؛ از صفت چهاردهم می‌توان با عنوان «اقبال‌مندی» شاه یاد کرد؛ نمونه این خوش‌طالعی فتح خوارزم بود که فندرسکی این رویداد را ذیل صفت چهاردهم گزارش می‌کند (تحفة‌العالم، نسخه خطی ۹۵۵۴، کتابخانه مجلس؛ تحفة‌العالم، نسخه خطی ۲۴۶۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

کتاب *آرمان شهریار* / *ایران باستان* حاصل نیم سده پژوهش ولفگانگ کناوت استاد آلمانی رشته تاریخ در قرن بیستم است. کتاب به شش بخش تقسیم شده که در بخش اول به تجزیه و تحلیل ویژگی‌های شهریار کوروش بزرگ و کوروش کوچک هخامنشی بر اساس دو کتاب کوروپدی و *آناباسیس* اثر گزنفون نویسنده یونانی می‌پردازد. در جای جای این بخش کناوت سعی می‌کند ویژگی‌های شهریار آلمانی که در این دو کتاب درج شده را با آثار دیگر نویسندگان یونانی و آثار ایرانی یعنی کتیبه‌ها و آثار مکتوب برجای مانده از ایران باستان و آثاری که بعد از اسلام نوشته شده ولی از سنت سیاسی ایران باستان تأثیر پذیرفته‌اند به‌ویژه شاهنامه فردوسی تطبیق دهد.

بخش دوم به تشریح آموزش فرمانروا در آموزشگاه درباری پرداخته است. در بخش سوم ویژگی‌های جسمی و هنرهای تن که از طریق ورزش به دست می‌آید ذکر شده است. بخش سوم «پرورش فکری شهریار» نام گرفته که نویسنده از دانش‌هایی که فرمانروا باید می‌آموخت تا برای فرمانروایی آماده شود سخن می‌گوید. بخش پنجم دربردارنده ده اصل اخلاقی پادشاه است: فضیلت‌های سربازی، جوانمردی، عشق به‌راستی، وفاداری به پیمان، دادگری، فرمانروایی بر خویشان و اندازه نگاه داشتن، بی‌نیازی و خرسندی، سپاس‌داری، توجه به آبادانی کشور. مبحث پایانی با عنوان «پادشاه، دارنده رسالت ملی» به جایگاه پادشاه درنبرد بین نیروهای نیکی و بدی به‌عنوان رهبر سپاه اهورامزدا اشاره دارد.

۳. هم‌گرایی در شایستگی‌های فرمانروا

۳-۱. دین‌داری

از نظر فندرسکی شاه سلطان حسین الگوی فرمانروای مطلوب است. از اولین صفت او با عنوان «تعظیم شریعت غراء و تکریم طریقت ملت بیضا» یاد کرده که درباره اقدامات شاه در زمینه مبارزه با منکراتی است که شریعت آن‌ها را ممنوع کرده است. منکراتی که از آن‌ها با عنوان فسق و فجور یاد شده و شامل شرب خمر، قحجگی، قمار و ... می‌شود (همان: ۳۵-۳۷). در تحفة العالم «یزدان‌پرستی»، «راست‌کیشی»، «پاک‌دینی و شریعت‌مدار بودن شاه مورد تأکید قرار گرفته است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۳، ۶۰، ۷۸).

کناوت هرچند گفتاری مشخص برای دین‌داری فرمانروا در نظر نگرفته و همانند فندرسکی جایگاه دین‌داری شاه را در اولویت قرار نداده اما در ذیل بخش «پرورش فکری شهریار» از آموزه‌های دینی و خدانشناسی به‌عنوان یکی از دانش‌هایی که شهریار در آموزشگاه درباری می‌آموخت یاد می‌کند (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۴۱). در گفتار آخر کتاب هم فرمانروا به‌عنوان رهبر سپاه «خوبی» با سپاه اهریمن در حال نبرد است تا صلح و آرامش که خواست اهورامزدا است در جهان برقرار شود. داریوش اول هخامنشی به‌عنوان یکی از الگوهای فرمانروایی برای برقراری اشته (حق و راستی) و مبارزه با دروغ که ریشه هر بدی است خود را در خدمت اهورامزدا می‌دانست (کناوت، ۱۳۵۵: ۲۱۹)؛ بنابراین یکی از ویژگی‌های شاه آرمانی در ایران باستان دین‌دار بودن او و پاسداری از شریعت است که با تعبیر توأمانی دین و شهریاری می‌توان از آن یادکرد (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فردوسی، ۱۳۸۱: ۸۸۹ مینوی، ۱۳۱۱: ۵۳؛ نظام‌الملک، ۱۳۷۸: ۱۱، ۷۹؛ کناوت، ۱۳۵۵: ۱۴۴).

۳-۲. صله رحم

دومین صفتی که فندرسکی برای شاه سلطان حسین ذکر می‌کند رفتار متفاوت او با خاندان شاهی به‌ویژه افراد ذکور خاندان است؛ پیش‌ازاین هرکس به پادشاهی می‌رسید برادران و حتی پسرانش را از خود دور و محصور و زندگی را بر آن‌ها سخت می‌کرد، برخی به این اکتفا نکرده آن‌ها را کور می‌کردند اما شاه سلطان حسین از روی رحم و عقل و برای به دست آوردن خشنودی خداوند و البته از روی احتیاط تنها به منع ملاقات آن‌ها با انسان‌های شریر بسنده کرد و دستور ساخت عمارت‌های بزرگ و زیبا و فراهم آوردن انواع وسایل رفاهی برای اقامت آن‌ها را صادر کرد و برخلاف معمول با ایشان با مهربانی ملاقات می‌کرد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۹-۴۰).

هرچند کناوت همچون فندرسکی صله رحم را در قالب یک عنوان ویژه برجسته نمی‌کند اما به‌طور پراکنده قرآینی در کتاب او موجود است که نشان از رعایت حال خویشان از جانب شهریار آرمانی دارد. به‌عنوان مثال رفتار مهربانانه و محترمانه کوروش با پدربزرگش (واپسین شهریار حکومت مادها) بعد از تصرف تاج‌وتخت او، نمونه‌ای از صله‌رحم به شمار می‌رود (کناوت، ۱۳۵۵: ۳۰). باین‌حال لحن نگارش فندرسکی بیشتر متأثر از آموزه اسلامی صله‌رحم است که رعایت آن به عموم مسلمانان توصیه‌شده است.

۳-۳. عدالت

سومین صفتی که فندرسکی برای شاه سلطان حسین برمی‌شمارد عدالت است. بنا بر گزارش فندرسکی، در آغاز فرمانروایی شاه سلطان حسین صدر و دیوان‌بینگی هرروز از صبح تا ظهر بدون آنکه مانعی بین آن‌ها و مردم باشد به شکایت شاکیان رسیدگی می‌کردند. بخشی دیگر از رسالت برقراری عدالت را شاه خود به‌شخصه انجام می‌داد؛ او هرگاه برای شکار یا به‌منظور سفر بیرون می‌رفت دستور می‌داد عریضه دادخواهان را به او برسانند. هرازگاهی بالباس مبدل به بازارها میان مردم می‌رفت تا از نحوه رفتار صاحب‌منصبان با مردم باخبر شود. به گفته فندرسکی شاه حتی هرچند روز یک‌بار به «دیوان عدالت» می‌نشست و بدون هیچ مانعی سخن دادخواهان را می‌شنید (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۳).

در نظام سیاسی آرمانی ایران باستان بهاری شدن طبیعت از پیامدهای بر تخت نشستن پادشاه فرهمند است که فندرسکی در جای‌جای تحفة‌العالم از آن یاد می‌کند (همان: ۷۳، ۳۳، ۴۹، ۶۷). در منظومه فکری فندرسکی راجع به فرمانروای شایسته عدالت صفتی است که با انتشارش جهان بهاری می‌شود (همان: ۳۳، ۴۹). از کنار هم قراردادن این دو گزاره مشخص می‌شود عدالت مهم‌ترین صفت یا شایستگی است که یک پادشاه باید به آن مجهز باشد. این نگرش فندرسکی به طرز شگفتی با عدالت فرمانروای آرمانی ایران باستان منطبق است؛ این عدالت نه‌تنها معطوف به جامعه انسانی بلکه با نظام هستی در ارتباط است؛ با استقرار نظام سیاسی مبتنی برداد، طبیعت به شکوفایی می‌رسد و هم‌زمان راه و رسم اهریمنی برمی‌افتد. در مقابل وقتی فرمانروا بیدادگر می‌شود طبیعت هم رو به نابودی می‌گذارد (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۹۰-۱۹۱؛ رستم‌وندی، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸: ۱۴). کناوت پنجمین اصل از اصول اخلاقی پادشاه را با عنوان «دادگری» برجسته می‌کند؛ و بر این باور است که در نظام حکمرانی ایرانی دادگری بنیاد کشورداری بود و این گزاره همیشه بالاترین اصل نزد پادشاهان ایران بوده است. گزنفون از آموزشگاه‌های دادگستری در ایران باستان یاد می‌کند که در آن‌ها آموزش دادرسی با صحنه‌سازی به کودکان آموزش داده می‌شد (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۸۰-۱۸۱).

کناوت برای نشان دادن جایگاه عدالت نزد شهریان ایرانی از قول ثعالبی به ذکر نصایح کیخسرو به جانشینش می‌پردازد: «دوام و قوام ملک و رونق و نظام کشور بسته بدانست... عدالت پادشاه ترازویی است که بدان تمام افعال و امور کشور سنجیده گردد و بدین‌وسیله جائز از عادل و سفله از فاضل تشخیص شود و چون ترازو را عیبی پدید آید

سنگش غیرممکن شود... (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۹۰؛ ثعالبی، ۱۳۸۴: ۱۰۹-۱۱۰). توضیح فندرسکی دربارهٔ پیامدهای عدالت و اثر عدالت پادشاه بر طبیعت با اندیشهٔ شهریاری آرمانی در ایران باستان مطابقت دارد؛ بنابراین فندرسکی به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه در بخشی از تلقی خود از عدالت تحت تأثیر هر دو نظام اندیشه‌ای ایرانی و اسلامی است. فندرسکی عدالت شاه سلطان حسین را از عدالت انوشیروان برتر می‌داند؛ زیرا شاه را در برقراری عدالت پیرو پیامبر (ص) می‌داند شاید دلیل اینکه فندرسکی عدالت شاه سلطان حسین را عدالت نبوی می‌داند به این سبب است که او یک عالم دینی بود و به شخصیت پیامبر اسلام دل‌بستگی بیشتری داشت تا انوشیروان که از نظر او یک فرمانروای کافر بود (بنگرید به: موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۳، ۱۲۸).

۳-۴. شجاعت و مهارت‌های رزمی

فندرسکی در امور نظامی مهارت‌هایی نظیر اشراف به ابعاد گوناگون مسائل نظامی، تیراندازی در حین اسب‌سواری، زدن ترنج و نارنجی که به‌تندی بر روی آب حرکت می‌کند و فندق پرتاب‌شده در هوا با تفنگ، برداشتن ابزارهای جنگی فوق سنگین، انجام حرکات نمایشی؛ برداشتن گوی از زمین و سوار و پیاده شدن به اسب در حال حرکت و... را به شاه سلطان حسین نسبت می‌دهد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۸۴، ۸۹) که پذیرفتن آن‌ها در مورد یک انسان آن‌هم شاه سلطان حسین که در آغاز جلوس قادر به نشستن بر روی اسب نبود، ساده‌لوحی است (لاکهارت، ۱۳۸۰: ۲۹). مگر اینکه بپذیریم او از شاه سلطان حسین که به نظر او الگوی آرمانی فرمانروایی است انتظار دارد این مهارت‌های شگفت‌انگیز نظامی را داشته باشد.

شجاعت یکی از شایستگی‌های ضروری برای فرمانروای آرمانی ایران باستان است. کناوت از دلیری و شجاعت شهریار ذیل بخش «اصول اخلاقی پادشاه» یاد می‌کند و آن را با عنوان «فضیلت‌های سربازی» در اولویت قرار می‌دهد. (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۴۸-۱۶۲؛ نظام‌الملک، ۱۳۷۸: ۱۳)؛ اما بخشی جداگانه با عنوان «استادی شهریار در ورزش» طراحی کرده است که ذیل آن هنرهای تن، سواری و اسب‌دوستی، کشیدن کمان، تیراندازی، نیزه افکنی، آشنایی با جنگ‌افزارها و کاربرد آن‌ها و شکار را برای فرمانروا تشریح می‌کند. داریوش در یکی از کتیبه‌هایش مهارت خود را در سوارکاری، تیراندازی سواره و پیاده و ورزش‌های دست‌وپا یادآور می‌شود و آن را از موهبات اهورامزدا برمی‌شمارد. کسی که به پادشاهی برگزیده می‌شود باید آمادگی جسمانی برای نبرد با نیروهای پلید

می‌داشت چنانکه اردشیر پس از غلبه بر ازدهای «هفت‌واد» تخت شاهی را به دست آورد و بهرام گور چون پرورش‌یافته یک حاکم غیر ایرانی بود پس از آنکه موفق شد تاج و جامه شاهی را از میان دو ماده شیر خشمگین بردارد از نظر بزرگان شایسته مقام پادشاهی شد (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۱۱-۱۳۹).

۳-۵. سخاوت

داشتن سخاوت یک فضیلت برای فرمانروایان در بسیاری از جوامع از جمله شاهان ایرانی پیش از اسلام و پس از اسلام بود. از روایت فندرسکی چنین برمی‌آید که شاه سلطان حسین در ماه‌های آغازین سلطنت در بخشندگی زیاده‌روی کرده است؛ ارزش خلعت‌ها و ابزارهای جنگی اعطایی به نظامیان که بعضاً ساخت کشورهای دیگر بودند تا ماه یازدهم فرمانروایی شاه مبلغ هنگفتی می‌شد. افزون بر این بخشش‌های نطلبیده و طلبیده به گدایان و دست رد زدن به سینه هرکسی که چیزی از شاه می‌خواست از اقدامات شاه تا آن زمان به شمار می‌رفت (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۵، ۴۶، ۵۰).

شاه سلطان حسین نسبت به چال، فرمانده ترکمن و هزار سرباز اسب‌سوارش به خاطر موفقیت آن‌ها در فتح خوارزم التفات ویژه‌ای نشان داد؛ نخست چال را به منصب سلطانی سرافراز کرد، سپس او و سربازانش را چنان مورد لطف و بخشایش خود قرارداد که از یک صحرائشین بی‌چیز به سربازانی صاحب ثروت و «زین مرصع و کتل»، تبدیل کرد (همان: ۱۵۰). با بخشیدن بیش از اندازه به این سربازان ورزیده ترکمن، شاه درواقع آن‌ها را با تجمل و تکلف آلوده کرد همان تجملی که در این کتاب خود شاه آن را نکوهیده و عامل ضعف سپاهیان را غرق شدن در تجملات و تکلفات می‌داند (همان: ۸۹-۹۰).

کناوت دهمین اصل اخلاقی فرمانروا را «بخشندگی» قرار می‌دهد و نمونه‌هایی از بخشندگی شاهان ایرانی را برمی‌شمارد. این بخشش‌ها از بخشش غذای سفره پادشاه تا بخشش‌های نقدینه، عناوین و جامه‌های افتخاری و اشیاء تجملی را شامل می‌شد (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۶۲-۱۷۱، ۲۰۸-۲۱۴؛ اعتمادمقدم، ۱۳۵۰: ۶۴-۷۸، ۴۰۰). انوشیروان بخل را زشت‌ترین صفت فرمانروایان می‌داند (زمخسری، ۱۴۱۲: ۵/۳۱۰).

۳-۶. اخلاق نیکو و اقتدار شاهی

فندرسکی از این ویژگی ذیل صفت ششم یاد می‌کند و با توجه به رویارویی پادشاه با انواع مخاطبان یکی از این صفات را بسته به شرایط به او نسبت می‌دهد؛ حسن خلق با «سادات و علماء و صلحا و درویشان و ضعفا و فقرا» و برخورد همراه با صلابت و هیبت با «سلاطین و ملوک و جبابره و امرا و ارکان دولت» این حسن خلق در سیره شاه به‌اندازه‌ای است که اغنیا و زورمندان بر فقرا و ضعفا رشک می‌ورزند (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۶، ۵۱). فندرسکی خلق خوش شاه سلطان حسین را ستوده است او را پادشاهی می‌داند که هرگز بر خاطرش بد نگذشته و بر نیکویی‌هایش شر راه نیافته است. در طول دو سال اول حکومتش که محدوده زمانی گزارش فندرسکی را در برمی‌گیرد هیچ خاطری را نیاززده و هیچ دلی را نشکسته است در دلش همچون جدش (به خاطر انتساب دودمان صفوی به سیادت منظور از جد حضرت محمد (ص) است) به‌جز رحمت نیست (همان: ۳۴، ۴۰، ۴۹، ۱۲۵).

درعین حال او با شیوه‌ای ادیبانه شدت صلابت شاه سلطان حسین را به‌اندازه‌ای می‌داند که اگر بر آسمان‌هی زند خورشید فرومی‌ریزد و تاروپود شب و روز از هم می‌گسلد و اگر کوه نام شاه سلطان حسین را بشنود شق می‌شود (همان: ۳۴، ۵۱). بسامد داده‌های فندرسکی در زمینه نرم‌خویی و صلابت شاه سلطان حسین نشان می‌دهد او بیش از آنکه با صلابت باشد نرم‌خوی بوده است. با این حال قاعده مطلوب در اخلاق شاهان از نظر فندرسکی همان قاعده‌ای است که سعدی از آن با تعبیر «درشتی و نرمی به هم در به است» یاد می‌کند (سعدی، ۱۳۷۶: ۵۲۹)؛ و به بیان فندرسکی «به یک دست آتش، به یک دست آب» یا به‌کارگیری مهر و کین در جای خودش است. (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۲۹). اخلاق خوش در عین داشتن شکوه و صلابت از ویژگی‌های مثبت فرمانروای آرمانی است. نیکویی کردن با رعایا به‌عنوان یک ارزش در فرهنگ حکمرانی ایران‌شهری گزارش شده است (اعتمادمقدم، ۱۳۵۰: ۲۲۷-۲۳۷؛ اسلامی ندوشن، ۱۳۷۱: ۵۴-۶۶). کناوت «مردمی» به معنی دوست داشتن انسان‌ها را نقطه مقابل کینه‌جویی و انتقام می‌داند. کوروش بزرگ از خصلت کینه‌جویی بری بود. گزنفون از قول کوروش می‌نویسد؛ مردم‌دوستی از هنر اداره لشکر ارزشمندتر و نیکی کردن به انسان‌ها از رنجاندن آن‌ها نیکوتر است. قاعده زرین «هر طور که دوست دارید با شما رفتار شود با مردم رفتار کنید» در فرهنگ زرتشتی هم مثل فرهنگ مسیحی و اسلامی توصیه شده است. از زبان

کیخسرو توصیه شده که در ارتباط با دیگران نخستین بار نرم خویی را انتخاب کنید و اگر از آن نتیجه نگرفتید درستی و جنگ را در پیش گیرید. همچنین از سفارش های اوست که با دشمن مغلوب با نرمی رفتار شود (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۶۳-۱۶۵).

۳-۷. زیبایی چهره و موزون بودن اندام

فندرسکی زیبایی پیکر ظاهری شاه را ذیل صفت هفتم و سایر گفتارها تا جایی که توان ادبی او گنجایش دارد می ستاید (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۳۴، ۴۷، ۴۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۴) و به خاطر اینکه می خواهد این توصیف را واقعی جلوه دهد می نویسد ممکن است در بین مردم برای یکی از اندام های شاه از نظر زیبایی نظیری باشد اما اگر تمام زیبایی های بدنی او را در نظر بگیریم کسی از آدمیان به او نمی رسد (همان: ۴۷-۴۸).

کناوت زیبایی و برازندگی اندام را پیش از ویژگی های دیگر برای فرمانروای آرمانی در ایران باستان لازم می داند؛ و از قول منابع ایرانی و یونانی زیبایی چهره و برازندگی اندام شاهان ایرانی را گزارش کرده است. پادشاه باید از هرگونه نقص عضو به دور باشد یکی از فرزندان قباد به خاطر از دست دادن یک چشم از سلطنت محروم شد زیرا این قانون نزد ایرانیان است که کسی که نقص عضو داشته باشد نمی تواند پادشاه شود. از ورزیدگی تن و روان «مردانگی» که همان تکامل تن، روان و اخلاق است پدید می آید (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۱۱-۱۱۲).

۳-۸. اطمینان و آرامش فرمانروا در کارهای مهم

مصحح کتاب تحفة العالم صفت هشتم را با این عبارت در ذیل جزء دوم مشخص کرده است: «آرامش شاه سلطان حسین در وقت بر تخت نشستن» که به نظر می رسد عنوان درستی نیست زیرا این عنوان صفت آرامش و اضطراب نداشتن شاه و نگرفتن تصمیمات شتاب زده را تنها در رویداد بر تخت نشستن بیان می کند این در صورتی است که منظور فندرسکی وجود یک صفت پایدار در شخصیت شاه سلطان حسین است.

فندرسکی شاه سلطان حسین را در صفت شتاب نکردن در کارها، بی نظیر می داند (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۶۷). در ذیل این صفت، ماجرای چند تصمیم گیری را روایت می کند که در آنها شاه سلطان حسین از خود رفتاری آرام، منطقی و بدون شتاب زدگی نشان داده است. او بعد از فوت پدر برخلاف معمول که ابتدا موقعیت شاه جدید را تثبیت می کردند، بدون هراس از دسیسه ها با در پیش گرفتن تدابیر امنیتی ابتدا مراسم

عزاداری پدر را برگزار کرد سپس با صبوری و پافشاری سلطنت را به برادرانش پیشنهاد کرد اما همه برادران او را لایق‌تر دانستند و شاه سلطان حسین ناگزیر از قبول پادشاهی شد (همان: ۶۷-۷۳). حکیم‌باشی را که گمان می‌رفت در درمان شاه سهو یا غفلت کرده معمولاً پس از مرگ هر پادشاه به مدفن شاه درگذشته تبعید می‌کردند، اما شاه سلطان حسین نه تنها او را به قم (محل دفن شاه درگذشته) تبعید نکرد. بلکه او را در مقامش ابقاء کرد (همان: ۷۵).

کناوت از شایستگی اطمینان خاطر و پرهیز از شتاب‌زدگی در هنگام تصمیمات اساسی ذیل یک عنوان مشخص یاد نکرده است. فقط یکجا ذیل عنوان «فضیلت‌های سربازی» درباره کورش می‌نویسد: «آنچه بیش از هر چیز کورش را برجسته می‌کند میانه‌روی و اندازه نگه داشتن او به هنگام پیروزی است. از هرگونه شتاب‌زدگی پرهیز می‌کرد و از اینکه در صورت لزوم یک‌بار فرمان عقب‌نشینی دهد شرم نداشت» (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۶۰).

۳-۹. عفت و عصمت

نهمین صفتی که فندرسکی برای شاه سلطان حسین برمی‌شمارد عفت و عصمت است. با توجه به مطالبی که ذیل این صفت می‌آورد می‌توان چنین استنباط کرد که فندرسکی عصمت شاه را کنترل میل جنسی و حفظ ناموس مردم از تعرض امیال شهوانی خود و دیگران تفسیر می‌کند. به باور فندرسکی شاه سلطان حسین به خاطر عصمتش همه مردم را با خود نزدیک می‌دانست؛ زنان پیر را به منزله مادر، جوانان را همچون برادر، کوچک‌سالان و کودکان را همچون دختران و پسران خویش پنداشته و نسبت به هیچ کدام عملی که موجب هتک حرمت و منافی عفت باشد انجام نمی‌داد و حفظ ناموس آن‌ها را وظیفه خود می‌دانست. از این‌رو افزون بر منعیاتی که در فصل اول کتاب بیان شده قوانین اجتماعی جدیدی وضع کرد تا با ایجاد محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها آبروی زنان و پسرانی که هنوز بر صورتشان مو نرویده بود حفظ شود (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۳، ۸۲).

کناوت درباره کنترل شهوات ذیل اصل ششم اخلاقی پادشاه به همراه صفاتی مثل میانه‌روی و کنترل خشم سخن گفته است. از کتاب مینوی خرد نقل می‌کند که مردی پسندیده‌تر است که با آبروی خود بر شهوت پیروز می‌شود. کورش به گفته گزنفون در نگاه داشتن اندازه و میانه‌روی سرمشق ملت خویش بود. بهترین سرمایه برای مرد تاجدار پرهیزگاری است (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۹۲-۱۹۵).

۳-۱۰. ساده زیستی

دهمین صفتی که در تحفه‌العالم برای شاه سلطان حسین ذکر شده ساده زیستی اوست. باآنکه در آن زمان اقشار مختلف مردم از پوشاک مجلل استفاده می‌کردند و وابستگان به حکومت در زینت و تجمل از مردم عادی پیشی گرفته بودند شاه اکثر اوقات لباس ساده به تن می‌کرد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۴).

در ادامه از قول شاه علت ضعیف شدن ایران را در آن زمان رواج تکلف و تجمل در بین مردم و طبقه حاکم به‌ویژه نظامیان می‌داند (همان: ۸۷)؛ و از شاه سلطان حسین که باوجود جوانی و کم‌تجربگی این موضوع را دریافته و سپاهیان را از تکلف و تجمل منع کرده است تجلیل می‌کند و امیدوار است این اقدام شاه سپاه ایران را تقویت کند و بار دیگر ایران در اوج اقتدار قرار گیرد (همان: ۸۹-۹۳). این در حالی است که شاه سلطان حسین همان‌طور که پیش‌تر بیان شد نسبت به یک فرمانده و سربازانش به خاطر موفقیت آن‌ها در فتح خوارزم آن‌قدر بخشید که از صحرانشینانی بی‌چیز به سربازانی صاحب ثروت و «زین مرصع و کتل»، تبدیل شدند (همان: ۱۵۰).

کناوت خرسندی را حاصل بی‌نیازی می‌داند (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۹۵-۱۹۶). کورش از همان کودکی سادگی پارسی را در برابر تجمل‌گرایی مادی می‌ستاید. هرودت از قول کورش می‌نویسد زندگی در سختی و بی‌نیازی بیش از هر چیز برای نظامی‌گری ضروری است. هرگز از سرزمینی که میوه‌های گوارا دارد مردان جنگی ظهور نمی‌کند (همان: ۱۹۷، ۱۹۹) این سخنان همان‌طور که در بالا ذکر شد همچون سخنانی است که فندرسکی درباره رابطه تجمل و ضعف ارتش بیان می‌کند.

۳-۱۱. طلاق لسان و فصاحت بیان

یکی از شایستگی‌های شاه سلطان حسین خوش‌زبانی و فصاحت بیان اوست که فندرسکی ذیل یازدهمین صفت شاه به شرح آن می‌پردازد؛ گفتگو با او را دل‌چسب و شیرین و فصاحت و روانی کلام او را بی‌نظیر توصیف می‌کند (همان: ۱۰۰). به گزارش فندرسکی شاه سلطان حسین با آن مقام بلندش با هر طبقه‌ای از انسان‌ها به‌گونه‌ای مأنوس و معمولی و گشاده‌رو حرف می‌زد که گویا با آن‌ها در مرتبه مساوی است. به‌خصوص با سادات و علما و فقرا و ضعفا به‌گونه‌ای نرم، شکفته‌رو، گشاده جبین،

دل‌چسب و شیرین و توأم با حسن خلق سخن می‌گوید که شنونده بی‌اختیار چون پروانه می‌خواهد که بر گرد او گردیده، جان خود را نثار او کند (همان: ۱۰۱، ۱۰۲).

کناوت ذیل عنوان «پرورش فکری شهریار» طی چند بند به آموختن فن سخنوری برای پادشاه پرداخته است؛ زیرا او ناگزیر بود سخنانی به مناسبت‌های مختلف مانند هنگام بر تخت نشستن، پیش از آغاز جنگ و یا واگذاری پادشاهی به جانشین خود ایراد کند (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۴۳).

۳-۱۲. بردباری

نگارنده تحفة‌العالم بردباری شاه سلطان حسین را در تحمل امرا و ارکان حکومتی زمان پدرش می‌داند. با وجود آنکه اکثر آن‌ها را شایستهٔ مناصب خود نمی‌دانست یک سال آن‌ها را تحمل کرد. سپس برخی را به‌کلی از کار حکومتی محروم کرد و عده‌ای دیگر را به شغلی دیگر گماشت تا احساس نکنند بی‌لیاقتی از آن‌ها سرزده که از شغل سابق خود برکنار شده‌اند (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۰۲-۱۰۴). با آن‌همه زیاده‌روی که فندرسکی در ستایش شاه سلطان حسین می‌کند به‌طور تلویحی یک انتقاد عمده به او وارد می‌کند. او به‌طور تلویحی از حلم بیش‌ازحد شاه ابراز ناخشنودی می‌کند. باین‌حال علت مسامحهٔ شاه سلطان حسین با امرا و ارکان دولت را ناشی از حلم او دانسته و زمان بیشتر برای برخورد با آن‌ها را مناسب‌تر و درست‌تر می‌داند تا محبت شاه در آغاز کار بر دل‌ها مستقر شود. بعد از فرارسیدن زمان مناسب نوبتِ ظهور هیبت و صلابت شاه است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۶). البته هیبت و صلابتی که فندرسکی انتظارش را می‌کشید هیچ‌گاه تا پایان فرمانروایی شاه سلطان حسین ظاهر نشد.

انتقاد فندرسکی از شاه سلطان حسین وقتی آشکارتر می‌شود که در ادامه با استناد به تواریخ و سیر و اخبار «پادشاهان قهار» و دارای «هیبت و صولت» را می‌ستاید زیرا چنین فرمانروایانی امرا و ارکان دولت را در کارها مطلق‌العنان نمی‌گذاشته‌اند، دوستانشان با اخلاص با آن‌ها دوستی می‌کردند و دشمنان‌شان از آن‌ها واقعاً هراسناک بودند. حاکمان و پادشاهان دور و نزدیک از چنین پادشاهی حساب می‌برند و بسیار بدبختی است که اگر آن‌ها از پادشاه بترسند بهتر از آن است که خیالشان از او راحت باشد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۲۷-۱۲۸). به‌عبارت‌دیگر به باور فندرسکی شدت عمل

پادشاهان نسبت به خاطیان اگرچه ممکن است مصداق شرّ قلیل باشد اما موجبات خیر کثیر را فراهم می‌کند.

کناوت ذیل ششمین اصل از اصول اخلاقی پادشاه یعنی فرمانروایی بر خویشان و اندازه نگه‌داشتن از کنترل خشم سخن به میان می‌آورد؛ خشم از نام اهریمن «ایشم» گرفته‌شده و در کتاب مینوی خرد سفارش شده انسان باید خشم خود را با بردباری کنترل کند. کوروش برخلاف کیاکسار پادشاه ماد از خشم پرهیز می‌کرد. داریوش هم می‌گوید فرمانروا نباید خشم خود را بر خود چیره کند. فردوسی در نقل اندرزهای اردشیر به پسرش شاپور او را به دوری گزیدن از خشم فرامی‌خواند زیرا خشم افزون برآوردن پشیمانی پادشاه را سبک‌مایه می‌کند (کناوت، ۱۳۵۵: ۱۹۴-۱۹۵؛ فردوسی، ۱۳۸۱: ۸۹۰). سخنان متعددی از زبان فرمانروایان ایران باستان درباره کنترل خشم و بردباری در منابع عربی ذکر شده است (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۳۸).

۳-۱۳. استقلال سیاسی و انجام امور بر اساس خرد

به باور فندرسکی عقل پادشاهان همچون عقل پیامبر کامل‌تر از عقول همه است. دلیل مشورت آن‌ها با دیگران این است که افکار آن‌ها درگیر مسائل بی‌شمار است. اگر اندیشه آن‌ها مشغول کارهای بزرگ شود و اندیشه در کارهای کوچک‌تر را به دیگران بسپارند بهتر است. افزون بر این گاه شاه برای اینکه می‌خواهد عقل و دانش کارکنان را بسنجد با آن‌ها مشورت می‌کند و گاه می‌خواهد امانت‌داری و راست‌گفتاری امرا را بیازماید (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۱۲). از نظر فندرسکی فنون حکمرانی در شاهان فطری است آن‌ها در هیچ زمینه‌ای نیاز به آموزش ندارند و عقل آن‌ها فراتر از عقول همه مردم است (همان: ۹۶، ۹۷، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۳۹).

داشتن دانش که ثمره داشتن عقل است از شایستگی‌های اساسی فرمانروا به شمار می‌رود (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۸) به باور فندرسکی عقل، دانش، ادراک، معرفت، هوش، رأی، دقت فکر شاه سلطان حسین در میان شاهان بی‌نظیر است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۷۸، ۹۷، ۱۲۹، ۱۳۹). با آنکه در هنگام جلوس سن کمی داشت از او با عنوان «کهن‌دانش نوجوان» یاد کرده است (همان: ۳۳، ۱۳۳، ۱۳۷) در جای دیگر از او با عنوان صاحب «عقل کامل فطری» و «قوت ممیزه جبلی» یاد می‌کند (همان: ۸۶، ۱۳۷).

فندرسکی با وصفی اغراق‌آمیز سطح فهم فلسفی شاه را به اوج می‌رساند و در این زمینه از آشنایی‌اش با تاریخ فلسفه استفاده می‌کند؛ حکمت از دهان شاه را همانند گوهری می‌داند که از دریای حکمت یونان بیرون می‌آید. در یکجا هم حکمت‌دانی شاه را به اندازه‌ای بالا می‌برد که پیروان مکتب مشاء و اشراق با نور حکمت او روشنی کسب می‌کنند. رسایی تدبیر و کاردانی‌اش را در جمیع امور به اندازه‌ای می‌داند که سطح فهمش از ارسطو و افلاطون برتر است و این دو در دستگاه فلسفی خود، شاگرد شاه به شمار می‌روند. در جای دیگر او را در عرصه دانش هم چون ارسطو، در سیاست عملی و فر پادشاهی همچون اسکندر و از نظر حکمت نظری همچون افلاطون می‌داند (همان: ۵۰، ۵۱، ۱۳۹).

در کتاب تحفة‌العالم دو عامل عقل و عمل در شخصیت شاه موج می‌زند، شاه در اوایل حکومتش بدون آنکه در امر حکمرانی تجربه داشته باشد، تدابیر متعدد برای به سامان کردن اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران به کار بست که دانایان را شگفت‌زده کرد (همان: ۵۰، ۵۲، ۷۸، ۱۳۷)، اقداماتی همچون منع منکرات، توصیه به دوری از تجملات، عزل بعضی امرا و مقربان، بیانگر استقلال فکری و عملی پادشاه است. افزون بر این فندرسکی استقلال فکری و عملی شاه را ذیل صفت سیزدهم با ذکر گزارش برجیدن باغ‌وحش جداگانه ذکر کرده که به باور او خردمندان از همین یک اقدام به عقل سرشار و قوه تشخیص بالای شاه پی خواهند برد، زیرا هیچ‌یک از فرمانروایان گذشته در ایران به چنین اقدامی دست نزده‌اند (همان: ۱۳۴).

کناوت ذیل عنوان «پرورش فکری شهریار» در کنار سایر شایستگی‌ها به اهمیت دانش و خرد اشاره می‌کند. او به نقل از نظام‌الملک می‌نویسد: «پادشاه را رأی قوی به از لشکر قوی». برداشت عمومی چنین است که شاهان ایرانی به پرورش خرد ارج می‌نهادند. برخی نویسندگان یونانی کورش را آشنا به فلسفه دانسته‌اند که از مغان آموخته بود. دارندگان خرد مینوی (حکمت الهی) پس از روحانیون، شهریاران بودند. کسی که این دانش را داشت توانایی اسرارآمیزی می‌یافت. پس از دانش دینی دانستن افسانه پهلوانان و تاریخ برای فرمانروا ضرورت داشت. کورش تاریخ را بهترین آموزگار می‌داند. انوشیروان پیش از هر کار زندگانی پادشاهان و خرد آن‌ها را بررسی می‌کرد تا از نیکی‌های آنان بهره برد و از کارهای زشت آن‌ها بپرهیزد. در تمام مشرق زمین از جمله

ایران نوعی ادبیات حکمت‌آموز وجود داشت. مهم‌ترین دانشی که پادشاه باید بداند آیین کشورداری است که معنای واقعی آن دانش پادشاهی است؛ که از اندرزهای شاهان به شاه‌های بعد از خود و به‌ویژه از آیین‌نامه‌های شاهی به دست می‌آمد (کنات، ۱۳۵۵: ۱۳۹-۱۴۴).

۳-۱۴. اقبال‌مندی و فرهمندی^۱

فندرسکی به‌صراحت واپسین صفت شاه سلطان حسین را داشتن طالع قوی و اقبال بلند در آغاز جلوسش می‌داند و فتح ولایت اورگنج یا همان خوارزم را با نیروی نظامی اندک (۱۰۰۰ نفر سوار ترکمان) یکی از براهین متعدد اثبات خوش‌طالعی پادشاه دانسته و جزئیات آن را به‌عنوان نمونه روایت می‌کند (همان: ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۳).

هرچند فندرسکی فرهمند بودن شاه را به‌طور مستقل به‌عنوان یک صفت از صفات چهارده‌گانه ذکر نکرده است اما در گفتارهای مختلف به ذکر و توصیف فره ایزدی پرداخته و شاه سلطان حسین را بهره‌مند از آن دانسته است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۹۷، ۱۳۹، ۱۵۳). شاید دلیل ذکر نشدن فره ایزدی به‌عنوان یک صفت مستقل، این باشد که فره موهبتی است الهی که وقتی فرمانروا سزاوار داشتن آن باشد صفات یا شایستگی‌های پادشاهی در او آشکار می‌شود. به‌بیان‌دیگر فره خود به وجود آورنده شایستگی‌ها است و اگر به‌عنوان شایستگی مطرح شود شایستگی‌های دیگر را در خود دارد (بنگرید به: مجتبیایی، ۱۳۵۳: ۳۵؛ یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۲/۳۳۶؛ فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۴).

در اندیشه شاه آرمانی هرگاه شاهی که دارای فره ایزدی است به شاهی می‌رسد و به فکر پایدار ماندن راستی در کشورش باشد نتیجه تلاش او بر هر چیزی که در عالم خارج وجود دارد تأثیر می‌گذارد. نیروی چنین فرمانروایی بر گستره طبیعت زیبایی می‌بخشد و آن را بهاری می‌کند و گشایش در زندگی مردم ایجاد می‌شود (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: کنات، ۱۳۵۵: ۱۹۰-۱۹۱؛ خلعتبری و دلیر، ۱۳۸۸: ۴۷). فندرسکی هم به طرز شگفت‌انگیزی به‌دفعات متعدد جلوس شاه سلطان حسین را با بهار و زنده شدن طبیعت پیوند می‌دهد (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۷۳، ۳۳، ۴۹، ۶۷). باآنکه تاج‌گذاری شاه سلطان حسین در نیمه مردادماه (قلب اسد) روی داد فندرسکی گزارشی از بارش‌های پی‌درپی در هنگام جلوس

۱. درباره توأمانی فره و یخت در فرهنگ ایرانشهری بنگرید به: (فردوسی، ۱۳۸۱: ۸).

او ارائه می‌دهد و آن را دلیلی بر فرخندگی جلوس شاه می‌داند. این بارش‌ها آن‌هم در نیمه مرداد در اصفهان سابقه نداشت یک ساعت قبل از جلوس نسیم فرح‌افزایی وزیدن گرفته و باران شروع به باریدن کرده تا سه ساعت بعد از جلوس ادامه داشت. گردوغبار را نشاندۀ برگ‌های درختان را شستشو داده و باغ‌ها و کشتزارها را شاداب کرده است. صبح روز بعد هم باران به مدت سه ساعت می‌بارد. بارش باران تا ۱۵ روز به همین شکل ادامه می‌یابد.

در روایت فندرسکی این نشانه مبارکی جلوس تنها در طبیعت خود را نشان نمی‌دهد بلکه در بین مردم نعمت‌ها فراوان و قیمت اجناس ارزان می‌شود و برای مردم شرایط رفاهی کاملی فراهم می‌شود (همان: ۷۳-۷۴). اگر رابطه به تخت نشستن شاه فرهمند با ایجاد تحول در طبیعت در نظر گرفته نشود بی‌تردید وقوع بارش‌های پی‌درپی آن‌هم در تابستان عجیب به نظر می‌رسد (برای نمونه بنگرید به: احمدی، ۱۳۸۸: ۱۸۷). گذشته از درستی یا نادرستی گزارش، رسوخ اندیشه شاه فرهمند ایرانی در ذهنیت فندرسکی او را به بیان چنین گزارشی مجاب می‌کند.

در اندیشه سیاسی آرمانی ایران باستان مادامی‌که فر ایزدی همراه فرمانروا است افزون بر اینکه هیچ کار ناخوشایندی از او سر نمی‌زند بلکه عین نیکویی است (بنگرید به فیرحی، ۱۳۷۸: ۸۳؛ طباطبایی، ۱۳۷۶: ۵۱). باور فندرسکی درباره جایگاه پادشاه و ارتباط او با خداوند خاص او نبود در خانواده او پدرش هم‌چنین می‌اندیشید. از قول پدرش میرزابیگ که او را اهل هنر معرفی کرده و در دانش او را از ارسطو برتر دانسته به زبان شعر چنین نقل می‌کند:

که از خلق، شاهنشهان دیگرند فروزنده بخت و بلنداخرند
به هر کارشان رهنما داور است پی دفع خصم آسمان یاور است
(موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۳۱)

از دیدگاه کناوت فره ایزدی که همان بخت و کامیابی است و موهبتی آسمانی هرچند یکی از صفات لازم برای فرمانروای نمونه است اما یک امر محتوم و همیشگی برای او نیست؛ این فر همواره مشروط است به شایستگی و این شایستگی در این است که فرمانروا از قوانین اخلاق شاهی پیروی کند. پادشاهی که حتی در اندیشه خود با

«سخنان نادرست» مشغول است، فرّ خود را از دست می‌دهد (کناوت، ۱۳۵۵: ۵۹، ۱۱۱، ۱۷۵، ۲۱۹).

۴. نتیجه

از سنجیدن مطالب همگرای کتاب *آرمان شهریاری ایران باستان* اثر کناوت با صفات چهارده‌گانه‌ای که فندرسکی درباره شاه سلطان حسین در کتاب *تحفة العالم* نوشته است نتایج زیر به دست می‌آید؛ دین‌داری یکی از شایستگی‌های مشترک فرمانروا از نظر کناوت و فندرسکی است. فرمانروای شایسته فندرسکی از نیروی سیاسی خود برای از بین بردن فسق و فجور بهره می‌برد و شاه آرمانی در روایت کناوت برای برقراری راستی و مبارزه با دروغ در خدمت اهورامزدا است. صلح‌رحم دومین صفتی است که فندرسکی تحت تأثیر احکام اسلامی آن را برجسته می‌کند اما در روایت کناوت چندان به چشم نمی‌آید. برقراری عدالت برای هر دو نویسنده به‌عنوان مهم‌ترین شایستگی فرمانروا اهمیت دارد. روایت هردو در زمینه پیامدهای عدالت ورزی پی‌رنگ مشابهی دارد؛ بهاری شدن طبیعت و ایجاد صلح و آرامش در جامعه بشری. فندرسکی و کناوت، شجاعت و مهارت‌های رزمی را موردتوجه قرار داده‌اند اما کناوت با اختصاص گفتاری مستقل و مبسوط به مهارت‌های رزمی اهمیت بیشتری برای این ویژگی قائل است.

شایستگی سخاوت یا بخشندگی موردتوجه هر دو نویسنده بوده است. بنا بر روایت فندرسکی سخاوت شاه به تمایل او و کسی که از او طلب می‌کند بستگی دارد اما در روایت کناوت شاه به کسی می‌بخشد که خدمت چشمگیری کرده باشد.

هرچند ممدوح فندرسکی (شاه سلطان حسین) به خاطر شخصیت مهرطلبش نرم‌خویی را برگزیده بود اما فندرسکی بر این باور است که فرمانروا در رویارویی با دیگران درشتی و نرمی را در جای خویش به کار گیرد. در توصیف کناوت هم نرم‌خویی اصالت و به‌کارگیری آن بستگی به شرایط دارد، فرمانروا باید با مردم خود مهربان باشد و با دشمنان ابتدا نرم‌خو و اگر مؤثر نبود درشتی و جنگ کند.

هر دو نویسنده زیبایی چهره و برازندگی اندام را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های فرمانروا ذکر کرده‌اند. فندرسکی شاه سلطان حسین را به خاطر داشتن این صفت ستوده اما از اینکه این صفت شرط لازم برای فرمانروایی است آن‌طور که کناوت بیان کرده سخن

نمی‌گوید. فندرسکی پرهیز از شتاب‌زدگی در انجام امور مهم را به‌عنوان یک صفت ذکر می‌کند در صورتی‌که کناوت چندان به این صفت نپرداخته است.

در عرصه عفت و عصمت که مراد فندرسکی از آن پاک‌دامنی و پرهیز از شهوات جنسی است کناوت به‌طور مشخص گفتار مستقلی ندارد اما از دیدگاه او پرهیزگاری به‌طور کلی برای فرمانروا لازم است.

فندرسکی مهارت نحوه سخن گفتن را به‌عنوان دهمین صفت فرمانروای ممدوح خویش برجسته می‌کند اما کناوت به‌ضرورت مهارت سخنوری برای فرمانروا به‌منظور کاربرد آن در مناسبت‌ها اشاره می‌کند.

فندرسکی هرچند از بردباری به‌عنوان یک صفت مثبت فرمانروا یاد می‌کند اما به‌طور تلویحی از بردباری افراطی شاه سلطان حسین ناخشنود است. از نظر کناوت هم بردباری و پرهیز از خشم برای فرمانروا ضرورت دارد هرچند گفتار و عنوان مستقلی را برای آن در نظر نگرفته است.

فندرسکی عقل و دانش پادشاهان را همچون پیامبران کامل و فطری می‌داند اما در روایت کناوت خرد و دانش شهریاران از تعلیم و تربیت آن‌ها در دوران کودکی ناشی می‌شود. در اندیشه فندرسکی و کناوت با جلوس فرمانروای فرهمند به خاطر اقبال‌مندی و بخت فروزان او طبیعت بهاری و جامعه سروسامان می‌یابد.

از میان صفات چهارده‌گانه شش صفت ذیل عناوین مشابه در هر دو کتاب برجسته شده‌اند. چهار صفت هرچند در کتاب کناوت ذیل یک عنوان مشخص نیامده‌اند ولی پیرامون آن‌ها ذیل گفتارهای دیگر مطالبی بیان شده که به‌طور نسبی با صفات مذکور مشابهت دارند. چهار صفت هم صفاتی هستند که کناوت به‌طور پراکنده اشاره‌هایی کوتاه به آن‌ها کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره توأمانی فر و بخت در فرهنگ ایران‌شهری بنگرید به: (فردوسی، ۱۳۸۱: ۸).

منابع

احمدی، زهت، «نگاهی دیگرگونه به شاه سلطان حسین صفوی: تحلیلی بر کتاب تحفة‌العالم»، پیام بهارستان، سال دوم، ش ۵، ۱۸-۱۹۲، ۱۳۸۸.

اسلامی ندوشن، محمدعلی، «انسان خوب در شاهنامه»، نوشته‌های بی‌سرنوشت، تهران، آرمان، ۱۳۷۱.

اشراقی، احسان، «شاه سلطان حسین در تحفة العالم»، تاریخ: نشریه گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱، ۱۳۵۵.

اعتمادمقدم، علی، آیین شهریاری در ایران بر بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۰.

افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق احمد حسینی اشکوری، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۳۱.

آغا بزرگ الطهرانی، محمد محسن، طبقات اعلام الشیعه، ج ۹، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۳۰.
ثعالبی، ابومنصور محمد بن عبدالملک، شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.
حاکمی، اسماعیل، «آرمان شهریاری ایران باستان از کسنفن تا فردوسی (تألیف ولفانگ کناوت ترجمه سیف الدین نجم آبادی)»، دانشکده، شماره ۸، ۱۶۲-۱۶۵، ۱۳۵۵.

حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، تحقیق شیخ فارس تبریزیان الحسون، قم، مرکز الابحاث العقائديه: ۱۴۰۴.

خلعتبری، اللهیار و نیره دلیر، «اندیشه ایرانشهری و خواجه نظام الملک»، مطالعات تاریخ فرهنگی، ش ۲، ۶۱-۲۷، زمستان ۱۳۸۸.

دهنوی، مرضیه، بازتاب تاریخ نگارانه تحولات عصر شاه سلطان حسین صفوی در تحفة العالم.
میرفندرسکی، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما مسلم سلیمانیان، دانشگاه ایلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تاریخ دفاع ۱۳۹۹.

رستم وندی، تقی، اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸.
رستم وندی، تقی، «آز» و «داد»: آسیب شناسی سیاسی شهریاری در شاهنامه فردوسی»، پژوهش سیاست نظری، ش ۵، ص ۱-۱۹، زمستان ۱۳۸۷ و بهار ۱۳۸۸.

زمخشری، ابوالقاسم، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲.

سبزیان پور، وحید، «بازتاب عدالت ایرانیان قبل از اسلام در منابع عربی»، لسان مبین، ش ۱، ۱۲۷-۱۵۶، دی ۱۳۸۹.

سعدی، مصلح بن عبدالله، گلستان سعدی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۷۶.
طباطبایی، جواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

علی محمدی، زهرا، «اوصاف شاه سلطان حسین»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۳۷، ۸۲-۸۵، ۱۳۸۸.
عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، محقق و مصحح هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ه.ق.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۱.

- فیرحی، داود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- کاشفی‌خوانساری، سیدعلی، «مروری بر احوال و آثار میرزا ابوطالب فندرسکی»، آینه میراث، ش ۱۴، ۵۲-۴۹، ۱۳۸۰.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷.
- کناوت، ولفگانگ، آرمان‌شهریاری ایران باستان از کسنفن تا فردوسی، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.
- مجتبایی، فتح‌الله، شهر زیبای افلاطون و شاه ایرانی در ایران باستان، تهران، انجمن ایران باستان، ۱۳۵۳.
- موسوی فندرسکی، ابوطالب بن میرزاییک، رساله بیان بدیع، تصحیح مریم روضاتیان، اصفهان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، ۱۳۸۱.
- _____ تحفة‌العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین، تصحیح رسول جعفریان، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
- _____ تحفة‌العالم، نسخه خطی ش ۲۴۶۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- _____ تحفة‌العالم، نسخه خطی ش ۹۵۵۴، کتابخانه مجلس.
- مینوی، مجتبی (محقق و مصحح)، نامه تنسر به گشنسب، تهران، مجلس، ۱۳۱۱.
- لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۰.
- نظام‌الملک، حسن بن علی، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، تصحیح هیوبرت دارک، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۸.
- یشت‌ها، گزارش ابراهیم پورداود، تهران، طهوری، ۱۳۴۷.



Legal Claims and Lawsuits of the People of Tehran in the Early Years of Constitutional Period A Case Study: Legal Claims

Hassan Zandieyh¹ & Hamideh Shahidi²

(25-42)

Abstract

Judicial disputes of the society in the Constitutional period including legal and criminal lawsuits represent events which occurred in the social, administrative and political context in Iran. This analytic-descriptive study seeks to explore the lawsuits and legal claims among the sources especially the judicial documents left from the people of Tehran in the Constitutional period. Property and financial disputes, inheritance and endowment are mentioned in the field of litigation of that period. The findings prove that financial issues were the most problematic ones for the people. The fledgling constitutional regime had growing financial crises since its inception. Among the many reasons for this was the improper performance of the former Qajar government facing economical problems. The value of Iran's currency fell severely in comparison to the other credible foreign currencies. Furthermore, despite the severe monetary fluctuation, the existing liquidity of the country could not meet the domestic needs of the country. This situation affected people and led to many financial lawsuits and legal claims. Furthermore, despite the severe monetary fluctuation, the existing liquidity of the country could not meet the domestic needs of the country. This situation affected people and led to many financial lawsuits and legal claims. Furthermore, despite the severe monetary fluctuation, the existing liquidity of the country could not meet the domestic needs of the country. This situation affected people and led to many financial lawsuits and legal claims.

Keywords: Qajar period; Zemmeh; Zemmehnameh; physical structure; content structure.

Received: 4, December, 2020; Accepted: 16, March, 2022

doi
10.22059/jhss.2022.314789.473343
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: zandiyehh@ut.ac.ir
Assistant Professor of History, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Ph.D. Graduated of Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran..

تحلیلی بر دعاوی و شکایات‌های حقوقی مردم تهران در سال‌های نخست

مشروطه (۱۳۳۰-۱۳۲۴ق)

حسن زندیه^۱

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ایران.

حمیده شهیدی

دانش‌آموخته دکتری تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۹/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

علمی - پژوهشی

چکیده

اختلافات قضایی جامعه در دوره مشروطه شامل دعاوی حقوقی و کیفری، بیانگر واقعیاتی است که در بستر اجتماعی، اداری و سیاسی جامعه در ایران، ایجاد شده بود. این نوشتار بر آن است، به روش توصیفی - تحلیلی دعاوی و شکایات‌های قضایی مردم تهران در حوزه حقوقی، از میان منابع به‌ویژه اسناد عدلیه به‌جای مانده از آن دوران، استخراج و بررسی نماید. در حوزه دعاوی حقوقی در این زمان می‌توان به اختلافات ملکی، مالی، ارث و وقف اشاره کرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که در این حوزه بیشترین چالش میان افراد، مسائل مالی بوده است. رژیم نوپای مشروطه نیز از همان بدو تأسیس دچار بحران‌های فزاینده مالی بود. این امر علل زیادی داشت که بیشتر از عملکرد ناصحیح حکومت پیشین قاجاریه در مواجهه با مشکلات اقتصادی ناشی می‌شد. در این دوره ارزش پول ایران در قبال ارزهای معتبر خارجی بسیار تنزل کرد. از سوی دیگر نقدینگی موجود کشور هم به رغم نوسانات شدید پولی تا مدت مدیدی نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای داخلی کشور باشد. این وضعیت بر مردم هم تأثیر گذاشته و عمده شکایات‌های قضایی آنان در حوزه مسائل مالی بود.

واژه‌های کلیدی: ایران، تهران، مشروطه، نظام قضایی، دعاوی حقوقی.

۱. مقدمه

انقلاب مشروطه، فصل جدیدی را در تاریخ سیاسی و اجتماعی مردم ایران گشود و منجر به تحول در حوزه‌های مختلف از جمله ساختار حقوقی و قضایی کشور شد. از آنجایی که بررسی مشکلات و دعاوی مردم، بیانگر واقعیاتی در بستر اجتماعی، اداری و سیاسی جامعه ایران است، این نوشتار بر آن است تا چالش‌ها و اختلاف‌های قضایی مردم تهران که در این زمان پایتخت حکومت بود، از میان منابع استخراج نماید. این مطالب نتیجه بررسی و مطالعه حجم وسیعی از اسناد عدلیه طی سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ ق، به تعداد ده هزار برگ سند مربوط به دوره مشروطه است که داده‌های تاریخی ارزشمندی را در خود جای داده است. بدیهی است در این میان، منابع تاریخی هم پژوهش‌گر را در تکمیل کاستی‌ها و فهم و تفسیر بهتر این اسناد یاری می‌کنند.

مشکلات قضایی جامعه در صدر مشروطیت که از لابه‌لای مکاتبات اداری و عریضه‌ها به دست آمده، به دو بخش تقسیم می‌شوند: مشکلات حقوقی و کیفری. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به کم و کیف چالش‌های قضایی مردم تهران در حوزه حقوقی در صدر مشروطیت می‌پردازد و بر این فرضیه استوار است:

با توجه به بحران مالی حکومت مشروطه، مردم تهران هم از این وضعیت متأثر بودند و عمده مشکلات قضایی آنان در حوزه مسائل مالی بود.

بنابراین این‌که بیشترین دعاوی حقوقی مردم تهران در سال‌های نخست مشروطه طی سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ ق چه بوده است، عمده‌ترین مسأله‌ای است که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

بخش زیادی از مجموعه اسناد مذکور به تعداد تقریبی ۹۰۰۰ برگ در مرکز آرشیو اسناد آستان قدس و بخش کمتری از آن به تعداد تقریبی ۱۰۰۰ برگ در اختیار مرکز آرشیو اسناد مجلس شورای اسلامی است. بدیهی است شماره ثبت اسناد و بازایی آن در دو مرکز متفاوت است. آرشیو آستان قدس از شماره 59497 تا شماره 61909 و در آرشیو مجلس، اسناد مذکور در دو کارتن با شماره ۸۸ و ۸۹ قابل بازایی هستند. در این نوشتار جهت شناسایی محل نگهداری اسناد برای آستان قدس حرف اختصاری آ و برای مجلس حرف اختصاری م لحاظ شده است.

۲. دعاوی ملکی

در این دوره دعاوی حقوقی ملکی، حجم زیادی از پرونده‌های حقوقی در عدلیه را تشکیل داده بود. موارد مورد اختلاف که در اسناد اشاره شده، شامل اراضی وسیع کشاورزی، قنات و مستغلاتی نظیر دکان، خانه و اسطبل است. مشکلات حقوقی در ارتباط با مسائل ملکی تمام طبقات اجتماعی را در برمی‌گرفت. اختلاف بر سر املاک یا مستغلات بزرگ در میان شاهزادگان و خاندان قاجار، عمال حکومتی، نظامیان و صاحب‌منصبان دولتی و نیز تاجران بزرگی از جمله حاج کاظم ملک التجار، طومانیانس، ارباب جمشید، ارباب شهریار و ارباب کیخسرو، مشاهده می‌شود. احمد اشرف از آنان به عنوان گروه جدیدی تحت عنوان تاجر زمین‌دار یاد می‌کند که به علت فروش زمین‌های دولتی (خالصجات) و املاک اشراف حکومتگر، به تاجر بزرگ در نیمه دوم قرن ۱۳ ق/۱۹

م تبدیل شده بودند (اشرف، عزیزی، ۱۳۸۷: ص ۵۳) در اینجا به دعاوی حقوقی ملکی که در اسناد انعکاس یافته، اشاره می‌شود:

۱-۲. تصرف عدوانی: از جمله اختلافات و یا دعاوی ملکی، تصرف ملک بدون رضایت مالک یا متصرف قانونی است که در اصطلاح حقوقی به تصرف عدوانی تعبیر می‌شود و در اسناد به تناوب وجود دارد.

در گزارشی از اداره تفتیش عدلیه، چنین آمده: «میرزا علی تظلم می‌نماید از مهدی بیگ قزاق که یک باب خانه مرا مهدی بیگ بدون حق، تصرف کرده است.» (آ ۵۹۶۵۴) در عریضه‌ای، حاجی مجدالدوله خطاب به معاون عدلیه، امجد السلطان از این امر شکایت دارد که «دکاکین واقعه در خیابان چراغ گاز متعلق به این‌جانب را جناب عیسی خان چند ماه است غصباً و عدواناً ضبط نموده، از ترس آنکه مخلص درصدد^۱ و مدافعه برآیم، پیش‌دستی نموده، به دیوان‌خانه عدلیه عظمی عارض شده است» (آ ۶۱۳۳۱).

۲-۲. اختلاف وراثت متوفی بر سر املاک وی با اشخاص دیگر: در این دعاوی با فوت مالک، وراثت وی درصدد احیای مالکیت و تصرف ملک برمی‌آیند. ادعای حقوقی از این دست، شکایت مؤتمن الدوله، فرزند میرزا سعید خان وزیر، در باب باغ و خانه پدری‌اش است. طرف مقابل که نامش در سند مشخص نیست، طی عریضه‌ای به عدلیه، از این اقدام مؤتمن الدوله انتقاد کرده است:

«... جناب مؤتمن الدوله به‌عنوان این‌که اراضی آن محله که بنده در آن سکونت دارم، موسوم به باغ مرحوم میرزا سعید خان وزیر است و وزیر مرحوم، پدر بزرگوار ایشان است، بعد از پنجاه سال، حالا ادعا به خانه بنده دارند. با این‌که بیست سال است این خانه را ساکن هستم و به قول معروف متصرف و از نو ساختم، اما مقصود ایشان که هیچ کار، جز آزار بنده ندارند، تمام ادعای خودشان را بر چهل پنجاه هزار ذرع زمین که به اسم مرحوم وزیر است، زمین گذاشته، دنبال بنده کرده‌اند» (م کارتن ۸۹، پوشه ۲۳، ص ۱۹۳).

۳-۲. اختلاف بر سر عرصه و اعیان ملک: یکی از مصادیق آن، اختلاف میان منشورالسلطنه و معززالسلطنه، نامادری احمدشاه قاجار به سال ۱۳۲۹ ق بر سر دکاکینی در شهر تهران است. از مکاتبات مربوط به آن پرونده، چنین مستفاد می‌شود که اختلاف بر سر عرصه و

اعیان آن ملک است. دکاکین مزبور توسط معزز السلطنه احداث و «ملک طلق متصرفی چندین ساله او بوده است» (آ، ۱۳۴۹، ص ۶). دادگاه تمیز نیز بر این امر صحه گذارده و حکمی صادر کرده که طبق آن «دکاکین از منشور السلطنه منتزع و به معزز السلطنه داده شود» (آ، ۱۳۴۹، ص ۳). اما به علتی که در اسناد نامشخص است؛ این حکم اجرا نمی‌شود. از سوی دیگر مال الاجاره نیز توسط منشور السلطنه دریافت می‌شد. وکیل معزز السلطنه، محمدصادق فخر الاسلام، خواستار اجرای حکم و استرداد دکاکین و انتفاع موکل خود از مال الاجاره می‌شود و بر این نکته تأکید می‌کند که اختلاف «اراضی است نه اعیان» (آ، ۱۳۴۹، ص ۶) به عبارتی اختلاف بر سر عرصه ملک است.

معاون عدلیه، جهت تبیین این قضیه که مال الاجاره به چه کسی می‌رسد، از دیوان عالی مستدعیات تمیز، سؤال می‌کند. رئیس کل مستدعیات نیز به‌طور صریح پاسخ می‌گوید که «اعیان فعلاً بر ملکیت معزز السلطنه باقی است و مال الاجاره آنچه متعلق به اعیان است، تابع عین است و راجع به مالک عین می‌باشد» (آ، ۱۳۴۹، ص ۷) با تمام این اوصاف، حکم مزبور اجرا نمی‌شود. فخر الاسلام نیز پی‌گیر شکایت شده و خواستار احقاق حق می‌شود، به رغم پیگیری‌های مؤکد فخر الاسلام، حکم یادشده اجرا نشد. به هر حال، فرجام این پرونده در اسناد مشخص نیست. از مکاتبات در این خصوص، مباحث مورد توجه دیگری مستفاد می‌شود که خارج از حوصله این بحث است (ر.ک: شهیدی و دیگران، ۱۳۹۶، ص ۷۹).

۴-۲. دعاوی ناشی از معاملات ملک: یکی از مشکلات خرید ملک، عدم پرداخت ثمن آن از سوی خریدار است. در یکی از اسناد به مشکل حقوقی مریم خانم در ارتباط با فروش ملکی در تهران اشاره شده است. در این پرونده، از سوی مریم خانم به قهرمان خان و زمان خان ملکی فروخته شده اما به علت عدم پرداخت ثمن معامله، فروشنده آن را فسخ کرده بود. حکم قضایی نیز به نفع وی صادر می‌شود که این امر مورد اعتراض خریداران قرار می‌گیرد. در گزارشی از محکمه ابتدایی حقوق، در این باب چنین آمده است: «در باب عمل مریم خانم و قهرمان خان و زمان خان، حکمی که از شعبه ثانی بر حقانیت ضعیفه، اخیراً صادر شده، صحیح و لازم الاجراست. به دلیل این که مریم خانم به واسطه تأخیر ثمن معامله، بیع را فسخ کرده است و این عمل در محضر جناب آقا شیخ علی ارکی که خود مجری صیغه بوده‌اند، واقع شده است» (آ، ۵۹۵۶۵).

۲-۵. دعاوی مربوط به اجاره املاک: اختلافات حقوقی به وجود آمده، میان مستأجر و موجر یکی دیگر از مشکلات قضایی مردم بود. عمده مشکلات، تمرد موجر یا مستأجر از اجاره‌نامه بود. در دادخواهی موجری آمده است: «ضعیفه حاجیه، املاک خود را به حاجی اسماعیل رشتی به نفسه لنفسه اجاره داده و در ضمن عقد خارج شرایط چندی در اجاره‌نامه شرعاً قید نموده، من جمله شرط مستأجری علاوه بر شرط اجاره بنفسه لنفسه تصرف کند که با احدی شراکت نکند و در اجاره خود احدی را شریک قرار ندهد در صورتی که تخلف در شرط کند، اختیار فسخ با مالک باشد». علی‌رغم تأکید در اجاره‌نامه، مستأجر خلف قرارداد کرده و فرد دیگری موسوم به وکیل التجار را در ربع املاک و مستغلات شریک می‌کند که این امر سبب ایجاد اختلاف و دادخواهی موجر به دستگاه قضا می‌شود (آ، ۱۵۷۸، ۶).

یکی از موارد دیگر، عدم تخلیه مورد اجاره توسط مستأجراست. در سندی صبیحه مرحوم آقا میرزا اسید محمدعلی‌خان مستوفی تفرشی، تقاضای تخلیه دو باب دکان ملکی خود از حاجی محمدجعفر آجیل‌فروش را می‌کند. حکم بر حقانیت وی صادر می‌شود اما بعد از چند ماه موفق به اجرای حکم یا به اصطلاح حقوق، خلع ید نمی‌شود. از این رو، تقاضای اجرای حکم حقانیت خود را دارد (آ، ۴۵۷، ۶).

۲-۶. بازپس‌گیری اراضی به نفع دولت: یکی از مشکلاتی که در عدلیه مطرح می‌شد، توسط تیول‌داران بود. تیول مناطقی بود که به رسم پیشکشی یا در عوض حقوق دیوانی، از سوی شاه به افراد داده می‌شد. یکی از مباحثی که در مجلس اول در دفاع از روستائیان میان نمایندگان مطرح شد، همین مسئله بود. در جلسات مذاکره، بر این امر تأکید می‌شد که رسم تیول، سبب عداوت و ظلم به رعایا می‌شود. از این رو، در ۱۱ صفر ۱۳۲۵ق این رسم ملغی اعلام شد. اما اجرای این قانون با مخالفت‌های سرسختانه صاحبان تیول به همراه بود. آنان با نگارش نامه‌هایی به مجلس، حتی عنوان می‌کردند که به واسطه خون اجدادشان مورد مرحمت قرار گرفته‌اند. در این باب پاسخ آقا میرزا محمود خوانساری قابل توجه است:

«از زمان ناصرالدین‌شاه مبرور تا زمان حال، هیچ جنگ و جدالی اتفاق نیفتاده که حضرات نوشته‌اند خون اجداد ما ریخته شده تا مستوجب این بذل مرحمت شده، خوب معین شود چه جهت دارد فلان خواجه در سال ده هزار تومان ببرد و سرباز دولت گرسنه بماند و عمر خودشان را بذلت به آخر رساند» (روزنامه مجلس، ۱۳۲۵ه.ق، شماره ۱۰۹ ص ۲).

تلاش تیولداران در لغو قانون مذکور، ناکام ماند. اما همچنان در برابر اجرای قانون، مقاومت نشان داده و در این راستا به بهانه‌هایی جهت عدم استرداد ملک، شکواییه‌های خود را با عدلیه در میان می‌گذاشتند و این مخالف اظهار عبدالله مستوفی است که بیان می‌دارد: «موضوع تیول در آن دوره برای صاحب تیول‌ها چنانکه می‌دانیم، استفاده‌ای نداشته است که از فسخ آن ضرری متوجه آنها بشود...» (مستوفی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱۳۵) یکی از این شکواییه‌ها، شکایت مرتضی قلی و شاهزاده معتضدالسلطنه به دبیر الملک، وزیر عدلیه، به تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۲۸ ق است که بخشی از آن در گزارشی آمده است:

«در سنه یکهزار و سیصد و سیزده به موجب یک طغرا فرمان مبارک مرحوم ناصرالدین شاه طاب ثراه، یک قطعه زمین در جنب عشرت‌آباد به چند نفر که از آن جمله یک نفر بنده و یک نفر دیگر سرکار والا شاهزاده معتضدالسلطنه است، واگذار فرمودند و همان روز آن اراضی را ذرع و پیمان کردند و تصرف نمودیم و سال‌ها بدون معارض بود تا در زمان مجلس سابق امنظور مجلس اول است [که جمعی به اسباب‌چینی، اراضی مردم را غارت می‌کردند] (آ، ۵۹۹۵۳).

در این سند مشخص است که تیولداران، اقدام مجلس در جهت لغو تیول را دور از عدالت و فراتر از آن نوعی غارت می‌دانستند.

۳. دعاوی مالی

عمده اسناد موجود که به مشکلات قضایی اشاره دارند، در ارتباط با امور مالی مردم با یکدیگر می‌باشند. این امور شامل طلب و دیون افراد است. تجار و بازاریان بیشترین سهم را در این نوع مشکلات داشتند. امور راجع به معاملات تجاری که طرفین یا یک طرف آن تاجر بودند و مورد اختلاف آنان راجع به اموال غیرمنقول بود، در صلاحیت محکمه تجارت محسوب می‌شد. از این رو به تعدد، گزارش‌ها و نامه‌های اداری مربوط به این محکمه موجود است. یکی از محلات اصلی تهران که دارای محکمه بوده، محله بازار است که در اسناد از آن به عنوان «محکمه محله بازار» یاد می‌شد. بنا بر نوشته منصوره اتحادیه، در محله بازار تجار و کسبه سکونت داشتند (اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۱۸۰). این امر نشان‌دهنده اهمیت رسیدگی به مشکلات قضایی اهالی بازار بوده که سبب ایجاد محکمه‌ای مخصوص در این محل شده بود.

در این دوره اختلافات مالی تاجران بزرگی از جمله مشهدی کاظم ملک التجار و ارباب جمشید تا تجار و خرده‌فروشان و صاحبان اصناف نظیر استاد محمدابراهیم

صندلی سازو (آ، ۵۹۹۲۰) حاجی باقر بقال (آ، ۵۹۶۲۰) مشاهده می‌شود. صرافان به دلیل ارتباط مستقیم با فعالیت و حوزه‌های مالی و بانکداری قدیم، یکی از متداعیین در اختلافات مالی بودند که در اسناد به آنان اشاره می‌شود. نظیر حاجی باقر صراف (آ، ۵۹۵۵۲) سیف علی صراف (آ، ۵۹۶۹۸) آقا اسماعیل تبریزی صراف (آ، ۵۹۷۲۴) آقا علی صراف (آ، ۶۰۰۵۷).

در باب مبالغ نقدی مورد اختلاف افراد، کمترین مبلغ که از اسناد استخراج شد، مربوط به شکایت دبیر تشریفات از حاجی علی آشپز، بابت وجه اجاره یک باب منزل به مبلغ ۲۲ تومان و شش هزار دینار است (آ، ۵۹۸۸۴). بیشترین مبلغ مربوط به طلب محمد شریف تاجر بیجاری از کافی السلطنه به مقدار ۴۰۰ تومان است. در مواردی بعد از شکایت افراد، تا حل مشکل قضایی و بر طرف شدن دین، اموال فرد متشاکی توسط عدلیه توقیف می‌شد. در عریضه‌ای، مشهدی کاظم ملک التجار (۲۹ صفر ۱۳۲۹) به توقیف مبلغ قابل توجه ۴۴۸ تومان توسط کارگزاران عدلیه، به معاون وزارت عدلیه، امجدالسلطان شکایت کرده و در پشت پاکت نامه، خود را به‌عنوان «کاظم غارت‌شده» معرفی می‌کند (آ، ۶۰۱۴۵). علت توقیف و مبلغ مورد شکایت در اسناد مشخص نیست ولی با توجه به مبلغ توقیف‌شده، می‌باید قابل توجه بوده باشد.

در رسیدگی به اختلافات مالی افراد، سعی می‌شد با توجه به توان بدهکار، مبلغ طلب شده را اخذ و جهت تسهیل در وصول، آن مبلغ را تقسیط کنند. به‌طور نمونه در مورد طلب ۲۲ تومان و شش هزار دینار دبیر تشریفات که به آن اشاره شد، قرار می‌شود که حاجی علی، ماهیانه مبلغ هفت تومان و پنج قران بپردازد: «... مرضیاً قرار بر این دادند که ماهی هفت تومان [و] پنج قران از قرار روزی دو ریال، حاجی علی در وجه دبیر تشریفات کارسازی دارد...» (آ، ۵۹۸۸۴ ص ۳).

طبق قانون هرکس محکوم می‌شد و قادر به پرداخت وجه نقد نبود، از دارائی و اموال وی به میزان طلب داده می‌شد. در چندین مورد، به این امر اشاره شده است که شخص بدهکار دارای املاک است اما فاقد وجه نقد است. این امر می‌تواند حاکی از ضعف اقتصادی و عدم تحرک بازار باشد. نمونه آن آقا میرزا مهدی طباطبایی تبریزی بود که در عریضه خود، ضمن اشاره به این ماده قانونی، تقاضا می‌کند به علت نداشتن وجه نقد، املاکی را که در تهران و تبریز دارد، به قیمت عادلانه به جای بدهی داده شود.

جدای از اسناد مالی منعقد میان افراد، یکی از اسناد مورد رجوع، یادداشت‌ها و دفاتر نگهداری حساب تجار بود که از آن به عنوان «دفتر دستک» یاد می‌شد. در باب

دعوی حاجی میرزا مهدی با حاجی آقاخان، مقرر گردید که دفتر دستک آنان توسط دو تاجر دیگر مورد رسیدگی و توجه قرار گیرد و در صورت مدلل بودن طلب ایشان، ارجاع به شرع شود (م، کارتن ۸۹، پوشه ۲۳، ص ۲۱۱).

در این اسناد به خوبی رکود و کمبود نقدینگی در اوایل مشروطه مشاهده می‌شود. خرابی بازار و بی‌پولی پیش از مشروطه با توجه به مکاتبات حاجی علی‌اکبر صراف نیز قابل مشاهده است (رک: اتحادیه، ۱۳۷۷: ص ۳۱۷). در مورد مشکلات حقوقی مرتبط با امور مالی که در منابع انعکاس یافته، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱-۳. اختلاف مربوط به عدم پرداخت بدهی، قرض و وثیقه: از معضلات قضایی مردم که در اسناد موجود است، عدم پرداخت قرض و طلب افراد و مشکلات وثیقه است. نمونه آن طلب معین التجار از میرزا عبدا... خان امین السلطان (فرزند میرزا امین السلطان اتابک) است. گزارش رئیس کل محاکم ابتدایی به معاون عدلیه، امجدالسلطان در این باب به تاریخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق قابل توجه است:

«حضور مبارک حضرت معاون وزارت عدلیه اعظم عرضه می‌دارم: جناب معین التجار تظلم نموده به عدلیه اعظم بر اینکه هزار تومان از جناب امین السلطان طلب کارم. حاضر شدند، محاکمه نموده. محکمه ارجاع به شرع انور نموده، به محضر مبارک حجه الاسلام آقای حاجی سید ابوطالب دامت برکاته چند جلسه در محضر حاضر شدند و آخر الامر منتهی به قسم شد که امین السلطان قسم به جلاله یاد نماید. جناب معین التجار طفره زدند و هر یک حاضر نشدند و حالا محکمه می‌فرمایند، باید محاکمه شود. آنچه قانونی حکمش می‌باشد، مرقوم بفرمایید به جان دل اطاعت دارم». امجدالسلطان در پاسخ بیان می‌دارد که «... قانوناً محکمه تا حکم از محضر نرسد، حق مداخله و محاکمه ندارد» (آ، ۵۹۶۸۴ ص ۵).

مورد دیگر، طلب میرزا جعفرخان از مشهدی علی ریخته‌گر به مبلغ نودوشش تومان که طبق سند شرعی مقرر بوده که ماهیانه دوازده تومان پرداخت شود؛ اما برخلاف تعهد، مشهدی علی بدهی خود را پرداخت نمی‌کند. با توجه به اسناد معتبر، حکم به حقانیت میرزا جعفر داده می‌شود اما باز هم مشهدی علی از پرداخت بدهی خود تعلل می‌ورزد. به نظر می‌رسد به چگونگی پرداخت مبلغ از سوی متشاککی اعتراض شده است چراکه در گزارش محکمه محله بازار شعبه اول، به تاریخ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق برگرفتن وجه به صورت اقساطی از سوی کمیسری تأکید شده است (آ، ۵۹۹۱۱).

یکی دیگر از موارد، فوت بدهکار است که این امر هم برای طلبکار و هم برای ورثه مشکل ایجاد می‌کرد. گاهی طلبکار مجبور بود جهت اثبات طلب خود از شخص متوفی

با اسناد متقن در محضر شرع ادعای خود را ثابت کند. نمونه آن تظلم حاجی میرزا حسین شال فروش از قیمین فرزندان صغیر مرحوم مستشار دفتر، بابت طلب خود به میزان هزار تومان که به ناچار بنا به خواسته قیمین، جهت اثبات ادعای خود به محضر شرع (درباره محاضر شرعی ر. ک: شهیدی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۴-۹۵) رجوع می‌کند (آ، ۵۹۸۷۵).

عدم پرداخت هزینه اجناس توسط خریدار، یکی دیگر از موارد مطرح شده در دستگاه قضا است. در عرض حال مربوط به ۱۳۲۸ ق، خواجه محمدباقر در محکمه محله بازار تهران، از آقا علی کرمانشاهی به علت عدم پرداخت هزینه خرید اجناس مربوط به خرازی به قیمت چهل تومان، شکایت کرده و از عدلیه تقاضای رسیدگی کرد (آ، ۵۹۹۶۲).

عدم پرداخت اجرت و دستمزد افراد، یکی دیگر از مشکلات مطرح شده بود. افراد مدعی در این امر صاحبان پیشه بودند. دادخواهی استاد ابوالقاسم بنا از حاجی مجدالدوله و پیشکاری، شاهزاده محمدکاظم میرزا، بابت اجرت کاهگل پشت‌بام و ساخت دو اتاق، نمونه بارز آن است. بر روی سند دادخواهی وی، مهر ورود به دفتر اداره اجرا به تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۲۹ ق درج شده است که مشخص است حکم به نفع استاد بنا صادر و جهت اجرا به دفتر مربوطه وارد شده است. بخشی از متن دادخواهی به این شرح است:

«... شاهزاده محمدکاظم میرزا، پیشکار آقای حاجی مجدالدوله، با خود آقای مجدالدوله بنده را واداشتند در سرچشمه سرکار، بنائی که دو کاروانسرا داشتند که آنجا کار کنم. پشت‌بام‌های هردو کاروانسراها را کاه‌گل مالی کردم و دو اطاق نو هم ساختم. تقریباً سه هزار و پانصد زرع کاه گل مالیدم و بعضی خورده بنایی هم کردم و در پول دادن مسامحه کردند. رفتم گفتم حق مرا بدهید. آقای امجدالدوله خودش شخصاً مرا زد. سرو دست [و] کمر مرا معیوب کرد گفت برو به دیوانخانه عارض شو. رفتم عارض شدم دو عریضه دادم یکی از برای طلب و یکی از برای کتک در اطاق جزا... شش ماه است بنده را سرگردان کردند و هی امروز را به فردا انداختند...» (آ، ۶۰۴۳، ص ۲).

مشکلات مربوط به وثیقه و ضمانت، از دیگر مشکلات حقوقی ذکر شده در اسناد است. پرداخت وام به تجار و بازاریان جهت انجام معاملات، یکی از فعالیت‌های صرافان محسوب می‌شد (ر. ک: والی نژاد، ۱۳۸۲). صرافان در قبال وجه وام جهت تضمین پرداخت، وثیقه‌ای دریافت می‌کردند. در سندی مشهودی علی قناد، جهت دریافت مبلغی، معادل آن اسبابی را نزد سیف علی ممقانی صراف به ودیعه می‌گذارد اما با توجه به اغتشاشات در زمان فتح تهران و ورود سپه دار تنکابنی به شهر، صراف مذکور از شهر خارج شده و

بعد از بازگشت، وثیقه وی را برنمی‌گرداند و همین امر سبب شکایت وی به عدلیه می‌شود (۵۹۶۹۸، آ).

ضمانت برای دیگری به دنبال عدم پرداخت، مشکلات قضایی را برای ضامن ایجاد می‌کرد. از جمله میرزا محمد علّاف به واسطه ضمانت فردی به مبلغ ۱۷۸ تومان به حبس می‌افتد و در این باب شکوه کرده، درخواست می‌کند او نیز جهت خلاصی از حبس یک نفر ضامن بیاورد. که با درخواست وی توسط امجدالسلطان به مدت پنج روز موافقت می‌شود (۶۰۳۱۹، آ).

۳-۲. دعاوی ناشی از فسخ معامله: در اسناد گزارش‌هایی از فسخ معامله به علت فریب در معامله (خیارغبین) و خودداری فروشنده از استرداد قیمت یا ثمن معامله به خریدار مشاهده می‌شود. شعبان علی علّاف در عریضه‌ای خطاب به رئیس تفتیش عدلیه مرکزی به تاریخ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ ق، مدعی است شرکتی را از آقا ملا رضا ذوغالی به مبلغ چهل تومان خریداری کرده؛ اما شخص فروشنده فاقد چنین شرکتی بوده است. از این رو، تقاضای استرداد وجه پرداختی خود می‌کند (۵۹۹۱۲، آ).

در مورد دیگر، شخصی به نام محمدرضا، از ورثه مرحوم حاجی میرزا محمدعلی، خانه‌ای را خریده و بعد از آن متوجه معایب زیادی در آن می‌شود. لذا از خرید خانه منصرف و معامله را فسخ می‌کند و از عدلیه تقاضای استرداد وجه پول توسط ورثه را می‌کند (۵۹۹۳۷، آ).

۳-۴. دعاوی ناشی از عدم پرداخت مال‌الاجاره و عدم استرداد مال‌الرهن: عدم پرداخت اجاره‌بها توسط مستأجر و عدم استرداد مبلغ رهن در زمان تخلیه توسط موجر، از موارد مشکلات قضایی مطرح‌شده در اسناد است. از جمله شکایت میمنت الملوک خانم، از حاج میرزا حسن رشیدی^۱ مدیر مدرسه است، در باره عدم پرداخت اجاره سه ساله یک باب خانه که به نظر می‌رسد یکی از مدارس حاج میرزا حسن است، به مبلغ شش صد و هیجده تومان. در سند ذکرشده که بخشی از اجاره توسط وزارت معارف پرداخت‌شده و مابقی بر عهده میرزا حسن است (۶۰۵۹۸، آ).

۱. میرزا حسن رشیدی بنیان‌گذار مدارس نوین در ایران است. این سند گویای مشکلات وی در امر اداره مدرسه و بی‌توجهی وزارت معارف به این امر است. نامه‌ای از میرزا حسن موجود است که از حیف‌ومیل شدن بودجه معارف و عدم اختصاص آن به مدارس انتقاد کرده است (ر.ک: مظفر مقام، ۱۳۸۸).

از عدم پرداخت رهن نیز می‌توان به عریضه اعتماد قاجار به عدلیه اشاره کرد. وی در این عریضه به محکومیت محمدعلی‌خان قاجار به واسطه عدم پرداخت مبلغ ۱۵۰ تومان رهن می‌پردازد و سپس مهلتی برای پرداخت این مبلغ تقاضا می‌کند (آ، ۵۹۹۳۶).

۴. دعاوی در حوزه وقف

در دوره قاجار به علت سیطره فضای مذهبی بر جامعه، وقف به عنوان یک نهاد دینی رونق داشت. از سوی دیگر بنا به گفته کرزن، مردم که مورد تهدید ضبط، غصب و مصادره اموال بودند، برای فرار از آن، املاکشان را وقف می‌کردند تا زنده‌اند خودشان از آن بهره‌گیرند و پس از مرگشان متعلق به یکی از اماکن مذهبی گردد (کرزن، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۴۸). در این زمان در باب اختلافات در حوزه وقف، سه مورد مشاهده می‌شود: ۱. در باب تعدی به موقوفات و ارجاع شکایت واقفان از موقوفه خواران به عدلیه ۲. ادعای شخصی بودن و عدم وقفیت ملک ۳. اختلاف میان احفاد واقفان در نوع وقف‌های اولادی. درباره تعدی موقوفه خواران به رقبه وقفی، پی‌گیری کیخسروشاهرخ، نماینده مجلس شورای ملی از طرف جامعه زرتشتیان، جهت استیفای حقوق ملک وقفی کیخسرو منوچهر از این دست است (آ، ۶۰۰۸۳). از پرونده‌های مربوط به ادعای شخصی بودن ملک، ادعای آجودان همایون مبنی بر تصرف ملک موروثی وی توسط ورثه حجت‌الاسلام آقا سید ریحان به عنوان وقف، تبیین‌کننده این مسئله است (آ، ۱۶۲۶، ص ۲۸ و ۴۶). اختلاف میان فرزندان واقف در وقف‌های اولادی بر سر تولیت و انتفاع از بهره وقف، از مشکلات قضایی بود که از آن گزارش‌های متعددی موجود است (به‌طور نمونه: آ، ۶۰۶۶۳).

۵. دعاوی در حوزه ارث

در اسناد، مشکلات مربوط به ارث به طور عمده در میان طبقات اعیان و اشراف و مالکان مشاهده می‌شود. اینان صاحبان ثروت بودند و بعد از مرگ صاحب ثروت، میان اعقاب او بر سر تقسیم ماترک اختلاف ایجاد می‌شد. علاوه بر آن گزارش‌های متعددی از اختلاف میان وراث با افراد دیگر در تهران موجود است که حاکی از مشکلات وراث دارد. مانند: اختلاف میان ورثه حاجی غلام‌حسین خان سرتیپ و ورثه میرزا علی اصغر خان اتابک امین السلطان بر سر قیطره تهران (آ، ۵۹۵۸۳). افتخار اعظم، دختر اتابک در این باب مدعی است باغ‌های قیطره متعلق به نظام الدوله و آصف السلطنه بوده است و اتابک این باغ‌ها و زمین‌های اطراف آن‌ها را خریده و جهت نزدیکی به صاحبقرانیه، محل اقامت تابستانی ناصرالدین‌شاه، آن‌جا را محل ییلاقی خود قرار داده بود (معمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۹۰ به نقل از مجله اطلاعات ماهانه تیر ۱۳۳۳ش) همچنین اختلاف وراث مرحوم سعید الدوله

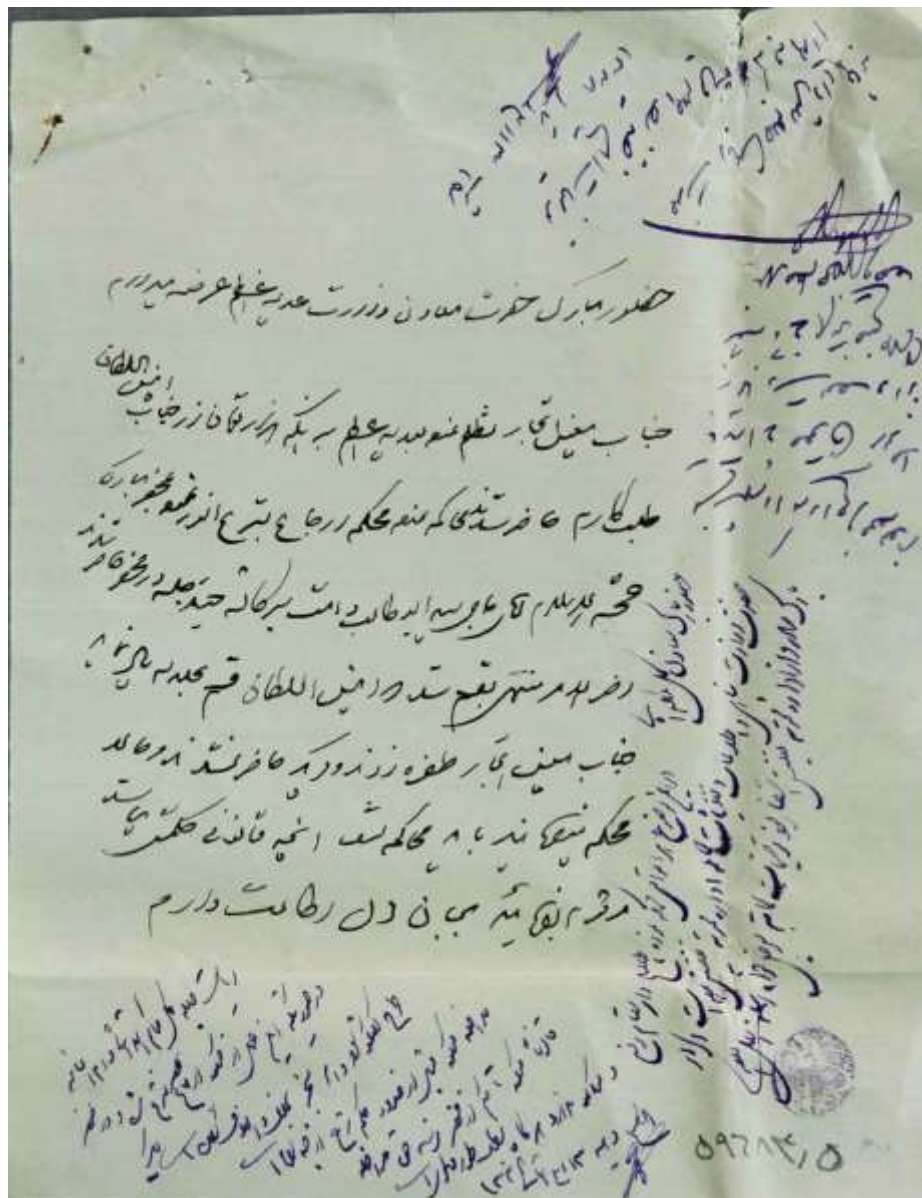
با امین حضرت در باب دو هزار و پنجاه ذرع اراضی در دروازه دولاب^۱ (۵۹۷۱۵، آ) نمونه دیگری از این مشکلات است. در این میان بعد از مرگ فردی که صاحب ثروت و مکنت بوده است مدعیانی نسبت به اموال او پیدا می‌شدند و اسباب دردسر برای وارثان می‌شدند. در نگارشی از نصرالله طباطبایی در باب تقسیم املاک ساعد الملک، به این امر اشاره شده است: «... معمول ایران است هر که بمیرد و علاقه و اموالی دارد، همه‌روزه از اطراف و جوانب به دعاوی غیر حقه و اسباب‌چینی در مقام ادعا برمی‌آیند و اسباب زحمت ورثه می‌شوند» (آ، ۱۷، ۶۰۰).

عمده‌ترین دعاوی و شکایت‌های حقوقی مردم تهران در سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ ه.ق بر اساس اسناد			
ملکی	مالی	وقف	ارث
تصرف عدوانی	اختلاف مربوط به عدم پرداخت بدهی، قرض و وثیقه	شکایت از موقوفه خواران	اختلاف وراثت در تقسیم ارث
اختلاف برسر عرصه و اعیان ملک	دعاوی ناشی از فسخ معامله	ادعای شخصی بودن و عدم وقفیت ملک	اختلاف وراثت با افراد دیگر بر سر ماترک متوفی
دعاوی ناشی از معاملات ملک	دعاوی ناشی از عدم پرداخت مال الاجاره و عدم استرداد مال الرهن	اختلاف میان احفاد واقفان در وقف‌های اولادی	ادعا جهت احیای مالکیت و تصرف ملک موروثی
دعاوی مربوط به اجاره املاک			
باز پس‌گیری اراضی تیول به نفع دولت			

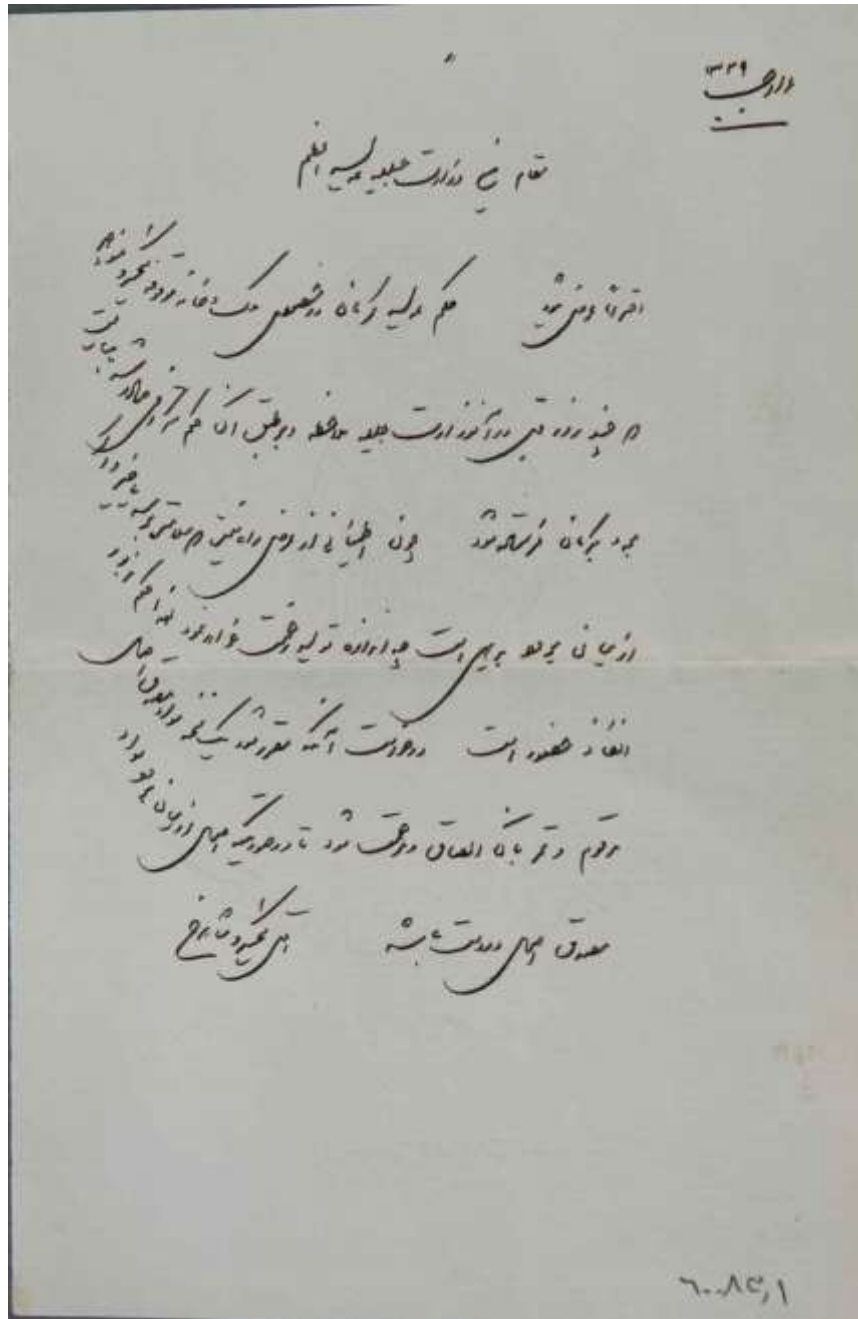
۱. دولاب از روستاهای قدیمی پیرامون تهران است. هنگامی که در عصر شاه صفی صفوی حصارى برگرد تهران کشیده شد، دروازه‌های شرقی آن نام دروازه دولاب به خود گرفت و چون بخش عمده سبزی و صیفی تهران را تأمین می‌کرد، اهمیت و شهرت آن تا اواخر عهد قاجار باقی ماند (ر.ک: معتمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۷۸ و ۳۷۹).

۶. نتیجه

از وضعیت مشکلات قضایی مردم تهران در دوره مشروطه این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که در حوزه اختلافات حقوقی شامل مشکلات ملکی، مالی، ارث و وقف بیشترین اختلافات میان افراد، مسائل مالی بود. رژیم نوپای مشروطه نیز از همان بدو تأسیس، دچار بحران‌های فزاینده مالی گردید. این امر علل زیادی داشت که بیشتر از عملکرد ناصحیح حکومت قاجاریه در مواجهه با مشکلات اقتصادی ناشی می‌شد. در این دوره ارزش پول ایران به شدت تنزل کرد و تا چندین برابر از ارزش آن کاسته شد و در قبال ارزهای معتبر خارجی به ویژه لیره انگلیسی، ارزش آن بسیار پایین آمد. از سوی دیگر، نقدینگی موجود کشور هم به‌رغم نوسانات شدید پولی تا مدت مدیدی نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای داخلی کشور باشد. این معضل به‌خوبی در اسناد منعکس شده است. در نخستین جلسات تشکیل مجلس دوره اول مشروطه، مسائل مالی و مضیقه‌های اقتصادی دولت در دستور کار قرار گرفت. در این برهه دولت سخت در مضیقه مالی قرار گرفته و در پرداخت‌های معوق خود با مشکلات بسیاری رو به رو شده بود. اقبال مردم به عدلیه در سال‌های نخست مشروطه اگرچه نشان‌دهنده مشکلات عدیده قضایی در این زمان است؛ اما از امید آنان جهت حل مشکلات حقوقی و احقاق حق نیز حکایت دارد. از سوی دیگر روحیه استبداد و فراقانونی بودن علاوه بر این‌که در میان افراد صاحب نفوذ، اشراف و وابستگان به حکومت، نمایان است، به‌عنوان یک ویژگی اجتماعی در لابه‌لای شکایات و دعاوی حقوقی افراد از یکدیگر، قابل شناسایی است.



گزارش رئیس کل محاکم ابتدایی به معاون عدلیه در خصوص ادعای معین التجار مبنی بر عدم پرداخت بدهی اش توسط میرزا عبدا... خان امین السلطان (فرزند میرزا امین السلطان اتابک) به همراه پاسخ معاون عدلیه در سال ۱۳۲۸ ق.



عریضه کیخسرو شاهرخ، نماینده مجلس شورای ملی از طرف جامعه زرتشتیان، جهت پیگیری استیفای حقوق موقوفه کیخسرو منوچهر در سال ۱۳۲۹ق.



عریضه‌ای در خصوص اختلاف ملکی میان منشورالسلطنه و معززالسلطنه (نامادری احمدشاه قاجار).

منابع

- سازمان کتابخانه‌ها موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی (ساکماق)، مجموعه اسناد امجدالسلطان معاون عدلیه، از شماره ۵۹۴۹۷ تا ۶۱۹۰۹ به تعداد ۹۰۰۰ برگ سند.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، مجموعه اسناد امجدالسلطان معاون عدلیه، کارتن شماره ۸۸ و ۸۹ به تعداد ۱۰۰۰ برگ سند.
- روزنامه مجلس، ۱۳۲۵.ق، شماره ۱۰۹.
- روزنامه رسمی کشور، مجموعه قوانین و مقررات عصر مشروطیت، تهران، روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۸.
- اشرف، احمد؛ بنوعیزی، علی طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۷.
- اتحادیه، منصوره، اینجا طهران است...، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۷.
- شهیدی، حمیده و دیگران. «مؤلفه‌های مورد انتظار مردم از عدلیه و تکاپوی دستگاه قضا در برآوردن آن طی سال‌های آغازین مشروطه» گنجینه اسناد، (۱۳۹۶) دوره ۲۷، شماره ۴، ص ۸۹-۶۶.
- شهیدی، حمیده، «جایگاه شرع و عرف در نظام قانون‌گذاری صدر مشروطیت با تکیه بر اسناد عدلیه» تاریخ پژوهی، (۱۳۹۸) شماره ۷۹.
- وحدت، مهدی، «در برات»، مجموعه حقوقی، (فروردین ۱۳۱۷)، شماره ۴۸، ص ۲۸-۲۵.
- والی نژاد، مرتضی، «ویژگی‌ها و کارکردهای مؤسسه‌های صرافی»، مجله بانک و اقتصاد، (مرداد ۱۳۸۲) شماره ۳۶، ص ۲۵-۲۱.
- مظفر مقام، احمد. «اسنادی از مکاتبات میرزا حسن رشیدیه مؤسس مدارس نوین به مجلس شورای ملی»، پیام بهارستان، (بهار ۱۳۸۸) شماره ۳، ص ۵۰۳-۵۲۶.
- معتمدی، محسن، جغرافیای تاریخی تهران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
- ملکی میانجی، علی، جغرافیای ری، تهران، سازمان چاپ و نشر دارالحديث، ۱۳۸۳.
- کرزن، جرج، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، تهران، نشر کتاب هرمس، ۱۳۸۶.



Reflections on the Three Elements of History in Bastani Parizi View (Time, Place, Agents)

Fakhri Zangiabadi¹ & Ali Nazemianfard²
(43-66)

Abstract

Mohammad Ebrahim Bastani Parizi (1304-1393) is one of the most famous Iranian scholars who, with his unique style, has succeeded in creating many works in the field of historical studies. Although he did not follow the usual academic style in these works, he combined history with auxiliary sciences; But in the contents of his various works, one can find - explicitly or implicitly - things that stem from his theoretical reflections and the foundations of his historical thought. In his opinion, what are the existential components of history and what is their role in historical studies? In his ontology, the three elements of time, place and actors are the basic structures that create the formation of history. The nature of these elements and their correlation in the creation of historical events are the main axes which are in the focus of this research. The findings of the current study, which is based on a descriptive-analytical method, show that- in Bastani Parizi thought- although space can act as a factor for the identification and determination of actors, and provides the basis for their success and failure, ignoring the element of time can drive back the action of actors and its geographical context, from the historical arena to the mythical realm.

Keywords: Bastani Parizi, The basic structures of history, time, place, agents.

Received: 19, June, 2021; Accepted: 16, March, 2022

doi
10.22059/jhs.2021.325437.473427
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370
<https://jhs.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: zangiabadi.fakhri@gmail.com

Ph. D. in Post-Islamic Iranian History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2. Associate Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

تأملاتی در باب عناصر سه‌گانه تاریخ از منظر باستانی پاریزی (زمان، مکان و کنشگران)

فخری زنگی آبادی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

علی ناظمیان فرد^۱

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۲۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

علمی - پژوهشی

چکیده

محمدابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۹۳-۱۳۰۴) از نامدارترین پژوهشگران ایرانی است که با سبک منحصر به فرد خود، به خلق آثار فراوانی در عرصه مطالعات تاریخی توفیق یافته است. گرچه او در این آثار، از سبک رایج دانشگاهی پیروی نکرده و تاریخ را با دانش‌های کمکی به هم درآمیخته است؛ اما در خلال مندرجات آثار گوناگون او مواردی را - به تصریح یا تلویح - می‌توان یافت که از تأملات نظری و مبانی فکر تاریخی وی مایه می‌گیرند. در اندیشه باستانی پاریزی، مؤلفه‌های وجودی تاریخ کدام‌اند و چه سهمی را در تاریخ‌شناسی به خود اختصاص می‌دهند؟ در نگرش وجود شناسانه او، عناصر سه‌گانه زمان، مکان و کنشگران، در حکم سازه‌های بنیادینی هستند که شاکله تاریخ را پدید می‌آورند. ماهیت هر یک از عناصر یادشده و همبستگی آنها در آفرینش رویدادهای تاریخی، عمده‌ترین محورهایی هستند که در کانون توجه این پژوهش جای دارند. یافته‌های این مطالعه که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی است، نشان می‌دهد که در اندیشه باستانی پاریزی، مکان گرچه می‌تواند به مثابه عاملی برای تشخیص و تعیین کنشگران عمل کند و زمینه را برای کامیابی و ناکامی آنها فراهم سازد، اما نادیده گرفتن عنصر زمان می‌تواند کنش کنشگران و بستر جغرافیایی آن را از عرصه تاریخی به ساحت اسطوره‌ای پس براند.

واژه‌های کلیدی : باستانی پاریزی، عناصر سه‌گانه تاریخ، زمان، مکان، کنشگران.

۱. مقدمه

تاریخ‌نگاری هر مورخ، بی‌تردید از تاریخ‌نگری او تأثیر می‌پذیرد. بینش فلسفی، در حکم یک نظام اندیشه‌ای است که مورخ در پرتو آن به تاریخ می‌نگرد و به مدد آن به تفسیر رویدادها همت می‌گمارد. باستانی پاریزی که بیشتر عمر خود را صرف تدریس و پژوهش در عرصه مطالعات تاریخی نمود، در تاریخ‌نگری خود از نوعی بینش فلسفی مایه می‌گرفت که با تعمق در آثار او می‌توان به مبانی آن دست‌یافت. اذعان صریح او به این نکته که «آن‌کس که با تاریخ سروکار داشته باشد، حتی اگر یک دوران کوتاه را هم با دیده تعمق و بصیرت ورق بزند..... دیدی فلسفی در زمینه روشن ذهن خود ایجاد

خواهد کرد» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۴)، خود نشانه آشکاری از حضور اندیشه فلسفی در نزد او باید دانست.

در نظام اندیشه‌ای باستانی پاریزی، سقف تاریخ بر کدام ستون‌ها بنا شده است و کدام مؤلفه‌ها، به باور او، در صورت‌بندی تاریخ مداخلیت دارند؟ آنچه از گفتار او مستفاد می‌شود، این است که «زمان»، «مکان» و «شخصیت»، اضلاع همبسته‌ای هستند که مثلث تاریخ را پدید می‌آورند (همو، ۱۳۸۰: ۱۳۷). این سخن، مفید این معناست که رویدادهای تاریخی، محصول تقارن حضور و تلاقی سه عنصر زمان، مکان و کنشگران می‌باشند؛ یعنی هر حادثه‌ای که برای آن بتوان یک کنشگر انسانی در نظر گرفت، تنها در سایه پیوند با موقعیت مکانی و زمانی است که می‌تواند جامه حدوث بر تن کند و به مثابه امر واقع در کانون توجه مورخان جای گیرد (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

در تاریخ‌شناسی باستانی پاریزی، کنشگر تاریخی است که در شرایط زمانی و مکانی خاص خود می‌تواند تاریخ‌ساز شود (رنجبر، ۱۳۹۵: ۴۲). محیط و مکان نیز در حکم «سرمایه تشخص و تعین» است که اساس تاریخ یک قوم را پی‌ریزی می‌کند (باستانی پاریزی، ۱۳۹۰: ۳۵۳). تاریخی بودن، فردیت و عدم تکرار وقایع در تاریخ، از منظر او، تنها با پذیرش مفهوم زمان و سیالیت آن معنا خواهد یافت (همو، ۱۳۸۲ الف: ۴۸).

پژوهش حاضر، از حیث عنوان و مسئله، از هیچ پیشینه‌ای برخوردار نیست. مطالعات سودمندی که تاکنون حول محور باستانی پاریزی به عمل آمده، عمدتاً ناظر به تاریخ‌نگاری او می‌باشند. سیمین فصیحی در کتاب «جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی» (مشهد، نشر نوند، ۱۳۷۲)، به گاه بررسی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی، با برشمردن دو خصیصه «مابعدالطبیعه گرایی» و «مردم‌گرایی» در کار او، معتقد است که «ضعف بینشی و روشی» در تاریخ‌نگاری باستانی موجب شده است که آثار وی به «ژورنالیسم سطحی‌نگر» و «تنزل تا سطح توده‌ها» کشیده شوند. عبدالرسول خیراندیش در مقاله «نقد و نظر درباره تاریخ‌نگاری دکتر باستانی پاریزی» (مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۷۵، بهمن ۸۲)، در مقام شرح و بیان سبک آنالیتیک باستانی پاریزی است که با نگاه همدلانه او به تاریخ از صورتی تألیفی برخوردار شده است. محمدعلی رنجبر در مقاله «پارادایم شناسی باستانی پاریزی» (نشریه پژوهش‌های علوم تاریخی، شماره ۱، تابستان ۹۵) کوشیده است تا وجوه سه‌گانه هستی‌شناختی،

معرفت‌شناختی و روش‌شناختی را در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی بازجوید و نشان دهد که چگونه تلفیق این سه مؤلفه پارادایمیک، تاریخ‌نگاری او را تشخیص بخشیده است. حسین آبادیان نیز در مقاله «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری باستانی پاریزی» (ایران‌نامه، شماره ۳۰، پاییز ۹۴) در تلاش است تا برای تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی، نوعی پشتوانه فلسفی جستجو کند. گوئل کهن در مقاله «فراخ‌نگری و انگیزه پروری باستانی پاریزی» (نشریه بخارا، شماره ۹۹، تابستان ۹۳)، با توجه به نگرش سیستمی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی و آمیختگی طنز با جزء و کل رویدادها در این سبک، مدعی شده که او این شیوه را عالمانه برای گریز از محدودیت‌های زمانه برگزیده است. رضاشاه ملکی در مقاله «هویت و انسان‌گرایی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی» (فصلنامه جندی‌شاپور، شماره ۲، تابستان ۹۴) در پی آن است تا مؤلفه‌های هویتی انسان ایرانی را از دیدگاه باستانی پاریزی مورد واکاوی قرار دهد و سهم هرکدام را به تفاریق بازنماید. زهره رضایی و همکارانش نیز در مقاله «نگاهی تحلیلی به جایگاه مخاطب عام در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی» (مجله تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۹۷) به اهتمام باستانی پاریزی جهت بهره‌مند ساختن توده‌ها از تاریخ پرداخته و نشان داده است که او آگاهانه این روش را که حاصل همنشینی تاریخ، ادبیات، فرهنگ مردم و مثل‌های عامیانه هست، برای افزایش آگاهی تاریخی توده‌ها برگزیده است.

با این اوصاف، «عناصر سه‌گانه تاریخ» در کانون توجه هیچ‌یک از پژوهش‌های به‌عمل‌آمده قرار نگرفته است. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با پر کردن این خلأ، ضرورت توجه به این موضوع را از منظر باستانی پاریزی مورد کاوش قرار دهد و اهمیت هریک از سه عنصر زمان، مکان و کنشگران را به تفاریق بازنماید.

۲. کنشگران

کنشگر تاریخی، نخستین عنصری است که در تکوین رویداد تاریخی ایفای نقش می‌کند. اوست که با فعل یا ترک فعل، در زمان و مکان خاص، مصدر وقوع واقعه‌ای می‌شود و به‌عنوان فاعل عامل و یا فاعل آمر، در حدوث حادثه به نقش‌آفرینی می‌پردازد. در واقع، او می‌داند که در تاریخ روایت خواهد شد و کنش وی از حیث غایت، انگیزه، تناسب وسیله و هدف و نیز بافت موقعیت و محیط کنش مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۹۱). به همین سبب، باستانی پاریزی معتقد است که؛

«کنشگران شاخص تاریخ اصرار دارند کارهایی را انجام دهند که دیگران از انجام آن عاجزند؛ این کار می‌تواند ساخت مجسمه‌ای در حدفاصل یونان و یکی از جزایر همسایه باشد که

کشتی‌ها از زیر دو پای آن عبور کنند؛ و گاه شلاق زدن خشایار شاه بر دریای بسفر، و یا ساخت دیوار شگفت‌انگیز چین، و یا پیاده‌روی شاه‌عباس از اصفهان تا مشهد، و یا به توپ بستن ابرها توسط نادرشاه در بیابان عرب‌آباد طبس باشد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱ الف: ۲۲۹-۲۳۱). حتی برای او، اقدام اردشیر بابکان به عنوان پیشگام در تنظیم برنامه خانواده و فرزندآوری، در حکم اموری است که از افراد شاخص در تاریخ ایران برآمده است؛ «چه طبیعت در هرچه مقصد باشد، در فرزندآوری چنین نیست؛ به همین سبب بود که اردشیر، توالد زیاد را ناپسند می‌شمرد و این کار را نشانه سفلگی می‌دانست» (همان: ۳۶۱).

هرچند رفتارهایی که از سوی کنشگران تاریخی صورت گرفته، تابعی از امیال و گرایش‌های آنان به برجستگی و شاخصیت و اشتها بوده است، اما در حقیقت، می‌توان نشانی از این معنا را در رفتار آنها یافت که به زعم خودشان، برای ایجاد زندگی بهتر بوده است؛ به همین جهت، گاه در انجام کنش‌های خود، لجاجت‌های سرسختانه‌ای نشان می‌داده‌اند که شاید همیشه خردمندانه نبوده است (مکالا، ۱۳۸۷: ۱۲۵). نمونه آن را می‌توان در تلاش نیروهای مؤثر در فرهنگ‌ها، در ایجاد دوگانه‌ی خودی و ناخودی یافت که در اشکال مختلف مدنی - بربر یونانی، ایرانی - انیرانی پارسی، اکدین - جوَدین زرتشتی و اهل اختصاص - غیر اختصاص صفوی نمایان است (باستانی پاریزی، ۱۳۷۹: ۳۹).

این کنشگران که گاه در حکم قهرمانان عصر خود بودند، می‌کوشیدند تا با موانع زمانه خویش به مبارزه برخیزند و در این راستا متحمل سختی‌ها و مرارت‌های زیادی شوند تا مردم را به تبعیت از اراده خود وادار سازند. البته کامیابی آنها زمانی چهره می‌نمود که کنش‌ها و تصمیماتی که اتخاذ می‌کردند، با ضرورت‌های تاریخی هماهنگ و منطبق باشد (کافی، ۱۳۹۳: ۴۶). البته از این دقیقه نباید غفلت ورزید که کنش‌های انسانی در گذشته‌ی تاریخی، متأثر از علل و اقتضائات مختلف بوده است که همیشه نمی‌توان به قطع درباره آنها داوری کرد؛ چه، برخی از کنش‌ها اگر تابع عوامل ذهنی و روانی باشند، امکان کشف آنها اگر محال نباشد، دست‌کم بسیار دشوار است؛ زیرا این‌گونه عوامل را نمی‌توان مشاهده کرد و موردسنجش قرارداد. در این شرایط، آنچه می‌ماند، باورهای مشترکی است که غالباً بین همه یا بیشتر مورخان در مورد این یا آن رویداد وجود دارد و فرض می‌شود که می‌تواند مبنای استدلال قرار گیرد. برای مثال، مشکل مطالعه عوامل روانی - ذهنی کنش‌های انسانی، جایی برجسته‌تر می‌شود که در آن، اکثر کنشگران، از دلایل کنش‌های خود چندان آگاه نباشند و یا مورخان، نشانه‌ای از آگاهی آنان نسبت به عوامل برانگیزاننده کنش‌هایشان در اختیار نداشته باشند (محمدپور، ۱۳۹۶: ۱۵۱). این‌گونه

کنش‌ها، محتاج به چیزی است که ماکس وبر از آن به «درک تفسیری کنش اجتماعی» یاد می‌کند (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۹۱).

از آنجا که انسان محور جامعه و تاریخ به شمار می‌آید و حیات اجتماعی او در بستر زمان، موضوع علم تاریخ را تشکیل می‌دهد (حضرتی، ۱۳۸۱: ۲۱)، شناخت کنش‌های او از آن جهت برای مورخ حائز اهمیت است که می‌خواهد بداند هر یک از این کنش‌ها در پاسخ به کدام نیازها و ضرورت‌ها به انجام رسیده است. چه، تغییر اجتماعی در حیات بشر، یا مقاومت در برابر تغییر را می‌توان نتیجه مستقیم تصمیمات اتخاذشده افرادی شمرد که مناصب مهم و سرنوشت‌سازی را در اختیار داشته‌اند. مسبوق به همین معناست که باستانی پاریزی وجود تنسر، به‌عنوان یک ایدئولوگ، در دربار ساسانیان را ضرورتی برای تحکیم پایه‌های سلطنت، بر اساس یک فلسفه دینی و اجتماعی می‌داند و مأموریت او را توجیه و تنظیم فکری سیاست دینی آل ساسان به شمار می‌آورد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۱/۶۱۰) و وجود وزیران کاردان در کنار پادشاهان ایران را در حکم ضرورتی می‌داند که دستگاه سلطنت به رأی مستشاری آنها نیاز داشت. به همین خاطر، او می‌گوید که «اگر روزی پادشاهان سر از خاک بردارند، انصاف خواهند داد که توفیق آنها محصول مشاورت و مفاوضت با وزیران صاحب‌نظر خود بوده است» (همان، ۱۳۷۱ ج: ۲/۶۵۰-۶۵۲). اینان اگرچه شریک السلطنه پادشاهان نبوده‌اند، اما درک سلاطین برای مشورت با این افراد، نشانه آن است که «مردان بزرگ، اطرافیان بزرگ‌تر از خود داشته‌اند» (همان: ۲/۶۵۵). به گفته ماکس وبر، این افراد، در حکم نخبگان تکنوکرات منتسب به ساخت رسمی یا اداری بوده‌اند که به دلیل برخورداری از صلاحیت‌ها و قابلیت‌های فردی و نیز «اقتدار عقلایی- قانونی» می‌توانستند منشأ اثر باشند (روشه، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

از منظر باستانی پاریزی، کنشگران تاریخ را نباید محدود به نخبگان قدرت و سیاست دانست. چه علاوه بر اینان، کنشگران دیگری هم در حیات اجتماعی انسان در گذشته تاریخی حضور داشته‌اند که می‌توان آنها را در زمره نخبگان و کنشگران فرهنگی به شمار آورد. اینان که در برابر اهل سیف، به اهل قلم نام بردار شده‌اند، سهم و نقش ویژه‌ای در پیشبرد امور فکری و معنوی جامعه بر عهده داشته‌اند. با عنایت به همین معناست که او، نقش این افراد را به‌عنوان کنشگر تاریخی از نظر به دور نمی‌دارد و معتقد است که چون حیات بشر از روندی استکمالی برخوردار هست و بشریت من حیث المجموع به سوی کمال به پیش می‌رود، لاجرم کسانی باید باشند که عامل و حامل

تکامل باشند؛ و هیچ کس جز اهل فرهنگ و معارف، نمی تواند حامل این امر خدایی باشد (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۵۶؛ همو، ۱۳۶۹ الف: ۹۳-۹۴). اینان گرچه ممکن است از قدرت سیاسی بهره مند نباشند، اما در میان عناصر معنوی و ایدئولوژیک، از نوآورترین و مترقی ترین نخبگان حیات اجتماعی بشر محسوب می شوند (روشه، ۱۳۷۹: ۱۲۴) و کنش آنها در عرصه فرهنگ، بی تردید، بخشی از کنش های انسانی است که موضوع علم تاریخ شمرده شده است (کافی، ۱۳۹۹: ۳۳).

برخلاف کارلایل که تاریخ را عرصه ظهور قهرمانان و مردان بزرگ می شمرد و آنها را مأموران الهی برای هدایت و نجات بشر می دانست و وظیفه عامه مردم را پیروی از آنها می شمرد (ادواردز، ۱۳۷۵: ۱۶۵) و از این طریق می کوشید تا نشان دهد که تاریخ، تنها در بردارنده احوال قهرمانان است و بس (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۰۷)؛ باستانی پاریزی بر این باور است که هر چند ظهور قهرمانان در ایام فترت به استمرار حیات تاریخی مردم ایران کمک کرده است اما هرگز نباید فراموش کرد که همیشه مردم ایران زمین، یکی را از حمایت خود محروم ساخته و دیگری را یاری کرده و بر سرکار آورده اند. لذا فراموش کردن حق و نقش مردم در این مواقع، از اشتباهات تاریخی است (باستانی پاریزی، ۱۳۹۲: ۶۲۰). او حتی با مبالغه آمیز خواندن نظریه کارلایل در خصوص نقش قهرمانان در تاریخ، تصریح می کند که اگر سهم تأثیر عوامل محیطی در تکوین حوادث تاریخی از نظر به دور نداریم، بی تردید سهم قهرمانان در تاریخ، فروتر از آن چیزی خواهد بود که کارلایل بدان باور داشت (همو، ۱۳۵۷: ۶۴۹). به همین سبب، باستانی هم صدا با کسانی که قهرمانان را متأثر از مقتضیات عصر خود می دانند و سرّ تحرک آنان را ناشی از تأثیر متقابل کنشگر و جامعه می شمارند (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۰۸)، بر این باور است که کنشگران، محصول زمان خویش اند؛ یعنی محیط و آداب و رسوم و احوال تاریخی در یک زمان و مکان خاص بر آنها به عنوان ضلع سوم تاریخ اثر می گذارند و آنها را به فعل و یا ترک فعل وادار می کنند. کنش آنها که در فعل یا ترک فعل تجلی می کنند، به نوبه خود می تواند بر شرایط اجتماعی اثرگذار شوند و به این ترتیب رابطه ای از تأثیر و تأثر متقابل را در پیش چشم تاریخ پژوهان به نمایش گذارد (فیضی، ۱۳۹۴: ۳۹۵-۳۹۶).

در اندیشه تاریخی باستانی پاریزی، نگاه لاهوتی و مابعدالطبیعه گرایی هرگز جا را بر انسان به مثابه کنشگر تاریخی تنگ نمی کند. از آنجا که او مورخی دیندار به شمار می آید

و به مهندسی خلقت از سوی خداوند باور دارد، لذا دست خداوند را در ورای همه امور این عالم می‌بیند و از او به‌مثابه مدبر الامور غفلت نمی‌ورزد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۷: ۳۷). کنشگران تاریخی به زعم او در گستره‌ای از سنت‌هایی که خداوند در هندسه این جهان به کار گرفته است، ایفای نقش می‌کنند و این همان است که او از آن به نظام علت و معلول یاد می‌کند (همو، ۱۳۷۱: ب: ۵۸۷). این سخن مؤید این معناست که او در عین اذعان به پذیرش نظام علیت، معتقد است که کنش کنشگران را در پرتو همین نظام باید مورد فهم قرارداد. به همین سبب او معتقد است که اراده انسان آن گاه که وفق نظام علیت و سنت‌های الهی حاکم بر هستی به کار گرفته شود، می‌تواند منشأ اثر و تغییر در زیست جهان بشری گردد و آدمیزاد به‌عنوان کنشگر تاریخی، می‌تواند با کشش و کوشش خود بر تنگناها فائق آید و سیطره خود را بر طبیعت که معنای محصل تمدن است، به ظهور برساند (همو، ۱۳۷۸ الف: ۱۳۶). مسبوق به همین معناست که او شخصیت و نبوغ ذاتی کنشگران تاریخی را در کنار موقعیت محیطی و عوامل اجتماعی می‌نشانند و شهرت و کامیابی آنان را در پیوند میان این دو عامل مورد شناسایی قرار می‌دهد (باستانی پاریزی، ۱۳۵۳: ۲۸). حتی در نگاه تقدیرگرایانه او، انسان کنشگر، موجودی مسلوب الاراده نیست. بلکه او با اراده‌ی خدادادی خود در تعیین سرنوشت خویش دخالت دارد و زیست جهان خود را در پرتو اراده مختارانه خویش رتق و فتق می‌کند. این سخن، مفید این معناست که کنشگران همیشه در ساختار عمل می‌کنند و با آن رابطه‌ای دوسویه دارند؛ یعنی هم از ساختار اجتماعی تأثیر می‌پذیرند و هم بر آن اثر می‌گذارند و تقدیمی اگر در میان این دو وجود داشته باشد از نوع تقدم معرفت‌شناختی (اپیستمولوژیک) است و نشان می‌دهد که شناخت یکی متوقف بر شناخت دیگری است (سروش، ۱۳۷۶: ۷۷).

باستانی پاریزی قائل به تاریخ مذکر نیست. از این رو، در پرداختن به کنشگران تاریخی، از صنوف مختلف، که عمدتاً به جنس مذکر تعلق دارند، هرگز نقش زنان را از یاد نمی‌برد و از تأثیر مستقیم و غیرمستقیم آنان در رویدادهای تاریخی غافل نمی‌ماند و خاطر نشان می‌سازد که زنان با اینکه نیمی از جمعیت ایران را تشکیل داده‌اند، به‌عنوان یک عامل کارساز در مقاطعی از تاریخ ایران، علاوه بر پرورش مردان تاریخ‌ساز، خود نیز به استمرار هویت تاریخی مردم ایران زمین کمک کرده‌اند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸ ب: ۳۶۰). او علاوه بر توجهی که به نقش زنان کرمانی در سخت‌ترین اوضاع اقتصادی عالم در خلال جنگ جهانی دوم، در راستای تربیت فرزندان و ایجاد امید به زندگی نشان می‌دهد (همو،

۱۳۹۳: ۳۱۶) و با یادکرد از زنانی نظیر مادر حسنک وزیر، همسران سقراط، طبری، فردوسی، شیخ ابوالحسن خرقانی، ناصر خسرو، شیخ مرتضی انصاری، دکتر قاسم غنی و دکتر عباس زریاب خویی که با فداکاری‌های خود به شوهرانشان در ایفای نقش فرهنگی کمک کردند (همو، ۱۳۸۲: الف: ۱۷۴-۱۷۸ و ۲۰۳-۲۰۷؛ همو، ۱۳۹۵: ۱۶۸؛ همو، ۱۳۶۹: الف: ۶۲؛ همو، ۱۳۶۹: ب: ۱۶۳)، نیم‌نگاهی نیز به ادوار پیش از اسلام دارد که دختر نعمان بن منذر چگونه با رد درخواست خسرو پرویز برای همسری، خشم او را برانگیخت و زمینه زوال فرمانروایی آل منذر را در حیره فراهم کرد و با این کار، جنوب غربی ایران را سال‌ها بعد، در هجوم عرب‌ها به قادسیه، خالی از سد دفاعی نمود (همو، ۱۳۹۴: ۱۸۹-۱۹۱). همچنین، با تأمل در نقش آذر میدخت، در حسادت و رقابتی که میان سیاوش رازی و فرخ هرمزد ایجاد شده بود، باستانی پاریزی، انگشت اتهام را متوجه آذر میدخت می‌کند و می‌گوید «گر سیاست غلط او به کشته شدن فرخ هرمزد نمی‌انجامید، رستم - فرزند وی - که سپهسالار خراسان بود، به جای محاصره مدائن و انتقام از قاتل پدر، می‌توانست با سربازان تحت امر سیاوش رازی به مقابله با سپاه عرب بپردازد و نتیجه جنگ را به گونه‌ای دیگر رقم بزند (همان: ۲۰۱-۲۰۵).

باستانی پاریزی با دقت و حساسیت خاصی که او را شایسته اتصاف به «کاوشگر نکته سنج تاریخ» کرده است (ر.ک. کیهان فرهنگی، ۱۳۶۶، شماره ۴۶، ص ۱-۱۱)، در توجه به کنشگران تاریخ، از پرداختن به آنهایی که در تاریخ نقش آفرین بوده اما کمتر به چشم آمده‌اند و یا مورخان از فرط توجه به رجال و کنشگران سیاسی، آنها را در کانون توجه خود قرار نداده‌اند، باز نمی‌ماند و از اهتمام آنها در ساخت و رونق تمدن بشری یاد می‌کند. او می‌گوید که؛

«ما در تاریخ، مهندسان بسیاری داریم که کل تمدن مادی و فرهنگی چند هزار ساله عالم به دست و همت آنها طراحی و ساخته شده است؛ اما در هیچ جا نامی از آنها در میان نیست؛ حتی نمی‌دانیم که بسیاری از برج‌ها و بناها به دست کدام معمار و مهندس طراحی و ساخته شده است» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۸۱).

در مقاطع حساسی از تاریخ بشر، کم نبوده‌اند افراد و کنشگرانی که در سایه خطرپذیری، و با تصمیم و کنشی که می‌توانست همه هستی آنها را به باد فنا دهد، ملتی را از رنج رفتارها و سوء مدیریت فرمانروایان مستبد نجات داده‌اند. باستانی پاریزی، این افراد را در زمره کنشگران خادم و فداکاری می‌نشانند که رنج خود و راحت مردم طلبیدند

و دست به اقدامی شگفت و رهایی‌بخش زدند. او در همین راستا، ضمن ستایش از اقدام آن شصت‌نفری که کاغذی را امضا کردند تا نادرشاه افشار را شبانه به قتل برسانند، می‌گوید که «تصمیم و کنش این سربازان گمنام در انجام این کار خطیر، در حکم خدمت بزرگی به ملت ایران بود که توانست مردم را از مخمصه دیوانگی‌های آخر عمر این زمامدار نجات دهد» (همو، ۱۳۷۸: ج ۳۳۹-۳۴۰).

۳. مکان

از منظر باستانی پاریزی، مکان در حکم سازه‌ای است که ضلعی از اضلاع سه‌گانه تاریخ را رقم می‌زند (همو، ۱۳۸۰: ۱۳۷). او در پرداختن به مکان، با جغرافی‌دانان همسویی و هم‌رایی نشان می‌دهد و آن را بستری برای وقوع رویدادها می‌شمارد و از پردازش‌های فلسفی در این خصوص اجتناب می‌ورزد. تنها در یک موضع است که به فیلسوفان نزدیک می‌شود و مکان را در زمره «عیان ثابته» به شمار می‌آورد که «اگر آدمی زاد پای بر آن نمی‌گذاشت با عدم فاصله زیادی نداشت» (همو، ۱۳۶۲: ۲۲). از این منظر، هویت مکان در پیوند با انسان معنا می‌یابد و حتی اشتهار آن در تاریخ، به سبب نسبتی است که با کنشگران برقرار می‌کند. چه، به باور باستانی، مکان در تاریخ، تابع انسان است؛ و شهرتی که - فی المثل - مکانی به نام قادسیه از آن در تاریخ برخوردار شده است، باید در پیوند آن با آدمیزادگان و کنشگرانی چون رستم فرخ‌زاد و سعد بن ابی وقاص و هزاران موجود دیگر که در خاک آن خفته‌اند، باز جست (همان: ۲۱).

از آنجا که هیچ حادثه‌ای در خلأ رخ نمی‌دهد و همواره برای تحقق، محتاج به ظرف لازم خود هست، برای باستانی پاریزی، مکان، همان محیط جغرافیایی است که در حکم ظرفی برای مظروف حوادث عمل می‌کند. این مکان هر قدر که ناشناخته بماند، به همان میزان، آدمی مقهور شرایط آن خواهد شد و چاره‌ای جز تن دادن به ناملایمات و دشواری‌های آن نخواهد داشت؛ اما به هر میزان که آدمی با شناخت محیط جغرافیایی بتواند با آن وارد تعامل شود، از قدرت تصرف و بهره‌وری بیشتری برخوردار خواهد شد.

آنچه نگاه باستانی پاریزی را به مقوله مکان (جغرافیا)، تمایزی خاص می‌بخشد، این است که از منظر او، میان جغرافیا و فرهنگ، رابطه عمیق و وثیقی برقرار است. به باور او، انسان خود را متعلق به سرزمینی می‌داند که در آن رشد یافته و بدان تعلق پیدا کرده است. انسان‌ها در شرایط فرهنگی خاص و تحت تأثیر عوامل جغرافیایی و سرزمینی، هویت می‌یابند و از دیگران متمایز می‌شوند. از این رو، شناخت جغرافیا، در

شناخت فرهنگ ساکنان آن مدخلیت اساسی دارد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۵۸). در این میان، جغرافیای فرهنگی که شاخه‌ای از جغرافیای انسانی به شمار می‌آید، می‌تواند یاریگر مورخ در شناخت نظام فرهنگی و الگوهای رفتاری آدمیان و کنشگران باشد و امکان تبیین همگونی‌ها و ناهمگونی‌های فرهنگی ناشی از محیط را فراهم سازد. بوم‌شناسی فرهنگی نیز به یاری او خواهد شتافت تا با مطالعه اثرات محیط بر فرهنگ و نیز تأثیر انسان از طریق فرهنگ بر اکوسیستم، رابطه متقابل فرهنگ و محیط طبیعی را مورد شناسایی قرار دهد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۷).

اگرچه فضل تقدم از آن داری بود که در آغاز نیمه دوم سده بیستم میلادی از نقش محیط جغرافیایی در تاریخ سخن گفت و کوشید تا مکان را به عرصه شناخت بکشاند (بیکر، ۱۳۹۲: ۶۲)، اما به اقتضای او، باستانی پاریزی نیز با عنایت به همزاد بودن جغرافیا و تاریخ (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۳۱۸)، از لزوم شناخت محیط جغرافیایی سخن به میان آورد (همو، ۱۳۷۸ الف: ۱۳۴). چه، به باور او، ضرورت توجه به جغرافیا از آنجا ناشی می‌شود که تنها سکونتگاه‌هایی که بشر در طول تاریخ برای خود ساخته، در پیوند با محیط جغرافیایی و شرایط اقلیمی بوده است. به همین سبب، در طول تاریخ، حیات اقتصادی بشر در اشکال فلاح و تجارت، با جغرافیا و عوامل طبیعی پیوند دقیق داشته است (همو، ۱۳۹۲: ۲). به دیگر سخن، اگر وظیفه تاریخ‌پژوه، مطالعه زندگی نوع بشر در ادوار گذشته باشد، از آنجا که این زندگی بر بستری جغرافیایی قرار داشته است، لذا خواه‌ناخواه، پای جغرافیا به مثابه بستر رویدادهای تاریخی به میان خواهد آمد.

شناخت جغرافیا از آن جهت می‌تواند برای تاریخ‌پژوهان واجد اهمیت باشد که برخی از رفتارهای کنشگران تاریخی در سایه تأثیری که از جغرافیای زیستی خود پذیرفته‌اند، قابل فهم‌تر خواهد کرد؛ چه، فرصت‌ها و تهدیدهایی که جغرافیای طبیعی در اشکال مختلف برای کنشگران تاریخی پدید آورده، در نوع خود، زمینه‌های کامیابی و ناکامی‌های آنان را رقم زده است (Jakle, 1980: 2).

در مطالعات جغرافیایی، مفهوم مکان در هسته مرکزی تحلیل‌ها قرار دارد. تردیدی نیست که مکان‌ها- به مثابه ظرف حدوث حادثه- در تاریخ، اگرچه از پراکندگی و ناپیوستگی برخوردارند؛ اما بی‌تردید با مختصات و ویژگی‌های منحصر به فرد توانسته‌اند رویدادها را مقدر به اقتدار خود سازند. از این رو، برای تاریخ‌پژوه، مهم است که بداند

چگونه یک مکان جغرافیایی توانسته است کنش‌های انسانی را تحت تأثیر شرایط خود قرار دهد و در مقابل، چگونه انسان توانسته است به کمک اندیشه و ابزار، شرایط محیطی را به سود خویش تغییر دهد (همان‌جا). لذا جغرافیا با این درجه از اهمیتی که در حیات انسان دارد، نمی‌تواند مورد غفلت و بی‌مهری اهل تاریخ قرار گیرد. چه، تاریخ‌پژوه برای شناخت انسان و کنش‌های او ناگزیر از شناخت جغرافیایی است که آدمی در آن زیسته و اعمال و رفتار خود را در قالب شرایط و مقتضیات آن سامان داده است. تاریخ بشر گواه آن است که کامیابی‌ها و ناکامی‌های افراد، جوامع و گروه‌های اجتماعی تا حد زیادی متأثر از شرایطی بوده است که محیط جغرافیایی در اشکالی از فرصت و تهدید برای آنان فراهم می‌کرده است. بی‌جهت نیست که باستانی پاریزی هم‌صدا با ابن خلدون، خاطر نشان می‌سازد که سخن گفتن در باب تاریخ، بی‌آنکه پای جغرافیا به میان آورده شود امری ناتمام خواهد بود (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: الف: ۱۴۳).

تاریخ‌پژوه برای شناخت، توصیف و تبیین رویدادهای گذشته، افزون بر داده‌های تاریخی، به درکی از فضای وقوع رویدادها نیازمند است که در حکم ظرفی برای مظهر حادثه عمل کرده است. این مهم، تنها در سایه التفات به مکان جغرافیایی حاصل خواهد شد (Carr, 2001: 156). این امر، گویای آن است که هرگونه تلاش برای شناخت، توصیف و تبیین کنش‌های تاریخی، محتاج به درک محیطی است که بستر فضای فیزیکی و جغرافیایی حوادث را رقم زده است. مسبوق به همین معناست که باستانی پاریزی، حوادث تاریخی را متأثر از عوارض طبیعی / جغرافیایی می‌داند و لزوم شناخت جغرافیا را برای هر تاریخ‌پژوه، مقدم بر شناخت رویداد می‌شمارد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۱۰؛ همو، ۱۳۷۱: الف: ۳۵-۳۶). به همین سبب، او در مطالعات تاریخی، از وضعیت و موقعیت جغرافیایی و نسبت آن با زندگی مردم غافل نمی‌ماند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۰). مراد از موقعیت جغرافیایی، محل قرار گرفتن یک واحد جغرافیایی نسبت به دیگر واحدهاست؛ اما وضعیت جغرافیایی، ناظر به کمیت و کیفیت پدیده‌های جغرافیایی نظیر کوه، دره، رود و ناهمواری‌ها در یک واحد مکانی است (علیچانی، مهدی و شرفی، محبوبه، ۱۳۹۹: ۲۱۹) که هر دوی این‌ها در وقوع واقعه نقش دارند. از باب نمونه، در مناطقی که رودخانه‌های بزرگ و چراگاه‌های وسیع وجود داشته، کشاورزی و دامداری از رونق خاصی برخوردار بوده است. در مناطق ساحلی نیز که مردم به اقتضای محیط به ماهیگیری و دریانوردی روی می‌آورده‌اند، زندگی و فرهنگ، متناسب با همان محیط پدید می‌آمده است (خیراندیش، ۱۳۸۳: ۲۲).

ارتباط رویداد تاریخی با مکان و محل وقوع آن، از مقوله‌ای به نام جغرافیای ناحیه‌ای شروع می‌شود که در حقیقت، جغرافیای تاریخی زائیده همین ارتباط است (ودیدی، ۱۳۴۸: ۱۹۹). به باور باستانی پاریزی، شناخت راه‌های تجاری، کانون‌های ثروت، رویدادهای سیاسی و اختلافات مرزی در مطالعات تاریخی چنان است که همیشه بستر مکانی و جغرافیایی خود را می‌جوید (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱ الف: ۴۵-۴۶؛ همو، ۱۳۶۷: ۱۳۵۱-۳۵۲) و شناخت این بسترهاست که تاریخ‌پژوه را از مانع‌ها و رادع‌ها باخبر خواهد کرد. به همین سبب، او جای پای حوادث تاریخی را در جغرافیا می‌جوید و معتقد است که «در طول تاریخ، طبیعت، کم‌وبیش، سد راه پیشرفت فاتحان و جهان‌طلبان بوده است. بسا سرما که سپاه‌یانی مثل سپاه خوارزمشاهیان را در اسدآباد از پا انداخت و بسا گرما و تشنگی که سربازان کمبوجیه و اسکندر را در زیر ریگ‌های آمون و جیرفت و گذر روزیا دفن کرد و بسا سیلاب‌ها که لشکرها را برد و آذوقه‌ها را نابود کرد و پایگاه‌های نظامی را زیر و زبر نمود (همو، ۱۳۷۱ الف: ۳۳۴)

غفلت از جغرافیا، تنها به معنی نادیده گرفتن یک مکان نیست، بلکه بی‌توجهی به زیست جهان فرهنگی افراد و گروه‌هایی است که در آن محیط می‌زیسته‌اند و از منظر بوم‌شناختی و انسان‌شناختی، خالق و پاسدار ارزش‌هایی بوده‌اند که با محیط جغرافیایی‌شان پیوند وثیق داشته است (Williams, 1994: 5). از این رو، توجه به جغرافیای انسانی و طبیعی به مثابه عناصر مقوم فرهنگ و تمدن، می‌تواند یاریگر مورخ در شناخت این دو باشد. بی‌جهت نیست که هم‌صدا با جغرافیدانانی که بر شناخت انواع راه‌های خشکی، آبی و هوایی در پیوند میان جوامع و تمدن‌های بشری تأکید می‌کنند (ایست، ۱۳۹۲: ۷۹-۸۰)، باستانی پاریزی از ضرورت شناخت راه‌های بیابانی و کویری ایران در پیوند این سرزمین با مراکز تمدنی همجوار سخن می‌گوید (باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۷) تا پای جغرافیا را به عرصه مطالعات تاریخی باز کند. او می‌گوید که «راه‌های کویری در ایران، نه تنها مناطق دوردست را به یکدیگر متصل نموده است، بلکه با اشتراک‌گذاری فرهنگ در میان مردم یزد، کاشان، سبزوار، نیشابور، طبس، سیستان، کهنوج، بم، کرمان و بافت، آنان را دوستدار و عاشق یکدیگر ساخته است» (همو، ۱۳۶۷: ۳۴۲-۳۴۳).

باستانی عمیقاً بر این باور است که از شناخت رودخانه‌ها، جنگل‌ها، دشت‌ها، راه‌ها، کوه‌ها، دریاها، روستاها و شهرها که همگی از مظاهر و جلوه‌های جغرافیایی می‌باشند و

با تاریخ حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بشر پیوند تنگاتنگ دارند، نباید غفلت کرد. چه، مختصات و شرایط جغرافیایی هر یک از این پدیده‌ها در کیفیت وقوع رویدادهای تاریخی نقش اساسی دارد. به همین خاطر، او با استعانت از جغرافیا در مطالعات تاریخی، غافلانه از کنار بیابان‌ها، کویرها و روستاها نمی‌گذرد و می‌کوشد تاریخ را در بستر جغرافیا مورد شناسایی قرار دهد (همو، ۱۳۷۱: ۸-۹). چه، باور او بر این است که صورت‌بندی روشن از حیات تاریخی انسان بدون ملاحظه عوامل و پدیده‌های جغرافیایی اساساً میسر و ممکن نیست (همو، ۱۳۷۱: الف: ۴۶-۴۵).

اهمیت مکان در چشم باستانی پاریزی چنان است که به‌صراحت می‌گوید: «تاریخ هیچ قوم یا ملتی را نمی‌توان چیزی خارج از محیط زندگی آنها دانست و اگر آن را وجودی مجرد و در عالمی دیگر فرض کنیم، اشتباه بزرگی کرده‌ایم» (همو، ۱۳۹۰: ۳۵۰). ادعای او مقوم این فرض است که رقم خوردن تاریخ هر قومی به دست مردمی است که از مختصات و شرایط محیطی خود تأثیر پذیرفته‌اند (آبادیان، ۱۳۹۴: ۳۳۷). به نظرمی‌رسد که باستانی در این رأی، تا حدودی به آنالیزی چون فردیناندو برودل اقبال نشان داده است که تاریخ را متأثر از جغرافیا می‌شمرد و حتی به رویکردهای جبرگرایانه محیطی در تاریخ باور داشت (Brudel, 1949: 78). خط فارقی که باستانی میان خود و برودل در نسبت با جبر محیطی و جغرافیایی ترسیم کرده، این است که یکسره بر این عامل در مطالعات تاریخی تأکید نمی‌کند و از تأثیر عوامل دیگر غافل نمی‌ماند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۵۷).

با همه ضرورتی که باستانی پاریزی برای التفات به جغرافیا در مطالعات تاریخی قائل است، از این دقیقه فرو نمی‌ماند که عنایت به جغرافیا نباید به پذیرش تام و تمام آراء محیط‌گرایان بیانجامد. چه، محیط‌گرایان بر این باورند که تمدن‌ها زائیده محیط جغرافیایی خود می‌باشند؛ یعنی، شرایط اقلیمی و جغرافیایی، تعیین‌کننده افکار و رفتار ساکنان خود هست (Mises, 1957: 324). این همان ادعایی است که برودل در «جغرافیای جهان مدیترانه» بدان باور داشت و دترمینیسم را عاملی اساسی در تاریخ می‌شمرد (Brudel, 1949: 211). نکته غیرقابل دفاعی که در این ادعا نهفته، این است که جغرافیا به‌عنوان یک عامل فعال، و اراده و کنش انسانی به‌عنوان یک عامل منفعل لحاظ شده است. درحالی‌که محیط جغرافیایی تنها یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده موقعیتی است که آدمی پس از تولد در آن قرار می‌گیرد و با به‌کارگیری توان فکری و جسمی خود می‌کوشد تا شرایط را به سود خود تعدیل کند و از رنج و دشواری‌هایی که زیست‌بوم

جغرافیایی بر او تحمیل می‌کند، بکاهد. در حقیقت، شرایط جغرافیایی می‌تواند در حکم محرکی باشد که آدمی را به تلاش در جهت پیشرفت و بهره‌برداری از محیط وادار می‌سازد. (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۵۷). باستانی، گویا در این موضع با آنالیست دیگری به نام لوسین فور همدلی بیشتری نشان می‌دهد که معتقد بود «آدمی در انطباق با محیط جغرافیایی، همواره ممکن‌ها را فراروی دارد، نه ضرورت‌ها را» (پیران، ۱۳۷۲: ۱۹). فور حتی در خصوص مسئله تأثیر متقابل میان دنیای اجتماعی و فیزیکی، اولویت را به سلطه دنیای اجتماعی بر دنیای فیزیکی می‌داد (بلک و مک رایلند، ۱۳۹۰: ۹۰) و از این طریق بر نقش عامل انسانی در برخورد با محیط جغرافیایی تأکید می‌ورزید.

درست است که محیط جغرافیایی تنگناها، دشواری‌ها و اقتضائات خاص خود را بر ساکنان تحمیل می‌کند؛ اما این موارد، گاه برای انسان به‌مثابه محرکی است تا به مدد عقل و جسم بتواند با واکنش درخور، شرایط را به سود خود تغییر دهد. یعنی شیوه‌هایی که او از حیث اخلاقی، اجتماعی و فنی برای سازگاری خود با محیط برمی‌گیرد، در حقیقت، زاییده افکار او در واکنش به عوامل زیست‌محیطی خارجی است (Mises, 1957: 325). چنین کنش‌هایی در واقع، واکنش‌های آگاهانه به محرک‌های طبیعی است که در آن زیست‌بوم دیده می‌شود. به همین سبب است که نوع واکنش‌های انسان به شرایط جغرافیایی و زیست‌محیطی در تمدن‌های مختلف از تفاوت‌های چشمگیری برخوردار است. از همین روست که ادوات ماهیگیران ساحل‌نشین با ابزار شکار مردمان کوه‌نشین همیشه متفاوت بوده است. البته شرایط محیطی چنان نیست که همیشه در واکنش‌هایی که برمی‌انگیزاند، تنها یک راه در فراروی کنشگران بگشاید. در شرایط جغرافیایی و محیطی، گاه روش‌های مختلف قابل تصور است که به‌کارگیری یکی از آنها در مقام عمل، بستگی تام و تمام به خواست و اراده کنشگران دارد.

اگرچه باستانی به‌صراحت گفته است که «نطفه تاریخ در جغرافیا بسته می‌شود» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۱۰) اما این ادعای او را نباید قرینه‌ای دال بر همدلی با جبرگرایان پنداشت. چه، جبرگرایان همواره تاریخ را معلول جغرافیا می‌شمارند (شکوئی، ۱۳۶۴: ۱۴۱-۱۴۲) اما باستانی پاریزی بر این عقیده است که در دل جغرافیای طبیعی، جغرافیای انسانی وجود دارد که آدمیزاد به‌عنوان کنشگر تاریخی، می‌تواند سایر عوامل جغرافیایی را شناسایی کند و با کشش و کوشش خود بر تنگناهای ناشی از جغرافیای طبیعی فائق

آید (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸ الف: ۱۴۸-۱۴۹) و این، همان است که می‌توان از آن به سیطره انسان بر طبیعت که معنای محصل تمدن است، یاد کرد.

با اینکه باستانی در موضعی دیگر آشکارا اظهار نموده است که «سرنوشت تاریخ را جغرافیا تعیین می‌کند» (همو، ۱۳۷۸ الف: ۱۳۶)، اما نقشی که وی برای کنشگر انسانی در پیوند با زمان و مکان قائل است، و این امر برای او در حکم فلسفه تاریخی است که بر بنیاد آن می‌کوشد تا امر واقع را در پیوند با این سه عنصر مورد مطالعه و مذاقه قرار دهد (Matthee, 2015: 36)، تصور همنوایی او با محیط گرایان و جبراندیشان را منتفی می‌سازد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸ الف: ۱۴۸-۱۴۹). تنها خطایی که از حیث روش‌شناختی و منطق کاربردی در این ادعا متصور است، مغالطه کنه و وجه هست که حسب آن، وجهی از پدیده با تمامیت آن برابر انگاشته شده است (سروش، ۱۳۷۰: ۱۳). حصر تعیین سرنوشت تاریخ به دست جغرافیا، از مصادیق بارز مغالطه کنه و وجه است که اجتناب از آن، شرط عقلانیت روشی در تاریخ‌پژوهشی شمرده شده است (الابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۵).

ضرورت توجه به جغرافیا در مطالعات تاریخی چنان است که اگر مورخی بخواهد به زمینه‌های رویش فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بنگرد، نمی‌تواند جغرافیا را به مثابه یک عامل تأثیرگذار نادیده بگیرد؛ چراکه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، در خاستگاه خود، از چهره قومی و منطقه‌ای برخوردارند (کافی، ۱۳۹۳: ۳۷۲). علاقه جغرافیدان تاریخی به مطالعه نحوه سکونت انسان بر روی یک واحد جغرافیایی، لاجرم توجه او را به عناصر حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیباشناختی جلب خواهد کرد و این امر، او را به درک جامعی از موضوع شناخت خود- فرهنگ و تمدن- رهنمون خواهد کرد (Guelk, 1997: 229) در تلاش برای شناخت این موارد، تاریخ‌پژوه می‌کوشد تا آنها را در بافت تاریخی‌شان مورد مطالعه قرار دهد و سپس، تفسیری از ابتکار و خلاقیت انسان در زیست جهان فیزیکی‌اش به دست دهد.

برای باستانی پاریزی واحد مطالعه تمدن، جغرافیایی است که از آن به روستا تعبیر می‌کند. تمدن‌های جهان اگر بر مبنای نظریه غذایی مطالعه و تفسیر شوند، خواه تمدن برنج باشند، خواه تمدن گندم، و یا تمدن ذرت؛ خاستگاه آنها روستاست (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). تزی که او در حماسه کویر طرح می‌کند و می‌کوشد تا شواهدی برای آن جستجو نماید، «مسئله اهمیت روستا و نقش آن در اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران» است (همو، ۱۳۷۱ ب: ۱۳/۱). از منظر او، روستاها در ایران، نه تنها خاستگاه تمدن

بوده‌اند، که رجال تصمیم‌ساز سیاست و فرهنگ و اقتصاد و مدنیت را در دل خود پرورده‌اند و به پایتخت گسیل داشته‌اند (همان: ۱۶-۱۸).

گرچه او با نظریه جغرافیایی تمدن همدلی دارد و نقش عوامل جغرافیایی در ایجاد تفاوت و تنوع فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد و در نتیجه، شناخت کلیت فرهنگ را بدون شناخت محیط امکان‌ناپذیر می‌داند؛ اما هیچ‌گاه بسان محیط گرایان بر عامل صرف جغرافیا و محیط، بدون ملاحظه عامل انسانی، در ظهور و شکوفایی تمدن تکیه نمی‌کند. چه، انسان نه تنها موجود منفعلی نیست، بلکه در شرایط مختلف، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهد؛ از این رو، محیط جغرافیایی باید در حکم یک عامل، در کنار سایر عوامل دخیل در تکامل اجتماعی و تاریخی، مورد توجه قرار داد (حمید، ۱۳۵۲: ۱۰).

۴. زمان

مقوله زمان از عمده‌ترین موضوعاتی است که از دیرباز مورد توجه فیلسوفان و مورخان بوده است. ادبیاتی که پیرامون «زمان فلسفی» و «زمان تاریخی» پدید آمده است، محصول تأملات اندیشه‌ورزانی است که دیگران را از درآمیختن این دو مفهوم بر حذر داشته‌اند (Starr, 1966: 29). مطالعات تاریخی، بیش از سایر مطالعات انسانی با نیاز به درک زمان روبه‌رو است. این نیاز، عمدتاً از آنجا ناشی می‌شود که تاریخ‌پژوه برای مطالعه سیر وقوع رویدادها و نیز ترتیب و توالی آن‌ها ناگزیر از شناخت زمان است. چه، رویدادها اگر در پیوند با زمان مورد شناسایی قرار نگیرند، طبعاً از تحلیل تاریخی می‌گریزند (Hall, 1980: 113). یاسپرس پا را از این فراتر نهاده و مدعی شده است که بدون شناخت زمان، امکان شناخت تاریخ وجود ندارد؛ زیرا آنچه را که ما تاریخ می‌نامیم، چیزی است که در مکان و زمان خاص خود رخ داده است (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۳۲۲).

باستانی پاریزی، زمان را یکی از اضلاع سه‌گانه مثلث تاریخ می‌داند که در پیوند با مکان و کنشگران، به تاریخ هویت می‌بخشد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۱۳۷). او در نگاه به زمان تاریخی می‌کوشد تا پیوستگی و تداوم آن را - در عین اعتقاد به تحول - از نظر به دور ندارد. استمرار زمان در نزد وی، در اتصال گذشته و حال و آینده معنا می‌یابد. به همین سبب، معتقد است که «نخستین شرط تحقیق در این امر» این است که «بدانیم حادثه تاریخی در چه برهه‌ای از زمان و چه گوشه‌ای از مکان قرار دارد، و رشته‌هایی که آن را و قهرمانان را به گذشته پیوند می‌دهد، کدام است و مهم‌تر از آن، حوادث و اتفاقاتی که در

آینده بدان پیوسته تواند بود، کدام می‌تواند باشد» (همو، ۱۳۶۳: ۵). او در این تعبیر، مرزهای گذشته، حال و آینده را به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ زیرا به باور وی، تاریخ امری نیست که صرفاً مربوط به گذشته باشد؛ چون تاریخ، امری است که ریشه حیات کنونی بشر و امکانات در دسترس بالفعل ما را نشان می‌دهد و افق امکانی آینده را هم به نمایش می‌گذارد (آبادیان، ۱۳۹۴: ۳۴۵-۳۴۶).

زمان تاریخی پیوند ناگسستنی با مکان و کنشگران دارد. در حقیقت، بعد زمان همواره بخشی از درک جغرافیایی و انسان‌شناختی بوده است. چه، ما برای شناخت گذشته، حال و آینده، محتاج به شناخت مکان و انسانیم؛ زیرا گذشته، یعنی گذشته انسان و مکان؛ همچنان که حال و آینده نیز، یعنی حال و آینده‌ی انسان و مکان. از این رو، مطالعه فرایندهای اجتماعی در حیات انسان، از گذشته تا امروز، به‌منظور درک ماهیت و میزان تغییری که در عرصه معیشت و معرفت او رخ داده است، بدون ملاحظه عنصر زمان، امری ناممکن خواهد بود (Lawton, 1998: 20). تنها در سایه توجه به زمان است که می‌توان به منطق تحولات، پویایی و فترتی که در ساحت معیشت و معرفت انسان دیروز پدید آمده است، دست‌یافت (Roy, 1987: 56).

مورخان همیشه در تلاش بوده‌اند تا چارچوب زمانی موضوعی که بدان اشتغال دارند، برای خود روشن سازند. این کار، آنها را یاری خواهد کرد تا مقتضیات زمان را در تحولات آن مقطع تاریخی دریابند و به کمک آن به داوری‌های خردپسندی دست بزنند. از این منظر، زمان یکی از جذاب‌ترین ابعاد چشم‌انداز تاریخی است که سرعت و جهت تحولات محیط و جوامع انسانی را می‌توان از روی آن شناسایی کرد (Starr, 1966: 32).

باستانی پاریزی برای نشان دادن پیوستگی میان سه عنصر زمان، مکان و کنشگران، می‌کوشد تا در قالب سه واژه «هزارستان»، «حصیرستان» و «حضورستان» - که سه کتاب خود را با همین عناوین نام‌گذاری کرده است - دیدگاه خود را مفهوم‌سازی کند. اهتمام او در هزارستان بر این است تا مفهومی از زمان را به دست دهد که از بینش فلسفی او مایه می‌گیرد. در این مفهوم، زمان عبارت است از «پیوستگی و پی‌درپی بودن لحظات، که البته خودشان در حرکت و گذار نیستند ولی چون ماده از یک حوزه زمانی به حوزه زمانی دیگر نقل مکان می‌کند، این تصور پیش می‌آید که زمان در گذر است؛ درحالی‌که این اشیاء و مواد هستند که از یک هسته زمانی به هسته زمانی دیگر نقل مکان می‌کنند و این امر که یک نوع حرکت انتقالی است، در واقع، اساس تحولات تاریخ

عالم به شمار می‌رود» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲ ب: ۱۰) و اگر آدمیان نتوانند این حرکت را دریابند، هرگز گذر زمان را درک نخواهند کرد (ارسطو، ۱۵۸:۱۳۶۳). در هستی‌شناسی باستانی پاریزی، تاریخ از روند استکمالی برخوردار است و بشر رو به‌سوی کمال دارد (رنجبر، ۴۲:۱۳۹۵) این اندیشه، برخاسته از بینش خطی در فلسفه تاریخ است که برخلاف بینش دوری و چرخشی، به ترقی و تکامل راه می‌دهد (رضوی، ۳۹:۱۳۹۴). در این بینش، زمان، فرع بر حرکت است و آن‌گونه که ارسطو - و به تبع او سهروردی - می‌گفت: «زمان مقدار و مقیاس حرکت است که از هویتی پیوسته و مستمر برخوردار هست» (ارسطو، ۱۹۲:۱۳۷۸؛ سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۷۹/۲). از این رو، باستانی پاریزی برخلاف فوکو که قائل به عدم استمرار در تاریخ بود (نوذری ۴۵۷:۱۳۷۹؛ مراد خانی، ۱۴۸:۱۳۹۳)، بر این باور است که گذشته و حال و آینده را در پیوند با یکدیگر، بر روی خط پیوسته زمان باید دید (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۵).

از دیدگاه باستانی پاریزی، وقوع رویدادهای تاریخی منوط به رسیدن زمان آنهاست. از این رو، «هیچ واقعه‌ای حادث نخواهد شد، مگر این‌که زمان وقوع آن رسیده باشد؛ درست مثل زمان زایمان، یک حادثه تاریخی هم تا زمان آن فرانسیده باشد، صورت وقوع به خود نخواهد گرفت» (همو، ۱۳۸۲ ب: ۱) این سخن، متکی به یک قاعده فلسفی است که می‌گوید: «کل حادث مسبوق بماده و مدت» (مطهری، ۲۴۱:۱۳۷۶). به کارگیری واژه زایمان از سوی او برای تبیین حدوث حوادث، از منظر دیگر، مفید این معناست که انباشتگی شرایط لازم برای تحقق حوادث از شکل کمی، و حدوث شرایط جدیدی که محصول دگرگونی احوال است، به شکل کیفی رخ خواهد داد (آبادیان ۳۴۸:۱۳۹۴).

با اینکه مطالعات تاریخی از عمده‌ترین دل‌مشغولی‌های باستانی پاریزی است و او به‌مثابه یک تاریخ‌پروژه می‌کوشد تا تفسیری تاریخی از رویدادها را به دست دهد، اما رگه‌هایی از اندیشه فلسفی در کار او می‌توان یافت که در حکم فلسفه تاریخ، برای وی منظری را فراهم کرده است تا در پرتو آن زمان تاریخی را به عرصه شناخت بکشد. برای او «تصور وجود و اندازه زمان، تنها در ذهن آدمیان میسر است. موجودات عالم نیز از آن‌وقت که پا به دایره هستی نهادند، با زمان پیوند خوردند؛ یعنی در حیطه و اندازه‌گیری ذهن بشر درآمدند» (باستانی پاریزی ۲۱:۱۳۶۲). این سخن که نشان از حضور اندیشه فلسفی در نزد باستانی پاریزی هست، مؤید به تائیدات نظری برخی از فیلسوفان و متکلمان است. کانت، زمان را یک شهود پیشینی می‌دانست (هارتناک ۲۲:۱۳۷۸) و آگوستین قدیس نیز بر این باور

بود که زمان را باید در ذهن جست، زیرا زمان، همان امتداد ذهن است (آگوستین، ۱۳۸۰: ۳۸۱).

زمان از کیفیتی بنیادی در امور انسانی برخوردار است که با ابزارهای مکانیکی نظیر ساعت و کروномتر در خدمت انسان قرار گرفته است تا آدمی بتواند اوقات زندگی خود را با آن تنظیم کند. اما مورخان هرگاه که در خصوص موضوعات زمانی وارد بحث می‌شوند، همه اهتمام آنها مصروف تعیین زمان دقیق وقوع یک رویداد خواهد شد. باستانی پاریزی با تفتن به همین معناست که می‌گوید:

«بعد زمان متکی به اعداد و ارقام است و از بعدهای مهمی است که نمی‌توان آن را شوخی پنداشت. یعنی می‌شود محل وقوع یک حادثه را یک فرسخ این طرف‌تر یا آن طرف‌تر بیان کرد. مثلاً گفت که جنگ نادر و اشرف افغان حدود مورچه‌خورت اصفهان روی داده است ... ولی نمی‌شود گفت که مثلاً فردوسی در سال چهارصد و خرده‌ای فوت کرده است» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲: ۴۸).

آدمیان بسان ماهیانی که در آب غوطه‌ورند، در درون زمان زندگی می‌کنند و هرگز نمی‌توان زندگی آن‌ها را بدون زمان تصور کرد (استنفورد، ۱۳۸۴: ۲۹۴). آنها برای سنجش زمان از کرونولوژی بهره می‌گیرند که در آن، هر رویدادی از جایگاه ویژه برخوردار است و در پرتو آن، امکان آشفتگی زمان (آناکرونیزم) منتفی خواهد بود تا روابط معنادار میان وقایع بر روی زنجیره زمان قابل فهم گرد (kracauer, 1966: 66). از این رو، تقویم که بارزترین نمونه تجلی کرونولوژیک زمان هست، برای باستانی پاریزی از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌گوید «اگر مبنای صحیحی نتوان برای تقویم یافت که سال‌شمار درستی را از روی آن به دست دهد، اصل تقویم تاریخی مخدوش خواهد شد» (باستانی پاریزی، ۱۳۴۹: ۱۵۳) و زمان پریشی رخ خواهد داد. کم‌ترین انتظار از کرونولوژی و تقویم این است که هم ترتیب و تقدم و تأخر را بر زنجیره زمان نشان دهد (هایدگر، ۱۳۸۶: ۴۶) و هم امکان دوره بندی تاریخی را برای مورخان فراهم سازد (Wilschut, 2010: 10).

زمان تاریخی اگرچه از زمان طبیعی برمی‌خیزد اما قابل تحویل به آن نیست (Zammito, 2004: 125). یکی از بارزترین وجوه کارکرد زمان تاریخی از منظر باستانی پاریزی، پیوند دادن تاریخ به ابدیت است. «تاریخ این فضیلت را دارد که انسان و مکان را به کمک زمان به ابدیت پیوند دهد و با این پیوند، خود را جاودانه سازد، چه، حرکت ماده فناپذیر در عرصه تاریخ است که با استحاله راز انگیز می‌تواند فناپذیر و جاودانه گردد» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲: ۳۳؛ همو، ۱۳۶۲: ۲۷).

آنچه عنصر زمان را در مطالعات تاریخی برای باستانی پاریزی از خاص بودگی شایانی برخوردار می‌کند، این است که تنها با دخالت همین عنصر است که تاریخ از اسطوره جدا می‌شود (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۳۳۵). چه، اسطوره‌ها گرچه از مکان و کنشگران خاص خود برخوردارند، اما در حقیقت، فاقد زمان - در مفهوم تاریخی آن - می‌باشند؛ زمان آنها را باید زمان ازلی یا آغازین نامید که معیاری برای سنجش و شمارش آنها در دست نیست (ارشاد، ۱۳۹۰: ۲۳). مسبوق به همین معناست که باستانی معتقد است که «هر چه به گذشته‌های دورتر برویم، به قلمرو افسانه‌ها و اسطوره‌ها نزدیک‌تر خواهیم شد و رویدادها صورت اساطیری خواهند یافت و راه را بر حقیقت تاریخی خواهند بست (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۳۳۶-۳۳۵). در اینجا، زمان است که مرز تاریخ و اسطوره را تشکیل می‌دهد. یعنی هر چه به گذشته‌های دور برگردیم و از محدوده زمان تاریخی خارج شویم، به تبع، رویدادها نیز به ساحت اسطوره‌ای پس رانده خواهند شد. به همین سبب، شرط تحقیق علمی در تاریخ، جدا کردن رویدادهای زمان‌دار از وقایع و حوادث بی‌زمان است تا از این طریق بتوان میان تاریخ و اسطوره ایجاد تمایز کرد (همان، ۳۴۴).

۵. نتیجه

آنچه از نگاه باستانی پاریزی به مقوله «عناصر سه‌گانه تاریخ» مستفاد می‌شود، این است که او از دو رویکرد متفاوت در نگرش خود به این موضوع بهره برده است. در رویکرد نخست که از منظر فلسفی می‌توان آن را رویکردی هستی‌شناسانه نامید، همه‌اهتمام او مصروف شناخت اضلاع همبسته زمان، مکان و کنشگران در صورت‌بندی هندسه‌ی وجودی تاریخ می‌شود. او در این رویکرد، می‌کوشد تا ماهیت هر یک از این اضلاع سه‌گانه را به تفاریق مورد شناسایی قرار دهد و از نقش ویژه آنها در تکوین حادثه پرده بردارد. رأی نهایی او در این مقام، تفضیل عنصر کنشگر بر دو عنصر زمان و مکان است که در نگرش هستی‌شناسانه تاریخی خود برای آنها وجودی تبعی قائل است. چه، این دو بدون حضور کنشگران هرگز نمی‌توانند پا به عرصه وجودی تاریخ بگذارند. در رویکرد دوم که از نظرگاه فلسفی می‌توان آن را رویکردی معرفت‌شناسانه قلمداد کرد، تلاش او بر این است تا نشان دهد که مطالعات تاریخی تا چه میزان از درک تاریخ‌پژوه از سازه‌های بنیادین تاریخ تأثیر می‌پذیرد. رأی نهایی او در این مقام، این است که تاریخ‌پژوه اگر نتواند مقتضیات زمان و مکان را مورد شناسایی قرار دهد، هرگز نمی‌تواند به درک درستی از ماهیت رفتار کنشگران نائل آید. چه، زمان و مکان از منظر او، مخزنی از معنا به شمار می‌آیند که می‌توانند افق‌های روشنی را در فهم رفتار کنشگران بگشایند

و درک رویدادهای هم‌زمان را که غالباً از تقارن ذاتی برخوردار نیستند اما در پیوند با یکدیگر می‌توانند موجب پیدایش یک فرایند تاریخی شوند، آسان سازند.

منابع

- آگوستین، سنت، *اعترافات*، ترجمه سایه میثمی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۰.
- ادواردز، پل، *فلسفه تاریخ*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵.
- ارسطو، *طبیعیات*، ترجمه مهدی فرشاد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- _____، *سماع طبیعی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران، نی، ۱۳۸۲.
- _____، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- الابراهیمی، یاسمین حاتم بدید، *قراءه فی معرفه التاریخ*، مشهد، مرنديز، ۱۳۹۳.
- ارشاد، محمدرضا، *گستره اسطوره*، تهران، هرمس، ۱۳۹۰.
- ایست، گوردون، *تاریخ در بستر جغرافیا*، ترجمه حسین حاتمی نژاد و حمیدرضا پیغمبری، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۴.
- آبادیان، حسین، «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری باستانی پاریزی»، *ایران‌نامه*، سال ۳۰، شماره ۳، ۳۳۰-۳۵۰، ۱۳۹۴.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، *گنجعلی خان و خیرات او*، کرمان، اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳.
- _____، *کوچه هفت پیچ*، تهران، نگاه، ۱۳۶۳.
- _____، *حضورستان*، تهران، ارغوان، ۱۳۶۹ الف.
- _____، *سنگ هفت‌قلم*، تهران، علم، ۱۳۶۹ ب.
- _____، *حصیرستان*، تهران، علم، ۱۳۸۲ الف.
- _____، *هزارستان*، تهران، علم، ۱۳۸۲ ب.
- _____، *ماه و خورشید و فلک*، قم، خرم، ۱۳۷۱ الف.
- _____، *حماسه کویر*، قم، خرم، ۱۳۷۱ ب.
- _____، *حماسه کویر*، قم، خرم، ۱۳۷۱ ج.
- _____، «راهی به دل خوارزم»، *آشنا*، شماره ۷، ۵۴-۵۹، ۱۳۷۱ د.
- _____، *خود مشیت و مالی*، تهران، نامک، ۱۳۷۸ الف.
- _____، *شمعی در طوفان*، تهران، نامک، ۱۳۷۸ ب.
- _____، *محبوب سیاه و طوطی سبز*، تهران، پیمان، ۱۳۷۸ ج.
- _____، *کاسه کوزه تمدن*، تهران، علم، ۱۳۸۰.
- _____، *چهل چراغ*، تهران، علم، ۱۳۸۸.
- _____، *گذار زن از گذار تاریخ*، تهران، علم، ۱۳۹۴.
- _____، *گرگ بالان دیده*، تهران، علم، ۱۳۹۳.
- _____، *نوح هزار طوفان*، تهران، علم، ۱۳۹۵.
- _____، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران، علم، ۱۳۹۲.
- _____، *نون جو و دوغ گوه*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- _____، *کاسه کوزه تمدن*، تهران، علم، ۱۳۸۰.
- _____، *زیر این هفت آسمان*، تهران، علم، ۱۳۹۰.

- _____، فرمانفرمای عالم، تهران، علم، ۱۳۸۵.
- _____، در شهر نی سواران، تهران، علم، ۱۳۸۷.
- _____، درخت جواهر، تهران، بهنام، ۱۳۷۹.
- _____، از سیر تا پیاز، تهران، علم، ۱۳۶۷.
- _____، «عوامل مؤثر در تاریخ»، مجله گوهر، شماره ۶۹ - ۷۰، ۶۶۴-۶۷۱، ۱۳۵۷.
- بلک، جرمی و مک رایلد، دونالد، مطالعه تاریخ، ترجمه محمدتقی ایمان پور، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۰.
- بیکر، الن اچ، جغرافیا و تاریخ، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۲.
- تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۸۰.
- پیران، پرویز، مقدمه بر کتاب سرمایه داری و حیات مادی پرودل، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.
- حضرتی، حسن، تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی، تهران، نقش جهان، ۱۳۸۱.
- حمید، حمید، علم تحولات جامعه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- خیراندیش، عبدالرسول، تاریخ جهان، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۳.
- رضایی، زهره؛ اله یاری، فریدون؛ جعفری، علی اکبر، «نگاهی تحلیلی به جایگاه مخاطب عام در تاریخ نگاری باستانی پاریزی»، فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء، سال بیست و هشتم، شماره ۶۱، ۸۳-۱۳۹۷.
- رضوی، ابوالفضل، فلسفه تاریخ، تهران، پیام نور، ۱۳۹۴.
- رنجبر، محمدعلی، «پارادایم شناسی تاریخ نگاری باستانی پاریزی»، پژوهش های علوم تاریخی، دوره ۸، شماره ۱، ۳۷-۵۶، ۱۳۹۵.
- روش، گی، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- سروش، عبدالکریم، تفرج صنع، تهران، سروش، ۱۳۷۰.
- _____، درس هایی در فلسفه علم/ اجتماع، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح هنری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۳.
- شکوئی، حسین، فلسفه جغرافیا، تهران، گیتاشناسی، ۱۳۶۴.
- علیجانی، مهدی؛ شرفی، محبوبه، «مقایسه تحلیلی جغرافی نگاری ابن خردادبه و اصطخری»، فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء، سال سی ام، شماره ۲۵، ۲۴۱-۲۱۵، ۱۳۹۹.
- فیضی، کریم، باستانی پاریزی و هزاران سال انسان، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۴.
- کافی، مجید، فلسفه تحلیلی تاریخ، تهران، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۹.
- _____، فلسفه نظری تاریخ، تهران، حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
- محمدپور، احمد، تاریخ به روایت فلسفه، قم، لوگوس، ۱۳۹۶.
- مرادخانی، علی، پایان تاریخ در نظر فلاسفه مدرن و پست مدرن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۹۲.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، شماره ۱۰، تهران، صدرا، ۱۳۷۶.
- مکالا، سی. بی، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
- نوذری، حسینعلی، فلسفه تاریخ، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

- ودیعی، کاظم، «رابطه جغرافیا با تاریخ»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، شماره ۱۹، ۲۰۰-۱۹۱، ۱۳۴۸.
- هارتناک، یوستوس، *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، هرمس، ۱۳۸۷.
- هایدگر، مارتین، *مفهوم زمان و چند اثر دیگر*، ترجمه علی عبداللهی، تهران، مرکز، ۱۳۸۶.
- یاسپرس، کارل، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- Braudel, Fernand, *La mediterranee et le mohde mediterraneen a l.epoque Philip II*, Paris, 1949.
- Carr, David, "Place and Time: On the Interplay of Historical Points of View", *History and Theory*, Vol.40, No.4, 153-167, 2001.
- Guelk, Leonard, "The Relation between Geograpgy and History Reconsidered", *History and Theory*, Vol.36, No.2, 216-234, 1997.
- Hall, John, "The Time of History and the History of the Times", *History and Theory*, Vol.19, No.2, 113-131, 1980.
- Jakle, John, "Historical Geography: Focus on the Geographic Past and Historical Place", *Environmental Review*, Vol.4, No.2, 2-5, 1980.
- Kracauer, Siegfried, "Time and History", *History and Theory*, Vol.6, Beiheft 6, 65-78, 1966.
- Lawton, R., "Space, Place and Time", *Geography*, Vol.63, 193-207, 1983.
- Matthee, Rudi, "Mohammad Ebrahim Bastani Parizi: Historian of Iran", *Perspectives on History, The Newsmagazine of The American Historical Association*, Vol.53, Issue 4, 36, 2015.
- Mises, Ludwig, *Theory and History*, New Haven, Yale University Press, 1957.
- Roy, William, "Time, Place and People in History as Sociology", *Social science history*, Vol.11, No.1, 35-62, 1987.
- Starr, Chester, "Historical and Philosophical Time", *History and Theory*, Vol.6, Beiheft 3, 24-35, 1966.
- Willams, Micheal, "The Relation of Environmental History and Historical Geograpgy", *Historical Geography*, Vol.20, Issue 1, 3-21, 1992.
- Wilschut, Arie, "Time in Teaching and Learning History", *Paper presented at the 21st International Congress of Historical Sciences*, Amsterdam, August 25th, 1-24, 2010.
- Zammito, John, "Koselleck's Philosophy of Historical Times and the Practice of History", *History and Theory*, Vol.43, 124-135, 2004.



The Territory of Hayat Davoud and the Role of its Landlords During Political and Economic Events of the North Side of the Persian Gulf in Qajar and Pahlavi Era

Hossein Abdollahpor¹ & Habibollah Saeedinia²
(67-98)

Abstract

The territory of Hayat Davoud is a geographical district alongside the Persian Gulf which is now located in Bushehr Province. By the middle of Zandiye era to the end of Pahlavi kingdom, Genaveh and Rig; two historical ports, and also Kharg and Khargou islands made up this block. The adventuresome history of the territory roots in the beginning of Safavid dynasty when a group of migrant Lors called [Hayat Gheybi] resided there and comes to end by the Pahlavi's fall. The new comers assigned their ancestors' title to the area; Hayat Davoud. Considering the importance of this district alongshore the Persian Gulf and its islands and also its political events during the time limit of this study, the research aims to investigate the geographical history of the area, the landlords of Hayat Davoud and their governing history and finally those governor's roles in political and economic up and downs of the territory which can be considered as the main objective of the study. By doing this research, the following questions are going to be answered: the etymology of Hayat Davoud? What are the influential factors evolving the territory politically and economically during the Qajar and Pahlavi era? And, what happened to the landlords and executive officers of the Hayat Davoud block? This historical research is done on a descriptive-analytic method and the historical documents, library resources and oral history have been applied as the material of the study.

Keyword: The Persian Gulf, Hayat Davoud Territory, KhanAli Khan, migration, Qajar and Pahlavi Kingdom.

Received: 18, October, 2021; Accepted: 16, March, 2022



10.22059/jhss.2022.332553.4734896
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

1. Master student in the history of Persian Gulf studies, Persian Gulf University, Bushehr, Iran.

2. Email of the corresponding author: h_saeedinia@yahoo.com
Associate Professor, Department of History, Persian Gulf University, Bushehr, Iran.

بلوک حیات داود و نقش خوانین آن در تحولات سیاسی و اقتصادی کرانه‌های

شمالی خلیج فارس در دوران قاجار و پهلوی

حسین عبدالله پور

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ گرایش مطالعات خلیج فارس، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران.

حبیب اله سعیدی نیا^۱

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۲۶؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

علمی - پژوهشی

چکیده

بلوک حیات داود به محدوده‌ای جغرافیایی در ساحل خلیج فارس و در استان فعلی بوشهر گفته می‌شود که از اواسط دوره زندیه تا اواخر دوره پهلوی دو بندر تاریخی گناوه و ریگ و جزایر خارگ و خارگو را شامل می‌شده است. تاریخ معاصر و پرفرازونشیب این بلوک از حدود اوایل حکومت صفویه که مقصد گروهی از طایفه لر و مهاجر «حیات غیبی» قرار می‌گیرد، آغاز و تا پایان حکومت پهلوی ادامه داشته است. جای نام این منطقه متأثر از نام اجداد حکمرانان آن یعنی خوانین حیات داودی هست. با عنایت به اهمیت موقعیت جغرافیایی این منطقه در سواحل و جزایر خلیج فارس و همچنین رخدادهای تاریخی آن به‌ویژه در دوره‌های موردنظر؛ پژوهش حاضر درصدد مطالعه جغرافیای تاریخی این مکان، سیر حکمرانی خوانین حیات داودی و بررسی نقش آن‌ها در تحولات سیاسی و اقتصادی این بلوک هست که به‌نوعی هدف این تحقیق نیز محسوب می‌شود. سؤالات مطرح‌شده در این خصوص عبارت‌اند از: وجه تسمیه حیات داود چیست؟ علل و عوامل تأثیرگذار بر اوضاع سیاسی و اقتصادی این منطقه در دوره‌های قاجار و پهلوی چه بوده و سرانجام خوانین و ضابطین آنچه شده است؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که احیاء و تأسیس بلوک حیات داود به‌وسیله اجداد خوانین حیات داودی و از اواسط دوره صفویه بوده و سبب نام‌گذاری این منطقه هم برگرفته از نام دو تن از بزرگان این قوم هست. این پژوهش تاریخی به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر اسناد به‌دست‌آمده و همچنین مطالعات کتابخانه‌ای و تاریخ شفاهی انجام‌شده است.

واژه‌های کلیدی: خلیج فارس، بلوک حیات داود، خان علی‌خان، مهاجرت، حکومت قاجار و پهلوی.

۱. مقدمه

در حوزه مطالعات پیرامون تحولات گوناگون خلیج فارس، واکاوی و کنکاش در سرگذشت طوایف و خاندان‌های حکومت‌گر ساکن در کرانه‌های ساحلی آن به‌ویژه از دوره صفویه به بعد که مقصد اقوام و گروه‌های مهاجر واقع‌شده، شایان توجه است. تا جایی که می‌توان بخش عمده‌ای از مسائل رخ‌داده در سطح این پهنه آبی را برآیندی از مناسبات و منازعات همین گروه‌ها با همدیگر و با سایر قدرت‌های حاضر در این منطقه، نظیر دول خارجی و دولت مرکزی ایران به‌حساب آورد؛ بنابراین پدیده مهاجرت گروه‌های مختلف که اکثر آن‌ها از طوایف و قبایل عرب‌زبان و از سمت سواحل جنوبی به سمت سواحل

شمالی انجام گرفته را می شود به عنوان یک نقطه عطف در تحولات دوره معاصر خلیج فارس قلمداد کرد.

از طرف دیگر با تکیه شاه عباس صفوی بر تخت سلطنت ایران و هم زمانی آن با شروع این پدیده در حال رشد و همچنین توجه ویژه او به خلیج فارس و درک اهمیت اقتصادی و تجاری این آبراه استراتژیک، در اقدامی سنجیده از فرصت پیش آمده جهت دفع شورش شاهرودی خان آخرین امیر سلسله اتابکان لر کوچک نهایت استفاده را کرد و پس از شکست و کشتن اتابک بی باک لر، تعدادی از طوایف این قوم را به نقاط مختلف کشور از جمله به سواحل خلیج فارس کوچاند.

بر اساس قرائن و شواهد، این اقدام دوراندیشانه شاه عباس را از جنبه های مختلف تاریخی، می توان مورد بررسی و تحلیل قرارداد. به عقیده برخی از پژوهشگران این حرکت در راستای سیاست شاهان صفوی جهت گسترش مذهب تشیع در تمامی مناطق به ویژه در کرانه های خلیج فارس و احتمالاً به منظور مقابله و مهار موج مهاجرت اعراب عمدتاً سنی مذهب بوده که بخشی از این مهم را از طریق کوچ دادن افرادی از طایفه شیعی مذهب حیات غیبی محقق ساخته است. فلذا با مطالعه و دقت در روندهای تاریخی رخ داده در سطح این منطقه (بندر گناوه و مناطق اطراف آن) می توان به نتایجی دست یافت که به اثبات این نظریه تا حد زیادی کمک می کند.

از طرف دیگر، کوچ دادن و یکجانشین کردن گروهی از اقوام اصیل و ریشه دار ایرانی (قوم لر) در سواحل خلیج فارس و ارتباط و امتزاج آن ها با اقوام تازی علاوه بر تأثیرات مذهبی، می توانسته تقویت و مانایی فرهنگ ایرانی و تربیت نسلی از دریانوردان کاملاً ایرانی را نیز در گستره قابل توجه ای از سواحل شمالی خلیج فارس باعث گردد؛ بنابراین ماحصل این سیاست شهریار صفوی هر سه پیامد برشماری شده را در برداشته و مهاجرین لرزیان با استقرار یکجانشینی در بندر تاریخی گناوه (جنابه) و تصرف مناطق اطراف آن، نام دو تن از بزرگان خاندان خود را بر این محدوده جغرافیایی گذاشته و بلوک حیات داود را تأسیس و تا چند سده بعد بر آن حکمرانی کردند. همچنین در دوره های بعدی و با توجه به روابط سببی و نسبی که با همسایگان عرب شمالی و جنوبی خود در بنادر دیلم، ریگ و بوشهر برقرار می سازند، در تغییر مذهب آنان از اهل سنت به تشیع و حتی هویت یابی آن ها به عنوان اتباع ایرانی بی تأثیر نبوده اند و در دوره زند تبدیل به دریا داران این حکومت می شوند.

طبق تحقیقات و بررسی های انجام شده به احتمال زیاد شروع رسمی حکمرانی این خاندان از زمان قائد حیدر و از اوایل دوره زندیه بوده، لکن اوج دوران زمامداری آن ها به لحاظ سیاسی و اقتصادی مربوط به دوره قاجار و در زمان ضابطی خان علی خان و پس

از او فرزندش حیدر خان حیات داودی (بندر ریگی) هست. در این مقطع زمانی (قاجار) محدوده وسیعی از سواحل خلیج فارس از بندر دیلم گرفته تا بندر ریگ، بلوکات رود حله و انگالی و مناطقی نظیر زیراه در دشتستان و احمدی از توابع بندر بوشهر و همچنین جزایر خارگ و خار گو تحت حاکمیت آن‌ها قرار داشته و مأموریت جمع‌آوری مالیات این مناطق از طرف شاه قاجار به آن‌ها واگذار گردیده بود (ن.ک.س شماره دو پیوست).

خوانین حیات داودی در دوره قاجار به‌ویژه در زمان بروز جنگ جهانی اول به جد یکی از بازیگران مؤثر این معرکه در سطح خلیج فارس بوده‌اند. به اذعان منابع داخلی و خارجی در زمان بروز جنگ جهانی اول، به دلیل همکاری و همراهی حیدر خان با انگلیسی‌ها در این آوردگاه، با انتقاد و عتاب شدید علمای مبارز و مجاهدین جنوب مواجه می‌گردد و مجبور می‌شود تا در مقابل جبهه‌گیری مبارزان اقدام به تشکیل یک ائتلاف متشکل از خوانین بلوک‌های لیراوی، شبانکاره، انگالی و حیات داود کند و همین امر موجب فرسایش بخشی از توان قوای مجاهدین در مقابل متجاوزین انگلیسی می‌شود. ناگفته نماند که اقدامات حیدر خان و مؤتلفین وی در این مقطع زمانی به‌طور کامل مورد تأیید و حمایت برخی از سردمداران دولت قاجار نظیر میرزا عبدالحسین فرمانفرما (وزیر جنگ دوره احمدشاه قاجار) بوده است (ن.ک.س شماره ده).

با کودتای سوم اسفندماه سال ۱۲۹۹ ش و روی کار آمدن رضاشاه، سیاست‌های تمرکز گرایانه او موجب تزلزل موقعیت بسیاری از خوانین و حکومت‌های محلی از جمله حیات داودی‌ها شد و تعارض منافع ایجادشده مابین سران این قوم با حکومت پهلوی، درنهایت منجر به دستگیری، تبعید، مصادره اموال، درگیری و حذف آن‌ها از قدرت و حکمرانی حدود چهار دهه بر منطقه حیات داود گردید.

در ارتباط با موضوع این پژوهش در برخی از منابع داخلی دوره قاجار نظیر ناسخ التواریخ سپهر، فارسنامه ناصری، تاریخ بوشهر محمدحسین سعادت، لوايح و سوانح علامه بلادی، دیده‌ها و شنیده‌ها کحال زاده و کتاب شش فصل اله کرم خان حیات داودی مطالبی در خصوص تحولات و برخی از رخدادهاى خاص بلوک حیات داود و اقدامات ضابطین آن در ادوار مختلف به‌ویژه در جنگ جهانی اول بیان شده است. در منابع خارجی به‌ویژه منابعی که نویسندگان آن‌ها مأمورین سیاسی و نظامی دولت انگلیس در بوشهر بوده‌اند می‌توان به کتاب‌های سواحل خلیج فارس لوریمر، عملیات در ایران جیمز مابری و همچنین اسناد ترجمه‌شده کارگزاری انگلیس در بوشهر نظیر جنگ جهانی اول در جنوب ایران که به اقدامات حیدر خان در طول جنگ جهانی اول در زمینه تأمین امکانات برای قوای انگلیسی در جزیره خارگ و دستگیری واسموس اشارات صریحی داشته را نام برد.

در تمامی منابع فوق، صرفاً به بخش‌هایی از رویدادهای بلوک حیات داود و شرح حال ضابطین آن توجه شده، لکن تاکنون در خصوص جغرافیای تاریخی منطقه به‌ویژه وجه تسمیه آن و تاریخ حدود چهار قرن سکونت و حکمرانی طایفه حیات داودی‌ها (از زمان حضور تا سقوط) در قسمت مهمی از ساحل شمالی خلیج فارس به‌صورت یک غیرمنظم و به‌طور اختصاصی پرداخته نشده است. در تحقیق پیش روی بر آنیم تا برای نخستین بار و با تکیه بر اسناد، جای نام بلوک حیات داود و شرح حال ضابطین آن به همراه تحولات سیاسی و اقتصادی رخ داده در دوره‌های قاجار و پهلوی به‌صورت تفصیلی مورد مطالعه و کنکاش قرار داده شوند؛ بنابراین با جمع‌آوری اسناد از مراکز آرشیوی کشور و تاریخ شفاهی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی و تحلیلی این پژوهش به سرانجام رسیده است.

۲. موقعیت جغرافیایی و وجه تسمیه حیات داود

حیات داود به منطقه‌ای جغرافیایی در سواحل شمالی خلیج فارس و در استان فعلی بوشهر گفته می‌شود که در حدفاصل بین بلوک لیر اوی در شمال و رود حله و شبانکاره در جنوب واقع شده است. این منطقه که از دوره صفویه تا دوره پهلوی محل حکمرانی و تحت تصرف و نفوذ خوانین حیات داودی قرار داشته دارای تاریخی پرفرازونشیب هست. دو بندر تاریخی گناوه و ریگ و روستاهای اطراف آن و دو جزیره خارگ و خارگو در آب‌های خلیج فارس تا پیش از افول خوانین حیات داودی جزء این بلوک بوده است (لوریمر، ۱۳۹۴: ۱۲۰-۱۱۹). در منابع مختلف جغرافیایی و تاریخی حدود این ناحیه کمی متفاوت از هم ثبت و ضبط گردیده است.

میرزا حسن فسایی در فارسنامه ناصری، حیات داود را مستقل از گناوه دانسته و حدود آن را از جانب جنوب و شرق به ناحیه شبانکاره دشتستان و از شمال به ناحیه گناوه و از سمت مغرب به دریای فارس بیان می‌کند که قصبه آن «بندر ریگ» و ضابط و کلانتر این منطقه را خان علی‌خان حیات داودی معرفی می‌کند. در ادامه موقعیت ناحیه گناوه را در شمال بوشهر که درازای آن از قریه «کُله» تا قریه «مال امام» هفت فرسخ و پهنای آن را نزدیک به دو فرسخ بیان کرده است. حدود آن را از جانب مشرق به ناحیه ماهور میلانی و از شمال به ناحیه لیراوی کوه گیلویه و از سمت مغرب به دریای فارس و از جنوب به ناحیه حیات داود عنوان می‌کند که قصبه آن «شول‌گپ» و ضابط و کلانتر این منطقه هم خان علی‌خان حیات داودی هست (فسایی، ۱۳۷۸: ۱۳۲۷-۱۳۳۳).

اطلاعات جغرافیایی که فارسنامه از گناوه و حیات داود ارائه می‌دهد به‌نوعی کامل نیست (خلیفه‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۵-۲۶). چراکه بر اساس اسناد، شواهد و قرائن تاریخی در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار ضابطی این بلوک به‌طور کامل و یکپارچه در دست خان علی‌خان

حیات داودی بوده است (تعیین مالیات حیات داود توسط ناصرالدین شاه، ۱۸۰۱۸/۲۳۹، ۴۶). رزم‌آرا در کتاب فرهنگ جغرافیایی خود حدود حیات داود را جامع‌تر نوشته و آن را از غرب به خلیج فارس، از شمال غرب به دهستان لیراوی و از شمال به منطقه ماهور میلانی و از شرق به رود شور ترسیم کرده است (رزم‌آرا، ۱۳۳۰: ۸۴).

پژوهشگران محلی در خصوص وجه تسمیه حیات داود و سابقه تاریخی آن بر این باورند که این مکان تلفیقی از نام طایفه لر مهاجر «حیات غیبی» ساکن در منطقه گناوه و «دشت داودی»^۱ است که پس از استقرار در سواحل گناوه و تصرف مناطق اطراف آن، نام طایفه خود را بر آن نهاده و از آن زمان که مقارن با دوره صفویه هست به این محدوده از سواحل خلیج فارس، بلوک حیات داود گفته می‌شود (خلیفه‌زاده، ۱۳۹۴، ۷۲). آنچه بر این باور خدشه وارد می‌کند این است که طایفه مهاجر حیات غیبی ابتدا و در اوایل دوره صفویه در بندر گناوه «رحل اقامت افکنده‌اند» (حیات داودی، ۱۳۳۶: ۱-۲) و به تدریج و طی چندین سال متمادی و گذشت چند دوره حکومت در ایران توانسته‌اند حکمرانی و ضابطی کامل هم‌زمان گناوه، بندر ریگ، رود حله، جزایر خارگ و خارگو را در دست بگیرند. چه اینکه در دوره پس از سقوط سلسله صفویه که به دوره فترت تاریخ ایران معروف است موج گسترده‌ای از مهاجرت اقوام و طوایف عرب از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس به کرانه‌های شمالی که دارای شرایط و وضعیت مناسب‌تری بوده، رخ می‌دهد.

در همین زمان (دوران فترت) و احتمالاً کمی پیش از آن یعنی در اواخر دوره صفویه طایفه عرب آل زعاب (زعابی) از منطقه عمان مهاجرت کرده و با عبور از خلیج فارس، بندر ریگ و رود حله را تصرف کرده و با تشکیل حکومت در آنجا موجب رونق و آبادانی آن می‌شوند. آنچه در منابع آمده تا پیش از این بندر ریگ فاقد هرگونه آبادانی بوده است. در همین زمان خارگ و خارگو تحت تصرف این خاندان قرار داشته است (فقیه، ۱۳۸۳: ۲۵). در دوره افشار و زند، حکومت این مناطق نیز در دست میر ناصر زعابی و پس از او به فرزندان میرحسین و میرمهناء رسیده است. هم‌زمان با همین دوران قائد حیدر حیات داودی (گناوه‌ای) حکمرانی گناوه را بر عهده داشته و مقر حکومت وی در روستای قلعه کاحیدر بوده است. پس از استقرار خاندان زعابی در بندر ریگ بین آن‌ها و همسایه شمالی‌شان یعنی حیات داودی‌ها رابطه سببی و نسبی برقرار می‌شود به طوری که قائد حیدر از طرف مادر با میرمهناء خویشاوند است (القاسمی، ۱۳۸۷: ۱۳۳).

این روند حاکمیتی در این دو منطقه تا سال ۱۱۸۳ ه.ق / ۱۷۶۹ م که با فرار و مرگ میر مهناء منجر به سقوط آل زعاب در بندر ریگ شد، ادامه داشته است. پس از کشته شدن میر مهناء چند صباحی حسن سلطان که نقش اصلی را در خروج از جزیره خارگ و

قتل او ایفا کرد با دریافت لقب خانی از جانب کریم خان زند حاکم بندر ریگ می‌شود. در ذی‌الحجه سال ۱۱۸۵ ه. ق/ مارس ۱۷۷۲ م امیرعلی خان حیات داودی فرزند قائد حیدر در انتقام خون میر مهنا، حسن سلطان را از پای درمی‌آورد (همان، ۲۵۱) و برای نخستین بار بندر ریگ، رود حله، خارگ و خارگو به همراه مضافات آن‌ها به تصرف حیات داودی‌ها درمی‌آید؛ بنابراین اولین منبعی که به حضور خوانین حیات داودی در بندر ریگ اشاره می‌کند، نامی اصفهانی در تاریخ گیتی گشا است که در جریان شرح نبرد لطفعلی خان زند با شیخ نصر آل مذکور از حاکم بندر ریگ امیرعلی خان حیات داودی نام می‌برد که به یاری خان بی‌تاج و تخت زند شتافته است (نامی، ۱۳۶۳: ۳۴۶).

اگر بخواهیم همچنان بر طبق نظریه غالب، «جای نام» حیات داود را تلفیقی از طایفه حیات غیبی و دشت داودی - که به محدوده‌ای از توابع بندر ریگ و روستاهای اطراف آن اطلاق گردیده- در نظر بگیریم با شرحی که درباره وقایع تاریخی گناوه و بندر ریگ داده شده این دو هیچ انطباقی باهم نداشته و ندارند. علیرضا خلیفه‌زاده در کتاب شول حیات داود خود سندی قدیمی در خصوص رهن یک قطعه زمین متعلق به اهالی روستای شول گناوه که مربوط به اواخر دوره صفویه- رمضان سال ۱۱۱۵ ه. ق/ نوامبر ۱۷۰۷ م- است را ارائه کرده که در آن بنام «حیاد داود» اشاره شده (خلیفه‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۶۲) و این بیانگر آن است که در زمان حکومت صفویه و قبل از تصرف بندر ریگ و اراضی دشت داودی توسط حیات داودی‌ها، نام حیات داود بر منطقه گناوه و اراضی اطراف آن اطلاق می‌شده است.

اله کرم خان حیات داودی در فصل اول کتاب تاریخی خود تحت عنوان «رساله شش فصل» علاوه بر برشمردن نیاکانش ریشه خود را از طایفه حیات غیبی‌های خرم‌آباد لرستان می‌داند که در عهد صفویه از آنجا به گناوه مهاجرت کرده‌اند (حیات داودی، ۱۳۳۶ ق، ۱). خرم‌آباد لرستان از سده ۵۸۰ ه. ق/ ۱۱۸۴ م تا سال ۱۰۰۶ ه. ق/ ۱۵۹۷ م محل حکمرانی سلسله اتابکان لر کوچک بوده است. حمد اله مستوفی در کتاب تاریخ گزیده که یکی از منابع دست‌اول در تاریخ لرستان و قوم لر محسوب می‌شود، تعداد بیست‌و‌چهار قبیله از لر کوچک را برمی‌شمرد که یکی از آن‌ها بنام «داودی» است (مستوفی، بیتا، ۵۵۰). در برخی از منابع نیز به مهاجرت دو کس از قوم لر بنام‌های «حیات» و «داود» به گناوه اشاره شده که پس از استقرار و یکجانشینی، آن‌ها را طایفه حیات داودی نامیده‌اند (دانش‌پژوه، ۱۳۹۱: ۱۲۸). همچنین رزم‌آرا در کتاب جغرافیای نظامی فارس اشاره به کوچانده شدن تعدادی از قوم لر به حدود لیراوی، حیات داود و شبانکاره دارد (رزم‌آرا، ۱۳۲۳: ۱۲۷).

با همه این تفاسیر، طبق سند به‌دست‌آمده، حیدر خان حیات داودی در تاریخ ۱۹/ مهرماه/۱۳۱۰ طی نامه‌ای به رئیس نظمیه گناوه که در پاسخ به مرقومه شماره ۲۸۷۷ مورخ ۱۲ مهرماه ۱۳۱۰ ش برابر با ۵ اکتبر ۱۹۳۱ م حکومت بنادر جنوب و در خصوص مالکیت زمین محل فرودگاه شرکت نفت ایران و انگلیس بوده، به سابقه بلوک حیات داود و مالکیت آن اشاره می‌کند و در قسمتی از آن نامه چنین آورده که «حیات و داود دو نفر برادر بوده‌اند که بنای تعمیر بلوک حیات داود را گذارده‌اند که اجداد سابق حقیران بوده‌اند و حقیران نواده و نتیجه آن هستیم». در پایان این نامه تأکید شده که «تمام آنچه در فوق عرض شده کم‌وزیاد ندارد» (نامه حیدر خان به نظمیه گناوه، ۳۵۵/۱۶۳، ۲). در فصل اول کتاب رساله شش فصل هم اله کرم خان به «ویرانه بودن» این منطقه (گناوه) و آباد کردن آن توسط اجدادش مطالبی بیان می‌کند (حیات داودی، ۱۳۳۶: ۲).

بنابراین با عنایت به مستندات تاریخی که شرح آن‌ها در بالا رفت، می‌توان چنین حدس زد که نام حیات داود احتمالاً برگرفته از نام دو طایفه مهاجر از قوم لر بنام «حیات غیبی» و «داودی» است که به سواحل گناوه آمده‌اند و یا همان دو کس (دو برادر) «حیات» و «داود» بوده‌اند که پس از سکونت در این منطقه به احیاء و آبادانی آن همت گماشته و نام بزرگان خود و یا طایفه‌شان را بر این بلوک نهاده‌اند. البته فرض دوم با توجه به مستندات و مطالب بیان‌شده محتمل‌تر به نظر می‌رسد.

۳. سلسله‌مراتب و سیر تاریخی حکمرانی خوانین حیات داودی

اجداد خوانین حیات داودی، پس از جدایی از طایفه خود در خرم‌آباد به سمت سواحل خلیج فارس کوچ کرده و در منطقه ساحلی گناوه سکونت می‌یابند و بر طبق روایات تاریخی با تصرف و بسط قدرتشان به نقاط هم‌جوار گناوه نام خود را بر این منطقه مستقر می‌سازند. اله کرم خان اسامی اجداد خود را چنین برمی‌شمارد: «اله کرم بن حیدر، بن خان علی، بن مراد، بن حسین، بن امیر، بن حیدر، بن مراد، بن ناصر، بن اسماعیل، بن ناصر، بن امیرحسین، بن حسینقلی» (حیات داودی، ۱۳۳۶: ۱). از همین مدخل به سیر تاریخی حکمرانی خوانین حیات داودی پرداخته می‌شود.

اگرچه از وضعیت حاکم بر مناطق ساحلی خلیج فارس از ابتدای دوره صفویه اطلاعات چندان دقیقی وجود ندارد (زهرن، ۱۳۴۹: ۱۳) اما آنچه مسلم است، باروی کار آمدن شاه‌عباس تغییراتی در تقسیمات کشوری رخ داد و ایران به پنج ناحیه و یا ایالت اصلی تقسیم شد. یکی از این پنج ایالت، فارس هست که سواحل خلیج فارس را نیز دربرمی‌گرفته و دارای بیست حوزه کوچک‌تر بوده است (کیمپفر، ۱۳۵۰: ۱۵۷). در این زمان در سطح شهرها و روستاهای ایران افرادی با عناوین مختلف نظیر خان، سلطان، کلانتر ۲ و کدخدا ۳ به اداره امور مشغول بوده و هرکدام وظایفی را بر عهده داشته‌اند (همان، ۱۶۳-۱۶۵).

بنابراین طبق این توضیحات، اگر زمان کوچ و حضور طایفه حیات داودی به منطقه گناوه و تصرف آنجا را مربوط به اوایل دوره صفویه و یا چند صباحی پس از آن و مقارن با قدرت یابی شاه عباس در نظر بگیریم، این احتمال وجود دارد که شروع دوره زمامداری آن‌ها پس از یکجانشینی و ده‌نشینی‌شان بوده و در ابتدا دارای مقام کدخدایی و در نهایت به کلانتری بلوک حیات داود ارتقاء یافته‌اند. چه اینکه اله کرم خان به این نکته اشاره دارد که «ریاست این بلوک و توابع آن از دیرزمان به این طایفه محول بوده و تاکنون (۱۳۳۶ ه.ق/ ۱۲۹۴ ش) به همان قرار است و بس خدمات نمایان از این طایفه به ظهور رسیده است که به دولت ایران نموده‌اند» (حیات داودی، ۱۳۳۶: ۲). در دوره شاه صفی و پس از قتل امام قلی خان تشکیلات اداری فارس مجدداً دچار دگرگونی‌هایی شد و این ایالت پهناور و آباد به بخش‌های مختلفی تقسیم گردید (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۴۷۳-۴۷۴) و برای هر بخش یک والی جداگانه تعیین شد. این موضوع موجب از بین رفتن ثبات مناطق ساحلی و بروز چنددستگی و کاهش میزان اعمال حاکمیت دولت مرکزی شد. از طرف دیگر و از اوایل قرن شانزدهم و هم‌زمان با تشکیل حکومت صفویه در ایران، غربیان با کشف راه‌های جدید دریایی به سوی شرق روی آورده و پا به عرصه خلیج فارس گذاشتند. در اواخر دوره صفویه به علت کمتر شدن تمرکز دولت مرکزی بر مناطق جنوبی کشور و همچنین گسترده‌تر شدن حضور و فعالیت‌های شرکت‌های خارجی و تشدید رقابت آن‌ها و برقراری ارتباط مستقیم با ساحل‌نشینان، اگرچه موجب رونق و آبادانی این مناطق شد، لکن زمینه را برای شکل‌گیری و رشد قدرت‌های محلی فراهم ساخت (شهریاری، ۱۳۹۰: ۲۳).

قائد حیدر گناوه‌ای (حیات داودی) جد هفتم حیات داودی‌ها و حاکم لر تبار گناوه در دوره کریم‌خان زند هست که در قدرت‌گیری و غلبه او بر دشمنانش در کنار سایر قوای دشتستانی که به یاری او شتافتند، نقش به سزایی داشته است؛ بنابراین می‌توان چنین حدس زد که شروع دوران حکمرانی قائد حیدر - که آغاز دوران حکمرانی حیات داودی‌ها در سطح این منطقه نیز تلقی می‌شود - را مقارن با زوال حکومت افشار و اوج‌گیری آن را هم‌زمان با بر تخت نشستن کریم‌خان زند دانست. در این دوره (زند) قائد حیدر یکی از خراج‌گزاران و از سرداران سپاه خان زند هست. وی در طول حکومت زندیه حاکم مطلق بندر گناوه بوده و مقر اصلی حکومت او در روستای قلعه کاحیدر بوده است (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۱۳۳۳).

پس از قائد حیدر فرزندش امیرعلی‌خان از حدود سال ۱۱۸۵ ه.ق/ ۱۷۷۲ م تا پایان حکومت زند حکمرانی بندر ریگ و گناوه را بر عهده داشته و خدمات شایانی را در راستای سیاست‌های دولت زند در عرصه خلیج فارس به منصف ظهور رساند (القاسمی،

۱۳۸۷: ۲۵۱). امیرعلی خان یکی از وفادارترین افراد به لطفعلی خان زند بود و تا آخرین لحظات نسبت به پشتیبانی و همراهی با او دریغ نکرد (جونز، ۱۳۵۳: ۵۱-۵۶). پس از سقوط حکومت زند در سال ۱۲۰۶ ه.ق/ ۱۷۹۲ م امیرعلی خان حیات داودی در اثر جراحات ناشی از جنگ بسیار ضعیف و ناتوان شد. وی به دلیل حمایت‌های بی دریغش از شاهزاده زنده تا آخرین لحظات ادامه داشت (سعادت، ۱۳۹۰: ۵۷-۵۹)، خود فاقد هرگونه پشتیبانی از جانب حکام قاجاری بود؛ اما بلعکس شیخ نصر اول که به جهت مبارزه با لطفعلی خان در موقعیت برتری قرار داشت، امیرعلی خان را مجبور به ترک بندر ریگ و رفتن به گناوه کرد. امیرعلی خان به دلیل جراحت جنگی بسیار ضعیف البنیه شد و توان مقاومت در مقابل او را نداشت به همین خاطر ناچار به نقل مکان به جزیره خارگ شد (فلور، ۱۳۸۹: ۱۰۸-۱۰۷).

شیخ نصر که در پی توسعه قلمرو خود و تثبیت کامل حکومتش بر منطقه دشتستان و بلوکات اطراف آن بود، مجدداً با سیصد نفر به جزیره خارگ حمله‌ور شد. ولی به دلیل مرگ امیرعلی خان به راحتی این جزیره را تصرف و از گناوه تا دیلم را متصرف گردید. وی پس از تثبیت موقعیت خود شخصی بنام میرگنص (Mir Gunos) را به حکومت بندر ریگ منصوب کرد. پس از مرگ شیخ نصر در سال ۱۸۰۷ م ربیع‌الاول ۱۲۲۲ ه.ق فرزندش شیخ عبدالرسول جانشین وی شد. شیخ عبدالرسول پس از چندی حکومت بندر ریگ را به شیخ احمد آل مذکور برادرزاده‌اش و حکومت گناوه را مجدداً به خاندان حیات داودی یعنی قائد حسین (مظفری زاده، ۱۳۹۵: ۲۸۶) فرزند امیرعلی خان واگذار کرد (سعیدی نیا/ عبدالله پور، ۱۴۰۰: ۱۱۷-۱۱۸). پس از قتل شیخ عبدالرسول خان آل مذکور در بیست و پنج رجب سال ۱۲۴۸ ه.ق/ ۱۸۳۳ م فرزندش شیخ نصر دوم جانشین او گردید. شیخ جدید به دلیل شرایطی که خاندان او در دوره قاجار با آن مواجه شدند، یعنی مطالبات زیاد حکومتی، رقابت شاهزادگان قاجاری پیرامون حکومت بوشهر و همچنین کاهش نفوذ و محبوبیت خاندان آل مذکور در بین مردم به دلیل سوء مدیریتشان، کم‌کم تسلط خود بر محدوده تحت حاکمیتشان را ازدست داده و مناطق هم‌جوار نیز مانند گناوه، شبانکاره و بندر ریگ هم دچار افول و خرابی شدند (کازرونی، ۱۳۶۷: ۴۲-۴۴ و مظفری زاده، ۱۳۹۵: ۳۹۴). پس از قائد حسین حیات داودی فرزندش قائد مراد (کامراد) ضابطی منطقه حیات داود را بر عهده می‌گیرد. در این زمان نیز همچنان مقرر حکمرانی خوانین حیات داودی در منطقه گناوه به مرکزیت روستای مال قائد بوده است.

پس از عزل شیخ نصر آل مذکور در سال ۱۲۶۶ ه.ق/ ۱۸۵۱ م که هم‌زمان با شروع دوره پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار در ایران است، قائد مراد نیز در حدود همین سال (۱۲۶۶ ق/ ۱۸۵۱ م- ۱۲۶۷ ق/ ۱۸۵۲ م) و در جنگ قریه بنه احمد از توابع بلوک لیراوی

که بین دو گروه از کلانتران لیراوی رخ داد و قائد مراد به جانب‌داری از حاج عبد امام خضری که پدر همسرش و یکی از طرفین دعوا بوده، کشته می‌شود. قائد مراد در زمان مرگش دارای سه فرزند به نام‌های احمدخان، خان علی‌خان و فتح اله خان بوده است. با کشته شدن قائد مراد در این جنگ، نام وی را بر روی فرزند خردسالش فتح اله خان گذاشته و او را مراد خان می‌خوانند. احمدخان به همراه برادر نوجوانش خان علی‌خان که در سن دوازده سالگی به سر می‌برد، پس از مرگ پدرشان با پشتیبانی و کمک مادرشان ذلوت (دولت) (مصاحبه/ امیرحسین حیات داودی ۹۸/۰۷/۱۴) تمامی مدعیان محلی را کنار زده و به عنوان ضابط حیات داود بر اریکه قدرت می‌نشیند و با مساعی و همراهی که با حکومت وقت در سرکوب حکمرانان یاغی در سطح منطقه دشتستان (زیراه و شبانکاره) در سال ۱۲۷۱ ه.ق/ ۱۸۵۶ م از خود نشان می‌دهد (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۸۰) احتمالاً علاوه بر بندر ریگ، مدیریت منطقه انگالی و زیراه و اخذ مالیات آن نیز به وی واگذار می‌شود. بر اساس شواهد و قرائن تاریخی بیان شده و سند مالیاتی به دست آمده می‌توان گفت که مناطق فوق‌الذکر برای نخستین بار در دوره ضابطی احمدخان به تابعیت حیات داود درآمده‌اند (سند مالیات مناطق تحت نفوذ خوانین حیات داودی، پیوست شماره ۲). احمدخان نیز در یک درگیری با کدخدا و اهالی قریه شول از توابع بلوک حیات داود - که بر اثر برخی از مسائل مدیریتی که در آن قریه مابین آن‌ها رخ داد - کشته می‌شود (خلیفه‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۸-۱۴۳). پس از این ماجرا زمام امور در دست خان علی‌خان برادر دومش قرار می‌گیرد.

با سقوط آل مذکور در بوشهر و هم‌زمانی آن با دوره ضابطی خان علی‌خان حیات داودی، خلأ قدرتی حداثی بین بندر بوشهر تا بندر دیلم به وجود می‌آید که به دلیل تلاش‌های وی برای تصاحب این مناطق، درگیری‌های فراوانی در سطح این منطقه رخ می‌دهد. این حوادث و ناامنی‌ها منجر به آن گشت تا در سال ۱۲۷۹ ق/ ۱۸۶۴ م یا ۱۲۸۰ ق/ ۱۸۶۵ م احمدخان دریا بیگی حکمران بوشهر برای مقابله با اقدامات خان جوان حیات داود به این بلوک لشکرکشی کند. در مقابل وی نیز خان علی‌خان در محلی بنام قلعه چغاپور واقع در قریه چهار روستایی صف‌آرایی کرد. ولی به دلیل تفوق و برتری قوای دولتی که با همراهی برخی از عناصر محلی نظیر قائد شمس‌الدین شولی (از کدخدایان مخالف وی) و استفاده از سلاح‌های سنگین نظیر توپ همراه بود، شکست بر او غالب می‌شود (سعادت، ۱۳۹۰: ۱۱۴). درنهایت وی با رساندن خود به توپ چهار و دادن تقدیمی به حکمران، جنگ پایان می‌یابد و او مورد عفو و بخشش قرار می‌گیرد (خلیفه‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۴۵).

پس از این جنگ (جنگ قلعه چغاپور) آرامش نسبی در منطقه حکم‌فرما می‌گردد و خان علی‌خان به توسعه و تثبیت قلمرو حکومت خود همت می‌گمارد. بر اساس سند مالیاتی به‌دست‌آمده مربوط به سوم ربیع‌الاول سال ۱۲۹۵ ق/ ۱۸۸۰ م مناطقی نظیر حیات داود، بندر ریگ، جزیره خارگ، زیره و احمدی تحت تصرف خان علی‌خان قرار داشته و او مالیات این مناطق را جمع‌آوری و به نماینده دولت ایران تحویل می‌داد. علاوه بر این در همین زمان رود حله هم جزء مناطق تحت تصرف خان حیات داود بوده است (سعیدی سیرجانی، ۱۳۷۶: ۱۰۷).

در اوایل سال ۱۲۹۷ ه.ق/ ۱۸۸۲ م شاهزاده احتشام الدوله از راه لیرای وارد حیات داود می‌شود و با برپایی اردو در منطقه‌ای تحت عنوان «دوتو»^۱ در شمال روستای مال قائد بندر گناوه ضمن احضار خان علی‌خان و مراد خان (برادر کوچک‌تر) قصد دستگیری آن‌ها را داشته که بنا به دلایلی از این کار منصرف ولی از خان علی‌خان می‌خواهد که با او به سمت بوشهر روانه شود. در بین راه یکی از دوستان خان علی‌خان او را از قصد حکمران مبنی بر کشتنش آگاه می‌سازد و خان علی‌خان با استفاده از موقعیت پیش‌آمده در طول مسیر از قشون جدا شده و فوراً به بندر ریگ و گناوه مراجعت می‌کند و به‌اتفاق برادرش مراد خان و اعضای خانواده‌شان از طریق دریا به سمت هندیجان نزد میرعبداله هندیجانی از شیوخ بنی کعب می‌روند و تا حدود یک سال در آنجا اطراق می‌نمایند (خلیفه‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۳۱). احتشام الدوله در غیاب خان علی‌خان ضابطی حیات داود را به عبدالله خان دیلمی می‌سپارد. در حدود اوایل سال ۱۲۹۸ ه.ق/ ۱۸۸۳ م پس از کناره‌گیری احتشام الدوله از حکومت بهبهان، خان علی‌خان درصدد برگشت به قلمرو حکومتش برمی‌آید. لذا به‌اتفاق شصت نفر از همراهان خود به‌قصد تصرف گناوه از طریق دریا حرکت می‌کنند و در ساحل این شهر در محلی موسوم به خور مرده‌شور با قوای عبدالله خان درگیر و پس از جنگی سخت او را شکست می‌دهد و مجدداً کل متصرفات قبلی خود اعم از بندر گناوه، بندر ریگ، رود حله و جزایر خارگ و خارگو را تصاحب می‌کند (همان، ۲۳۳).

از این زمان به بعد نحوه اداره بلوک حیات داود به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌گردد که بخش شمالی آن شامل گناوه و روستاهای اطراف آن بهمنیاری، شول گپ، عباسی، قلعه بردی، قلعه کاحیدر، قلعه کاید، کُله، گُمارون، کمالی، مال امام، مال خلیفه و مال محمد صالح به مرکزیت روستای مال قائد (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۱۳۳۳) تحت مدیریت مراد خان برادر خان علی‌خان و بندر ریگ و مضافات آن تحت مدیریت خان علی‌خان درمی‌آید. به عبارتی ضابط و کلانتر کل منطقه حیات داود خان علی‌خان بوده که بخش شمالی از قلمرو حکومت خود را به برادرش مراد خان می‌سپارد. گفته

می‌شود مراد خان در این زمان به‌عنوان بازوی نظامی او محسوب می‌شد (مصاحبه/ امیرحسین حیات داودی ۹۸/۰۷/۱۴). این تقسیم‌بندی بعدها مابین اولاد خان علی‌خان و عمویشان مرادخان و فرزندان وی درگیری و تنش‌هایی را به وجود می‌آورد.

در رجب سال ۱۳۱۰ ه.ق/فوریه ۱۸۹۳ م ناصرالدین‌شاه قاجار طی حکمی با اعطای لقب «سرهنگی» به خان علی‌خان ضمن صحنه‌گذاری بر مالکیت موروثی وی و خاندانش بر بلوک حیات داود، رود حله و خارگ، مالیات هر قسمت را مجموعاً هفت هزار سیصد چهل تومان تعیین و طی حکمی به وی ابلاغ می‌کند. بر طبق این سند حیات داود، خارگ، خارگو و رود حله به‌عنوان ملک اربابی خوانین حیات داودی توسط پادشاه وقت ایران معرفی و بر آن تأکید می‌شود (تعیین مالیات حیات داود توسط ناصرالدین‌شاه، ۱۸۰۱۸: ۲۳۹، ۴۶). سه سال پس از دریافت این حکم خان علی‌خان در دوازدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۱۳ ه.ق/ ۲ سپتامبر ۱۸۹۵ م و قبل از وفاتش و به‌منظور جلوگیری از بروز هرگونه اختلاف و درگیری در بین فرزندان او با برادرش طی یک قرارداد محضری (صلح‌نامه) و رسمی شش‌دانگ بلوک حیات داود، جزیره خارگ و خارگو را تقسیم‌بندی و در بین سه فرزندش حیدر خان، محمدخان، حسینقلی خان در قبال وجهی معلوم واگذار می‌کند. در همین سند سهم برادرش مراد خان و تعدادی از رعایا را نیز مشخص و اعلام می‌دارد (صلح‌نامه خان علی‌خان، ۱۸۰۱۸: ۲۹۳، ۴۷) سرانجام خان علی‌خان در حدود سال ۱۳۱۴ ه.ق مطابق با ۱۸۹۶ م پس از حدود چهل‌وپنج سال ضابطی حیات داود به دیار باقی می‌شتابد و فرزندش حیدر خان علی‌رغم حضور عمویش مراد خان به‌عنوان حکمران و ضابط حیات داود جانشین پدرش می‌گردد (خلیفه‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۶۰). خان علی‌خان در دوره زمامداری‌اش توانست گستره قابل‌توجهی از مناطق کرانه‌ای خلیج فارس را از حدفاصل بندر دیلم تا منطقه حیات داود، رود حله، انگالی، زیراه در دشتستان و احمدی از توابع بوشهر را تحت نفوذ و یا تصرف خود درآورد. دوره ضابطی وی اوج اقتدار خوانین حیات داودی به لحاظ وسعت سرزمینی است (سند مالیات مناطق تحت نفوذ خوانین حیات داودی، پیوست شماره ۲).

با توجه به تقسیم‌بندی و واگذاری املاک و اراضی حیات داود توسط خان علی‌خان، پس از مرگ وی شیوه مدیریتی این ناحیه مجدداً دچار تغییراتی می‌شود و به چهار بخش و دو منطقه مستقل تقسیم می‌گردد ۵. این تقسیم‌بندی در حالی است که کلانتر و ضابط کل حیات داود حیدر خان بوده و خوانین هر بخش خود مسئول تمشیت امور قسمت خود بوده‌اند. آن‌ها در تصمیم‌های کلی نظیر جمع‌آوری مالیات و سایر مسائل و موارد مرتبط با حکومت تابع بندر ریگ بوده‌اند (لوریمر، ۱۳۹۴: ۱۲۲). سلسله‌مراتب حکمرانی خوانین حیات داودی بدین‌صورت است که پس از مرگ خان و کلانتر این قوم

فرزند ارشد و ذکور وی به‌عنوان جانشین، اداره امور را به دست می‌گرفت. اگرچه در رابطه با این موضوع از سلسله‌مراتب اولیه آن‌ها از دوره صفویه تا اوایل دوره قاجاریه اطلاعات چندانی وجود ندارد اما به‌طورقطع از زمان قائد مراد پدر احمدخان به همین صورت بوده است. چراکه بعد از قائد مراد فرزند بزرگش احمدخان که در عنفوان جوانی بسر می‌برد با کمک مادرش ضابطی حیات داود را در دست می‌گیرد که پس از درگیری قریه شول و کشته شدن او در این نبرد خانگی برادرش خان علی‌خان زمام امور این منطقه را در دست می‌گیرد؛ اما پس از مرگ خان علی‌خان فرزند ارشدش حیدر خان ضابط و کلانتر حیات داود می‌شود و این در حالی است که در زمان مرگ خان علی‌خان، برادرش مراد خان در قید حیات بوده و همین امر منجر به بروز اختلافاتی بین آن‌ها می‌شود که با تدابیر حیدر خان مرتفع می‌گردد (مصاحبه/ امیرحسین حیات داودی ۹۸/۰۷/۱۴).

حیدر خان طبق واگذاری و تقسیم اراضی که در دوران پدرش صورت گرفت، زمام امور را در بندر ریگ به دست گرفت و ملقب به «بندر ریگی» شد. سایر برادرانش و عمویش مراد خان نیز بر همان اساس هرکدام در مناطق متعلق به خود مستقر شدند. شایان‌ذکر است که حسینقلی خان به‌جای استقرار در چهاریک شرقی به مرکزیت روستای محمد صالحی در رود حله و در روستای محمدی (مُهمّدی) اقامت می‌یابد. رود حله به دلیل داشتن اراضی وسیع حاصلخیز آبرفتی و همچنین عبور دوشاخه از رودخانه حله از وسط آن همواره برای خوانین حیات داودی حائز اهمیت اقتصادی فراوانی بوده است (لوریمر، ۱۳۹۴: ۱۲۲).

دوره ضابطی حیدر خان یکی از مهم‌ترین دوران حکمرانی حیات داودی‌ها از نظر تحولات سیاسی و اقتصادی هست. وی از همان ابتدای روی کارآمدنش درصدد حفظ ثبات و برقراری آرامش در قلمرو خود برمی‌آید. اولین اقدام او برخلاف رویه حاکمیتی پدرش، نزدیکی و اتحاد با خوانین مناطق هم‌جوار خود از جمله باخان شبانکاره، انگالی و لیراوی از طریق برقراری روابط خانوادگی است (گزارش اقدامات حیدر خان جهت اتحاد با خوانین همسایه، ۲۹۳/۳۲۵۵، ۲۱-۲۲). دومین اقدام وی تلاش برای تقویت بنیه اقتصادی حیات داود از طریق امتیازهای ویژه‌ای است که از حکومت مرکزی به دست می‌آورد. در سال ۱۳۱۹ ه.ق/۱۹۰۲ م به حکومت بنادر دستور داده می‌شود تا برای برخورد با ضابط بندر ریگ که از تأسیس گمرک در آن بندر جلوگیری کرده، قشونی تدارک یابد و به آن منطقه لشکرکشی کند. پس از چندی تدارکات، این اقدام به علت آنچه «مضرات موهومه» عنوان شده از دستور کار خارج و تصمیم گرفته می‌شود تا موضوع از طریق «مذاکره» حل‌وفصل گردد (سعادت، ۱۳۹۰: ۱۵۴). یک سال بعد (۱۳۲۰ ه.ق/۱۹۰۳ م) میرزا خلیل شیرازی ملقب به معزالمالک مأمور می‌گردد تا در برازجان با حیدر خان

وارد مذاکره شود. پس از گفتگوهای فراوان، طرفین توافق می‌کنند تا درازای تأسیس گمرک در بندر ریگ، مالیات بلوک حیات داود (فرمان مظفرالدین شاه جهت تخفیف مالیاتی حیدر خان، ۲۹۳/۳۲۵۵، ۲-۳) به حیدر خان و برادرانش به‌عنوان موجب داده شود (سعادت، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۵۴). علاوه بر این حق شیخی (فرمان دریافت حق شیخی توسط حیدر خان، ۲۹۳/۳۲۵۵، ۴) که ضابط بندر ریگ از غلات و حبوبات از اهالی این محل دریافت می‌کرد کما فی سابق در اختیار وی قرار گیرد و گمرک از دخالت در آن بر حذر داشته شد. کلیه موارد فوق طی فرمانی نیز از جانب مظفرالدین شاه قاجار ابلاغ و رسمیت یافت (فرمان مظفرالدین شاه جهت تخفیف مالیاتی حیدر خان، ۲۹۳/۳۲۵۵، ۲-۳).

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، انگلیس بازیگر اصلی صحنه سیاسی ایران به خصوص در مناطق جنوبی کشور بود. این کشور به‌واسطه منافع گسترده اقتصادی و سیاسی که در خلیج فارس داشت ایجاب می‌کرد تا به‌منظور جلوگیری از رسوخ رقیبان و دشمنانش، وارد تعاملات سیاسی با حاکمان ساحلی آن گردد (گارثویت، ۱۳۷۵، ۲۱). چراکه امنیت این منطقه را مرهون زحمات و تلاش‌های سربازان خود می‌دانست (کرزن، ۱۳۴۹: ۵۵۵). در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۳۲۴ ه.ق دولتین انگلیس و روس تزاری طی قراردادی فی‌مابین خود ایران را به دو منطقه تحت نفوذ در شمال و شرق و یک منطقه بی‌طرف در وسط و جنوب تقسیم کردند (کحال زاده، ۱۳۷۰: ۱۹۹-۲۰۱). در همین زمان گروه داری در اراضی خوزستان و قلمرو بختیاری‌ها تحت حمایت نظامیان هندی- انگلیسی در حال عملیات اکتشاف نفت بودند و این کشور برای حفظ منافعی که به دنبال بسط نفوذ خود در منطقه بی‌طرف بود. لذا ارتباط‌گیری او با خوانین بخش‌های ساحلی ایران را در این راستا هم می‌توان تلقی کرد. با فوران اولین چاه نفت در سال ۱۹۰۸ م/ ۱۳۲۵ ه.ق در مسجدسلیمان، خلیج فارس و جنوب ایران برای انگلیس دارای اهمیت سوق‌الجیشی شد و او را مصمم ساخت تا در غیاب حضور مقتدرانه دولت مرکزی در این مناطق، خود این خلأ را با تقویت خوانین دوست پر کند (گارثویت، ۱۳۷۵: ۱۲۱).

اوج همکاری خوانین حیات داودی با انگلیسی‌ها در ماجرای دستگیری واسموس در خلال جنگ جهانی اول رخ می‌دهد. پس از بالا گرفتن نأثره جنگ بین‌الملل در سال ۱۹۱۴ م/ ۱۳۳۱ ه.ق بین دول متفق و محور، ایران که در همسایگی دو گروه متخاصم (عثمانی و روس در شمال و انگلیس در جنوب) قرار داشت رسماً اعلام بی‌طرفی در جنگ کرد؛ اما به دلیل منافع نفتی و هم‌جواری با مستعمرات انگلیس دامنه نزاع و درگیری‌ها به مناطق مختلف ایران هم سرایت کرد (مجد، ۱۳۹۰: ۶۱). نیروهای عثمانی از طریق برقراری ارتباط با برخی از قبایل عرب ساکن خوزستان، خطوط انتقال نفت

شرکت ایران و انگلیس را مورد هجوم و تخریب قرار دادند و آلمان نیز به منظور مشغول سازی و ضربه زدن به هندوستان به عنوان مهم ترین مستعمره انگلیس دو تیم از مأمورین ویژه خود را روانه ایران کرد تا از این طریق خود را به اهدافشان برسانند. این دو تیم از مرز عثمانی (عراق) و از سمت غرب کشور وارد شدند. یک تیم به رهبری نیدرمایر مسیر عبور خود را از مناطق مرکزی و کویری انتخاب کرد و تیم دیگر که وظیفه هدایت آن بر عهده واسموس بود به واسطه آشنایی که با مناطق جنوبی ایران داشت، مسیر بوشهر و فارس را در پیش گرفت (فرشبندی، ۱۳۶۵: ۱۳۹).

هدف و مأموریت این دو تیم از داخل خاک عراق توسط شبکه جاسوسی انگلیس شناسایی و حرکت آن‌ها در طول مسیر مورد رصد اطلاعاتی قرار می‌گیرد. در هنگام عبور واسموس و همراهانش از خاک حیات داود، به توصیه مأمورین کنسولی انگلیس به حیدر خان در بدو ورودشان به روستای بهمنیاری، توسط افراد مسلح و تفنگچیان خان محاصره و متوقف می‌گردند؛ اما او از غفلت آن‌ها استفاده کرده و به تنهایی و شبانه موفق به فرار به سمت دشتستان می‌شود (مابری، ۱۳۶۹: ۹۰-۸۹). این موضوع علاوه بر اعتراض دولت آلمان، موجب بروز التهاب و آشوب و نارضایتی گسترده مقامات دولتی و محلی، مجاهدین جنوب و علمای مبارز می‌شود (نامه وزارت داخله به حکومت بنادر، ۲۹۰/۳۱۰۲، ۳). تشدید مبارزات مجاهدین با نیروهای انگلیسی در بوشهر و دلوار به دلیل نقض بی‌طرفی ایران در جنگ، انگلیس با پیاده کردن چند گردان نیروی نظامی خود در بوشهر این شهر را اشغال می‌کند (مابری، ۱۳۶۹: ۹۸-۹۹). با افزایش تنش‌ها و تنگ شدن عرصه بر حیدر خان وی در مقابل ائتلاف تنگستان و دشتستان اقدام به تشکیل ائتلافی متشکل از آقاخان لیراوی، اسماعیل خان شبانکاره‌ای، احمدخان انگالی و دو تن از برادرانش (محمدخان و حسینقلی خان) می‌کند (بلادی بوشهری، ۱۳۷۳: ۶۰). این ائتلاف با ورود به یک درگیری فرسایشی فی‌مابین اسماعیل خان با دامادش غضنفرالسلطنه برازجانی موجب تحلیل قوای مجاهدین در مبارزه علیه اشغالگران انگلیسی و در نهایت شکست آن‌ها می‌شوند (بیات، ۱۳۷۷: ۱۱۲). این موضوع به صراحت در گزارش کنسولگری انگلیس به آن اشاره شده است (بیات، ۱۳۷۷: ۳۷-۳۸). این نزاع‌ها در تاریخ این منطقه به جنگ ده بلوک شهرت یافته است (مالکی، ۱۳۹۷، ۳۲۴-۳۳۱).

اگرچه حیدر خان در مکاتبه‌ای به وزارت داخله خود را از همه اتهامات مبرا می‌کند و این نزاع‌ها را حاصل اقدامات واسموس نامی در بین خوانین دشتستان، دشتی و تنگستان بیان می‌کند (بیات، ۱۳۷۷: ۱۴۵-۱۴۶)، لکن علامه بلادی که خود معاصر با این تحولات و در بطن مبارزات در بوشهر قرار داشته، نسبت به رویه این خوانین (ائتلاف حیات داود) در همراهی با سیاست‌های انگلیس معترض شده است. وی در کتاب لوايح و سوانح بیان می‌کند که بارها آن‌ها را به صورت کتبی و حضوری مورد نصیحت قرار داده و

با آن‌ها اتمام حجت نموده و خواسته تا به صف مجاهدان بپیوندند. ولی این افراد در مقابل او مسئله را می‌پذیرفتند اما در غیاب از همراهی سرباز می‌زدند (بلادی بوشهری، ۱۳۷۳: ۶۰). به اذعان گزارش‌های رسمی عوامل انگلیسی، همکاری حیدر خان در طول جنگ با قوای اعزامی این کشور به سمت بین‌النهرین برای وی منافع اقتصادی زیادی را به همراه داشته است. «حیدر خان در نتیجه تهیه و تأمین تدارکات موردنیاز نیروهای اعزامی به بین‌النهرین در جزیره خارگ، سود فراوانی حاصل کرد. او در تهیه و تدارک کشتی‌های بادبانی مورد لزوم خستگی‌ناپذیر بود» (بیات، ۱۳۷۷: ۸۰-۸۱). مناسبات حاکم حیات داود با انگلیسی‌ها موجب شد تا پس از جنگ به وی چند نشان مختلف اعطاء کنند. از جمله در آوریل سال ۱۹۱۹ م/ رجب ۱۳۳۷-۳۸ در برازجان با برپایی مجلسی مفصل نشان امپراتوری هند (CIE)^۶ (بیات، ۱۳۷۷: ۱۰۹) به وی اهداء شود. طبق برخی روایات دیگر به او نشان ملکه ویکتوریا نشان (O.C.A) نیز اعطاء شده است (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۸).

بر اساس اسناد به‌دست‌آمده ائتلاف حیات داود به رهبری حیدر خان علاوه بر دولت انگلیس مورد حمایت برخی از مقامات عالی‌رتبه دولت ایران نیز بوده‌اند. میرزا عبدالحسین فرمانفرما که خود مدت‌زمانی به‌عنوان والی فارس در جنوب خدمت می‌کرد و پس از مدتی به مقام وزارت جنگ و رئیس‌الوزرای در اواخر دوره قاجار رسید، طی نامه‌ای رسمی به سران ائتلاف به‌واسطه عدم جنگ با انگلیسی‌ها آن را «امثال امر دولت» و موجب «خوشوقتی و رضامندی اولیای امور» اعلام می‌کند که علاوه بر «روسفیدی» آن‌ها «مراحم مخصوصه ذات اقدس اعلیحضرت قدر قدرت همایونی ارواحنا فدا» را با خود به همراه داشته است. در ادامه از آن‌ها می‌خواهد تا کما فی سابق با قوام الملک والی فارس کمال همکاری را داشته باشند (نامه فرمانفرما به خوانین ائتلاف حیات داود، ۲۹۳/۳۲۵۵، ۴۶). در دوره ضابطی حیدر خان بلوک حیات داود به اوج شکوفایی اقتصادی خود می‌رسد. استفاده از تمامی ظرفیت‌های اقتصادی این بلوک، خوانین آن را نسبت به سایر بلوکات اطراف خود توانمندتر ساخت. آنچه از کنکاش در اسناد به دست می‌آید حاکی از آن است که منابع درآمدی حیات داودی‌ها متعدد بوده است. از جمله مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: مالیات بلوک حیات داود به‌عنوان مواجب، اخذ مالیات از صید مروارید، حق شیخی از غلات و حبوبات، بهره مالکانه، اجاره کردن گمرکات دیلم، گناوه، بندر ریگ و رود حله از دولت وقت، اخذ عوارض از جهازات و شناورهای تجاری متردد به جزیره خارگ، فروش سنگ و ماسه از معادن جزایر خارگ و خارگو به شرکت نفت ایران و انگلیس (قرارداد فروش سنگ حیدرخان به شرکت نفت ایران و انگلیس، ۲۹۳/۱۸۰۱۸، ۶۳)، فروش و یا اجاره اراضی موردنیاز شرکت نفت ایران و انگلیس در بندر گناوه، قرارداد

حفاظتی - حراستی با شرکت نفت در منطقه خور خلیل گناوه، قاچاق بخصوص سلاح و مهمات (سعادت، ۱۳۹۰: ۳۷).

۴. تحولات بلوک حیات داود در دوره پهلوی:

با کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ ش/ ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ م اوضاع خوانین جنوب بخصوص در مناطق نفت‌خیز دچار دگرگونی‌های عدیده‌ای شد. رضاشاه از همان ابتدای کارش و به‌منظور متمرکز ساختن ارکان قدرتش و حذف ملوک‌الطوایفی در نقاط مختلف اقداماتی چند را در دستور کار خود قرارداد تا بتواند برنامه‌هایش را برای تبدیل «امپراتوری چند قومی» به «دولتی واحد با مردمی واحد» اجرایی کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۷). آنچه از بررسی منابع و از لایه‌لای اسناد به دست می‌آید، رضاشاه برای برخورد با این کانون‌های پراکنده قدرت، سیاست‌هایی چند را در دستور کار خود قرار می‌دهد که از جمله می‌توان به شناسایی منابع مالی و درآمدی حاکمان و سران طوایف و قبایل، تأسیس امنیه و پاسگاه در قلمرو خوانین، خلع سلاح، اجبار خدمت سربازی، تخته قاپو و محدود کردن کوچ‌های سالانه، دستگیری و تبعید سران، برقراری نظام خرده مالکی، توقیف و مصادره اموال و دارایی‌ها اشاره کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۵-۱۸۷).

طبق اسناد موجود بخش عمده‌ای از این سیاست‌ها از همان ابتدا و تا زمان برکناری از قدرت در رابطه با خوانین حیات داودی به کار گرفته شد. از سال ۱۳۰۱ ش/ ۱۹۲۲ م گزارش‌های متعددی از جانب اهالی محل، نمایندگان بوشهر در مجلس شورای ملی و حکمران بنادر جنوب به دولت مرکزی مبنی بر اقدامات خلاف قانون حیدر خان در جزیره خارگ و فرار مالیاتی او به دولت مرکزی ارسال می‌گردید (نامه حکمران جنوب به وزارت داخله، ۲۹۳/۳۲۵۵، ۴۷). این گزارش‌ها در کنار شناختی که رضاشاه از نقاط مختلف کشور داشت منجر به صدور دستور وی جهت احضار حیدر خان در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۰۱ ش/ ۴ فوریه ۱۹۲۳ م به بوشهر گردید (نامه رئیس مجلس در خصوص تحقیقات از حیدر خان، ۱۰۱۳۹۹، ۵). رضاشاه در برخورد خود با سران قبایل شیوه خاصی را دنبال می‌کرد. وی مترصد آن بود تا بلکه خطا و یا اشتباهی از آن‌ها سربزند و آنگاه دست به تنبیه و توبیخ آن‌ها می‌زد (ابطحی فروشانی، ۱۳۷۹: ۲۲۱).

برخورد با خوانین حیات داودی در سفر بازگشت احمدشاه قاجار از سفر دوم خود از فرنگ و در بوشهر رخ می‌دهد. در دی‌ماه سال ۱۳۰۱ ش/ ۱۹۲۲ م رضاشاه در مقام سردار سپهی و به‌منظور استقبال از احمدشاه قاجار به بندر بوشهر سفر می‌کند. تمامی خوانین منطقه برای شرکت در مراسم استقبال حاضر می‌شوند. در هنگام سان دیدن رضاشاه به دلیل کم‌توجهی اله کرم خان به وی تذکری می‌دهد که منجر به یک درگیری لفظی بین آن‌ها می‌شود. در برنامه صرف شام به دستور سردار سپه، خان جوان دستگیر و به تهران منتقل می‌گردد. حیدر خان از طریق کنسولگری انگلیس در بوشهر

به صورت تلگرافی آزادی او را از احمدشاه خواستار می شود که پس از چندی آزاد و روانه محل خود می گردد (حمیدی، ۱۳۸۱: ۶۵-۶۶). رضاشاه در جواب نامه رئیس مجلس شورای ملی علت دستگیری اله کرم خان را «بی ادبی» و علت آزادی اش را «اظهار انقیاد و اطاعت و خدمتگزاری به دولت» عنوان می کند (نامه وزیر جنگ (رضاشاه)، ۱۰۱۴۰۰، ۶). در این زمان وی جزء مستخدمین شرکت نفت ایران و انگلیس بوده و مسئولیت حفاظت و حراست از تأسیسات شرکت در گناوه را بر عهده داشته است.

رضاشاه پس از تاج گذاری و احتمالاً در حدود اواخر سال ۱۳۱۱ ش/ ۱۹۳۲ م، دستور دستگیری و تبعید حیدر خان و پسرش اله کرم خان حیات داودی را صادر می کند. سید جعفر حمیدی در کتاب بند ریگ، نحوه دستگیری آن ها را چنین روایت می کند؛ «در سفر دوم رضاشاه به بوشهر که به منظور خلع سلاح عشایر انجام می گرفت، در هنگام عبور از حیات داود یک شب را در بندر ریگ مهمان حیدر خان می شود. فردای آن روز می خواهد تا اله کرم خان او را تا بندر گناوه همراهی کند. در گناوه او را دستگیر و سوار بر کشتی کرده و پس از آن به دیلم، از آنجا به تهران و پس از مدتی به شیراز تبعید می کند. به حیدر خان اطلاع داده می شود که فرزندش در باشگاه افسران شیراز است. او نیز به سمت شیراز حرکت می کند، اما در ورودی شهر از او می خواهند تا به جهت حفظ آرامش مردم به تنهایی وارد شود. پس از ورود، او نیز دستگیر و همراهانش را مجبور به بازگشت به حیات داود می کنند» (حمیدی، ۱۳۸۱: ۶۶). از این طریق نیز حیدر خان دستگیر و پس از گذشت حدود سی و یک سال ضابطی پرفرازونشیب بلوک حیات داود، سرانجام در سال ۱۳۱۳ ش/ ۱۹۴۱ م در شهر شیراز از دنیا می رود. پس از وی ضابطی و کلانتری حیات داود به تنها فرزندش اله کرم خان که همراه وی در شهر شیراز و در تبعید به سر می برد، می رسد.

اله کرم خان را باید کلانتر در تبعید نامید؛ چراکه از ابتدا تا زمان مرگش در اوایل سال ۱۳۲۰ ش/ ۱۹۴۱ م در شهر شیراز تبعید بوده و حق بازگشت به منطقه حیات داود را نداشته است. ابتدا امورات این منطقه توسط برخی از گماشتگان، بستگان و فرزندش فتح اله خان انجام می گرفت. مهم ترین تحول دوره ضابطی او خالصه اعلام کردن بلوک حیات داود و جزایر خارگ و خارگو توسط دولت وقت بوده است که فقر و تنگدستی زیادی را برای وی و خانواده اش به همراه داشته است (نامه اله کرم خان به دارایی استان هفتم، ۱۸۰۱۸/۲۹۳، ۵۲).

با سقوط رضاشاه در شهریور سال ۱۳۲۰ ش/ ۱۹۴۲ م و تغییر اوضاع و احوال سیاسی در ایران (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۰۲-۱۰۴)، عموم زندانیان سیاسی و کسانی که در دوره سابق مجبور به جلائی وطن شده و در تبعید به سر می بردند، مجدداً به موطن خود برگشتند.

خوانین حیات داودی از جمله کسانی بودند که پس از گذشت قریب به هشت سال تبعید در شیراز بار دیگر به محل سابق زندگی خود یعنی بندر ریگ و گناوه بازگشتند. اگرچه چند ماه قبل از استعفای رضاشاه از حکومت ایران، اله کرم خان حیات داودی از دنیا رفته بود. وی در این زمان سه فرزند به نام‌های غلامحسین، فتح اله و امان اله داشت. برحسب روال گذشته فرزند ارشد (غلامحسین خان) به‌عنوان ضابط، زمام امور حیات داود را به دست می‌گیرد ولی پس از گذشت مدت‌زمان نه‌چندان طولانی به دلیل بیماری از رأس امور کنار می‌رود و ضابطی این بلوک را به برادر کوچک‌ترش فتح اله خان فرزند دوم اله کرم خان که در این زمان در سن بیست‌وشش‌سالگی به سر می‌برد، می‌سپارد (حمیدی، ۱۳۸۱: ۸۰). فتح اله خان به‌محض در دست گرفتن قدرت، راه و روش سابق مدیریتی پدر بزرگش حیدر خان در اداره امور حیات داود را در پیش می‌گیرد و تمام تلاشش را بکار می‌بندد تا شکوه و اقتدار سابق حکمرانی خاندان خود بر این منطقه را احیاء کند. در همین راستا و در ابتدای کار دست به اقداماتی بدین شرح می‌زند:

فتح اله خان در گام نخست تلاش می‌کند تا مهم‌ترین منبع درآمدی‌شان یعنی جزیره خارگ را از تصرف و توقیف ادارات دولتی خارج سازد. وی به‌اتفاق بردارش غلامحسین خان و پسرعمویش خان علی‌خان (فرزند حسینقلی خان ضابط رود حله) نامه‌ای را در تاریخ ۱۰ آبان ماه ۱۳۲۰ ش/ ۱ نوامبر ۱۹۴۱ م خطاب به ریاست مجلس شورای ملی ارسال و با شرح عرض حال خود در دوران تبعید و تنگدستی عارض شده بر خاندانشان خواستار استرداد جزیره خارگ می‌شوند (نامه خوانین حیات داودی به رئیس مجلس، ۲۲۲۲۴-۲۰۲). از طرف دیگر در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۲۱ ش/ ۱۱ مارس ۱۹۴۳ م طی نامه‌ای به فرمانداری بوشهر درخواست دریافت مطالباتشان از شرکت نفت ایران و انگلیس بابت استخراج و برداشت سنگ از جزیره خارگ را می‌دهد (نامه فرماندار بوشهر در خصوص مطالبات حیات داودی‌ها، ۳۵۰/۱۹۹۱، ۱۲۳-۱۲۴). در مورخه ۱۰ بهمن‌ماه ۱۳۲۳ ش/ ۱۵ ژانویه ۱۹۴۵ م اداره دارایی بوشهر با تقاضای مجدد حیات داودی‌ها جهت ثبت جزایر خارگ و خارگو موافقت می‌کند (نامه رئیس ثبت به استانداری هفتم، ۳۵۰/۱۹۹۱، ۹۱-۹۲). با این اقدامات فتح اله خان موفق می‌شود تا بار دیگر بخشی از اموال و املاک ازدست‌رفته‌شان را بازیابد و از نظر اقتصادی و مالی در وضعیت مطلوب‌تری قرار گیرد و قدرت چانه‌زنی‌اش در مقابل عوامل حکومتی بالاتر رود.

طبق اسناد به‌دست‌آمده دومین گام فتح اله خان برقراری ارتباط دوباره با کنسولگری‌های انگلیس در بوشهر و شیراز است (گزارش محرمانه بخشدار بندر ریگ در خصوص ارتباطات فتح اله خان با انگلیسی‌ها، ۳۵۵/۷۳۶، ۲). سومین گام خان جوان حیات داود ایجاد ائتلاف در بین خوانین بنادر جنوب و تشکیل «اتحادیه صغیر خوانین» در شهریورماه سال ۱۳۲۵ ش/ سپتامبر ۱۹۴۶ م در قریه ده کهنه در ناحیه شبانکاره بوده

است. این اقدام یادآور ائتلاف حیدر خان با خوانین شبانکاره، انگالی، رود حله و لیراوی است که مورد حمایت و پشتیبانی عوامل سیاسی انگلیس و دولت مرکزی وقت ایران قرار داشت. اتحادیه صغیر خوانین بنادر جنوب به محوریت فتح اله خان حیات داودی متشکل از ضابطین بلوکات کنگان، انگالی، شبانکاره، تنگستان، دشتی، رود حله، لیراوی، چهار روستایی و دشتستان بوده است (نوری زاده، ۱۳۲۷: ۸۰).

سران اتحادیه کمی پس از آغاز قیام قشقایی‌ها در شیراز، در تاریخ ۳۰ شهریورماه ۱۳۲۵ ش/ ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۶ م و در اعتراض به دیکتاتوری رژیم سابق و اقدامات فرقه دمکرات در اشغال آذربایجان به رهبری فتح اله خان حیات داودی به بندر بوشهر شبیخون زده و فرمانداری این شهر را تسخیر می‌کنند. پس از اشغال بوشهر، فتح اله خان به‌عنوان فرماندار زمام امور را به دست می‌گیرد و بقیه خوانین هم هرکدام مأمور خلع سلاح پادگان‌های مستقر در محلات خود می‌شوند (همان، ۸۵). در برخی از منابع برنامه‌ریزی برای این قیام را طرح مشترک انگلیس و قوام برای پایان دادن به اشغال آذربایجان توسط قوای شوروی و فرقه دموکرات عنوان کرده‌اند که پس چندی و در مهرماه همان سال با مصالحه‌ای که بین دولت و سران نهضت در شیراز و بوشهر صورت می‌گیرد به اشغال شیراز و بوشهر خاتمه داده می‌شود (نصیری طیبی، ۱۳۸۱: ۲۲).

۵. کودتای ۲۸ مرداد و تأثیر آن در سرنوشت خوانین حیات داودی

پس از کودتای ۲۸ مرداد تحولاتی چند در سطح منطقه خلیج فارس و ایران رخ داد که موجب دگرگونی زیادی شد. دولت آمریکا که خود یکی از عوامل کودتا بود به واسطه سهم چهل درصدی که از نفت ایران به شرکت‌های این کشور در قالب قرارداد کنسرسیوم رسید، حائز منافع مهمی در ایران و منطقه شد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۷۸)؛ بنابراین به جای دخالت مستقیم نظامی در صدد تقویت کشورهای وابسته به خود نظیر ایران و عربستان برآمد. در همین راستا با اجرای سیاست دو ستونی و یا دوپایه‌ای نیکسون در خلیج فارس، ایران به‌عنوان پایه نظامی و عربستان به‌عنوان پایه مالی زیر چتر حمایتی دولت آمریکا قرار گرفتند (جزء محمدی، ۱۳۸۵: ۲۵).

محمدرضا شاه که پس از کودتا و حمایت همه‌جانبه نظامی و تسلیحاتی آمریکا در موضع برتری قرار داشت، تصمیم گرفت تا به‌منظور تحکیم پایه‌های قدرت داخلی خود از لاک انفعالی دهه اول حکومتش خارج شده و همانند پدرش با حذف قدرت‌های پراکنده داخلی، تمرکز قوا ایجاد کند. لذا چند برنامه اصلاحی در دستور کار او قرار گرفت که به انقلاب سفید شاه موسوم گشت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۵۲). از جمله برنامه‌های که تأثیر مستقیمی بر روی عشایر و خوانین می‌گذاشت و با اهداف شاه در تعارض قرار

داشت، اجرای سیاست‌های اصلاحات ارضی در سطح کشور، خلع سلاح عشایر، تخته قاپو و... بود (سیاهیپور، ۱۳۸۸: ۲۷۸).

در فروردین سال ۱۳۳۷ ش/ ۱۹۵۸ م، به دنبال انتساب کدخدایان روستاهای بلوک حیات داود و رود حله و همچنین تقسیم اراضی توسط استاندار فارس و اداره کشاورزی، ده نفر از بزرگان خوانین حیات داودی از جمله فتح اله خان طی نامه‌ای به محمدرضا شاه نسبت به این امر اعتراض و خواستار رفع تصرف از املاکشان می‌شوند. (نامه خوانین حیات داودی به محمدرضا شاه، ۲۸۲۹۱/۰۲۴۰، ۲-۴).

از طرف دیگر در سال ۱۳۳۶ ش/ ۱۹۵۷ م به دلیل توسعه فعالیت‌های شرکت ملی نفت، جزیره خارگ برای تأسیس پایانه صادرات نفت خام در نظر گرفته می‌شود. در مقابل آن دولت تصمیم گرفت تا به جای اراضی متصرفی جزیره خارگ به حیات داودی‌ها از اراضی خالصجات اطراف کویر لوت اختصاص دهد. فتح اله خان به دلیل لم‌یزرع و شوره‌زار بودن این زمین‌ها این موضوع را نپذیرفته و آن را رد می‌کند (پرونده انفرادی فتح اله خان، برگ شماره ۲۷۴/۰۲۹۶۴۹).

در اردیبهشت سال ۱۳۳۷ ش/ ۱۹۵۸ م با سفر هیئت دولت به شیراز به دستور منوچهر اقبال، فتح‌اله خان به مراسم صرف شام هیئت دولت دعوت می‌شود. او با توجه به تجربیات سالیان قبل اجدادش، ابتدا از رفتن امتناع می‌کند لکن در اثر اصرار برخی از اطرافیانش به مراسم مذکور روانه می‌شود (حمیدی، ۱۳۸۱: ۸۷). ولی در همان‌جا دستگیر و به تهران منتقل و در زندان قزل‌قلعه محبوس می‌گردد (پرونده انفرادی فتح اله خان، برگ شماره ۳۲۹/۰۲۹۶۴۹). در دوران حبس، شورای ثبت کشور درخواست حیات داودی‌ها برای ثبت بلوک حیات داود، رود حله و خارگو را ابطال می‌کند و علی‌رغم درخواست فرجام‌خواهی به دیوان عالی، در دیوان نیز بر رأی شورا صحه گذاشته می‌شود و تقاضای فرجام آن‌ها رد می‌گردد. در رأی شورا و دیوان عنوان می‌شود تا مالکین مناطق مذکور در صورت داشتن هرگونه ادعایی نسبت به مالکیت آن‌ها با ارائه مستندات خود مجدداً اقدام نمایند. حیات داودی‌ها تمامی مستنداتی که قبلاً ارائه داده بودند از جمله فرمان ناصرالدین‌شاه، صلح‌نامه خان علی‌خان و اسناد مفاصل حساب‌های مالیاتی را ارائه می‌کنند ولی در سال ۱۳۳۸ ش/ ۱۹۶۰ م درخواست آن‌ها با ادله عدم احراز تصرف مالکانه، رد و تمامی اموال و املاک حیات داودی‌ها بار دیگر به مصادره دولت ضبط می‌گردد (نامه وزیر کشاورزی به وزارت دادگستری، ۲۴۷۹۴/۰۲۳۰، ۶۱).

پس از گذشت حدود یک سال و نیم از دستگیری فتح اله خان و انجام تحقیقات مفصل از وی توسط ساواک پرونده او جهت رسیدگی به دادرسی ارتش ارجاع می‌گردد که در نهایت سپهبد آزموده رئیس اداره دادرسی به دلیل مشمول مرور زمان شدن اتهامات نامبرده طی نامه‌ای به رئیس ساواک دو راهکار در خصوص وی را پیشنهاد می‌

کند. «۱. به علت مشمول مرور زمان، قرار موقوفی تعقیب صادر و متهم آزاد شود»، «۲. قرار تبدیل تأمین متهم صادرشده آزاد شود و پرونده متوقف بماند». سپهبد بختیار در پاسخ به نامه مذکور مرقوم می‌دارد که «گزارش تیمسار به شرف عرض همایونی (محمدرضا شاه) رسید. با ماده یک پیشنهادی موافقت فرمودند» (پرونده انفرادی فتح اله خان، ۲۹۶۴۹۰۲۶۱ و ۲۹۶۴۹۰۲۶۲)؛ بنابراین بدین گونه فتح اله خان بدون محاکمه قضایی از زندان آزاد می‌شود اما از رفتن به جنوب منع می‌گردد و از او خواسته می‌شود تا در تهران سکونت یابد. در سال ۱۳۴۱ ش/ ۱۹۶۳ م که اکثر سران عشایر جنوب بخصوص عشایر فارس و بویراحمد نظیر حسینقلی خان رستم رئیس ایل ممسنی، امیر بهمن خان صمصام بختیاری از ایل بختیاری، محمدحسین خان قشقایی از ایل قشقایی، ولی خان کیانی، ناصر خان طاهری و عبدالله خان ضرغام پور از ایل بویراحمد و فتح اله خان حیات داودی که در تهران به حالت تبعید به سر می‌بردند، تصمیم می‌گیرند تا جهت مقابله با اقدامات و طرح‌های شاه در خصوص ایلات و عشایر با تشکیل یک اتحادیه ایلاتی-عشایری به مقابله برخیزند. مشوق این افراد فتح اله خان حیات داودی بوده و مبلغی پول را نیز برای شروع مبارزه به آن‌ها کمک می‌کند (سیاهپور، ۱۳۸۸: ۲۷۶-۲۷۸). پس از یک سال و اندی مبارزه تمامی افراد فوق دستگیر و در تاریخ ۱۵ مردادماه سال ۱۳۴۲ ش/ ۶ آگوست ۱۹۶۴ م در دادگاه نظامی شیراز به ریاست سرهنگ ناصر و سرهنگ همایون محاکمه می‌گردند (روزنامه کیهان، تک‌شماره فوق‌العاده، جمعه، ۱۶ مرداد ۱۳۴۳، ۱). فتح اله خان به اتهام تشکیل دسته اشرار و حمایت مالی در کنار سایر افراد به اعدام محکوم گردید. البته فتح اله خان کلیه اتهامات وارده به خود را در جلسه دادگاه رد می‌کند (روزنامه اطلاعات، شماره ۳۰، چهارشنبه، ۱۴ مرداد ۱۳۴۳، ۹). سرانجام در ۱۳ مهرماه سال ۱۳۴۳ ش/ ۵ اکتبر ۱۹۴۶ م فتح اله خان حیات داودی به همراه حبیب اله شهبازی، حسینقلی خان رستم، ناصر طاهری و ولی کیانی در پادگان باغ تخت شیراز اعدام (تیرباران) می‌شوند. با اعدام فتح اله خان طومار چندین ساله حکمرانی این خاندان بر بلوک حیات داود نیز بسته می‌شود. پس از اعدام وی برادر کوچک‌ترش امان اله خان با وساطت منوچهر فرمانفرمایان به استخدام شرکت ملی نفت ایران درمی‌آید ولی پس از گذشت مدت‌زمان کوتاهی از شرکت نفت خارج و به‌صورت پیمانکاری در حوزه پروژه‌های نفتی به فعالیت خود ادامه می‌دهد. فرمانفرمایان در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «خون و نفت» در خصوص خوانین حیات داودی چنین می‌نویسد: «آن‌ها جذب شرکت نفت شدند و همه خصوصیاتشان را به‌عنوان حیات داودی ازجمله فرهنگشان، لباس و عاداتشان، زندگی کوچ‌نشینی‌شان و از همه مهم‌تر املاکشان را در جزیره خارگ از دست دادند» (فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۴۳۸).

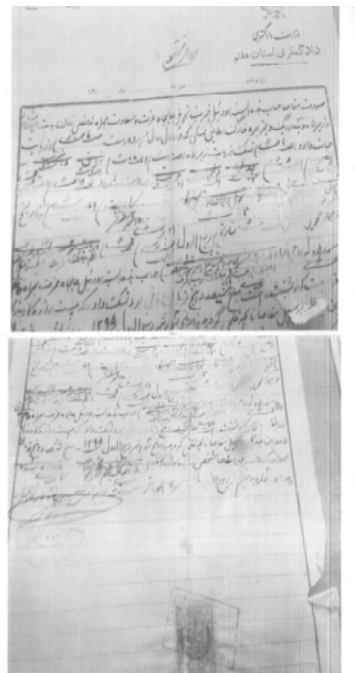
۶. نتیجه

خوانین حیات داودی به واسطه قرار گرفتن در موقعیت جغرافیایی مناسب در سواحل خلیج فارس و در اختیار داشتن دو بندر تاریخی گناوه و ریگ و همچنین جزایر خارگ و خارگو و اکتشاف نفت در قلمرو حاکمیتی آن‌ها و بهره‌برداری مناسب از ظرفیت‌های اقتصادی این مناطق، نسبت به سایر رقبا و همسایگان خود همواره در موقعیت برتری قرار داشتند و برقراری ارتباط با قدرت‌های خارجی (انگلیسی‌ها) در دوره قاجاریه همچنان با اقتدار آن‌ها افزود. سیاست ضابطان این بلوک همواره دورنگه داشتن قلمرو خود از منازعات مختلف بوده و سعی داشته‌اند تا آنجایی که به منافع آن‌ها آسیبی وارد نسازد با سیاست‌های حکومت مرکزی هم‌صدایی داشته باشند. همین امر موجب ثبات و پیشرفت اقتصادی این بلوک در دوره پرتلاطم قاجار بوده است. با سقوط حکومت قاجار و روی کار آمدن رضاشاه در ایران، سیاست‌های تمرکزگرای وی جهت تشکیل یک دولت مقتدر، موجب شد تا وی نسبت به انقیاد درآوردن تمامی قدرت‌های پراکنده و نیروهای گریز از مرکز در نقاط مختلف کشور وارد اقدامات نظامی سختی شود و همین سیاست دامن‌گیر خوانین حیات داودی نیز گردید و موجب شد تا رضاشاه در همان سال‌های اولیه حکومت خود سران بلوک حیات داود (حیدر خان و فرزندش اله کرم خان) را دستگیر و به شیراز تبعید نماید و تمامی اموال آن‌ها را به نام خالصه دولتی ثبت و ضبط کند؛ بنابراین در دوره رضاشاه شیرازه این بلوک به‌طور کامل از هم‌پاشیده شد. اما پس از حوادث شهریور سال ۱۳۲۰ ش/ ۱۹۴۱ م و عزل رضاشاه از سلطنت، به دلیل بازتر شدن فضای سیاسی کشور، حیات داودی‌ها مجدداً به منطقه خود بازگشته و توانستند با محوریت فتح اله خان بار دیگر بر امورات این بلوک مسلط گشته و ارتباطات قدیمی خود بخصوص با انگلیسی‌ها را تجدید نمایند. با ملی شدن صنعت نفت در ایران و در پی آن وقوع کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ ش، پای آمریکا به عرصه سیاسی کشور گشوده شد. اجرای سیاست‌های دو ستونی دولت آمریکا در خلیج فارس امکانی را برای حکومت پهلوی فراهم ساخت تا همانند دوره رضاشاه اقتدار داخلی خود را باز یابد؛ بنابراین سیاست‌های انقلاب سفید شاه که در تعارض با منافع و حیات ایلات و عشایر قرار داشت منجر به صف آرایی آن‌ها در مقابل هم گردید که سرانجام آن دستگیری، محکومیت و اعدام سران عشایر جنوب از جمله فتح اله خان حیات داودی بود. با اعدام فتح اله خان و رأی دادگاه تمامی اموال و املاک حیات داودی‌ها مصادره گردید. این امر باعث خروج تعدادی از فرزندان آن‌ها از کشور و مهاجرت به انگلیس، آمریکا و کانادا شد؛ بنابراین فتح اله خان آخرین کلانتر این قوم هست که پس از حدود چند سده حکمرانی اجداد وی بر بلوک حیات داود سرانجام در دوره محمدرضا پهلوی به حاکمیت آن‌ها

پایان داده شد و قسمت‌های مختلف بلوک حیات داود نظیر جزایر خارگ و خارگو تجزیه و در آن زمان ذیل استان‌های هم‌جوار قرار گرفت

پی‌نوشت

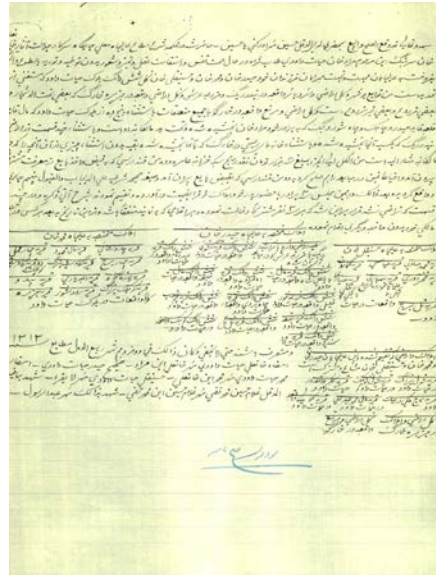
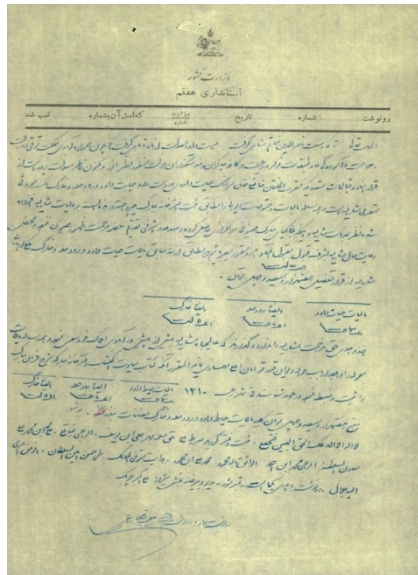
۱. به منطقه‌ای در جنوب بندر گناوه اطلاق می‌شود که شامل روستاهای ارش، بندر ریگ، پوز گاه، چهار برج، مال محمود، چهار روستایی، گاو سفید و جزیره هست، ن.ک به مقدمه کتاب پردیس نشینان نوشته علیرضا خلیفه‌زاده، (۱۳۸۶)، بوشهر: دریانورد.
۲. وظیفه کلانتر در دوره صفویه عبارت از: رسیدگی به امورات شهرداری، دفاع از حقوق مردم شهر در مقابل حاکم، وصول عوارض و مالیات بوده است.
۳. کدخداها که به آن‌ها رئیس هم گفته می‌شد از اقتدار نفوذ کمتری نسبت به کلانتر برخوردار بودند و دردهات وظایفی مشابه کلانتران داشته‌اند.
۴. طبق یک رسم قاجاری اگر در حین جنگ طرف مغلوب خود را به توپ می‌رساند، جنگ متوقف و وی مورد عفو قرار می‌گرفت.
۵. عبارت‌اند از: چهاریک جنوبی به مرکزیت چهار روستایی، چهاریک میانی به مرکزیت مال قائد، چهاریک شرقی به مرکزیت محمد صالحی و چهاریک شول. همچنین بندر ریگ و رود حله دو منطقه مستقل از تقسیم‌بندی فوق بوده است. اقتباس از کتاب شول حیات داود خلیفه‌زاده، ص ۲۰.
۶. Companion of the Order of Indian Empire.
۷. Our- coosts- Allies دوست ساحلی ما.



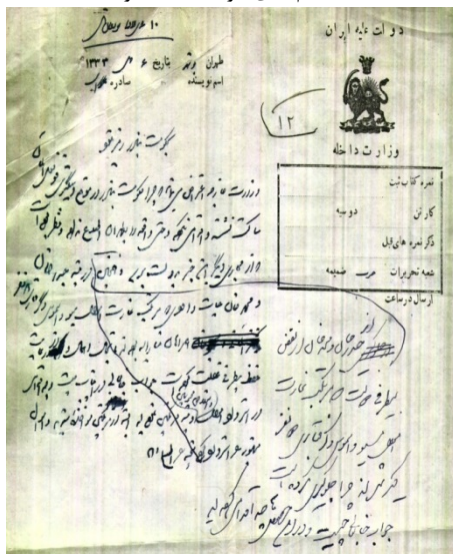
سند شماره دو: صورت مفصلا حساب مناطق تحت نفوذ و تصرف خان علی‌خان حیات داودی (سند خانوادگی)



سند شماره یک: نامه حیدر خان حیات داودی در پاسخ به استعلام نظمی گناوه در خصوص تاریخچه بلوک حیات داود

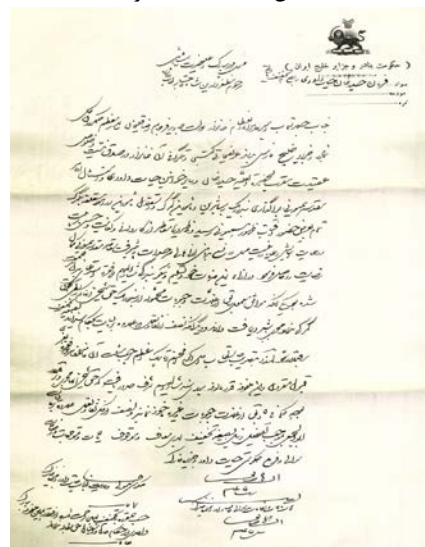


سند شماره چهار: صلح‌نامه خان علی خان حیات داودی (تقسیم‌بندی بلوک حیات داود)



سند شماره شش: نامه اعتراض وزارت داخله به حکومت بنادر در خصوص دستگیری واسموس کنسول آلمان توسط حیدر خان حیات داودی

سند شماره سه: سواد فرمان ناصرالدین شاه قاجار و تعیین مالیات حیات داود.

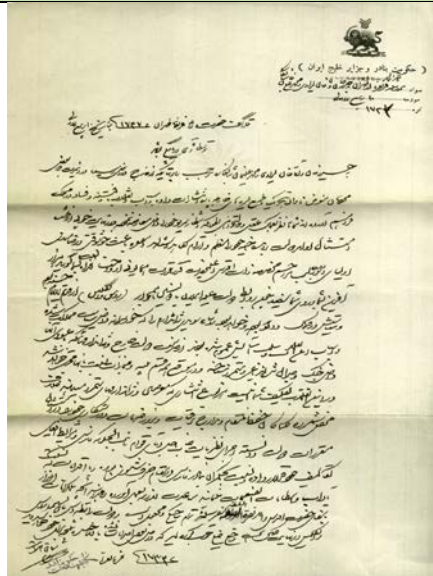


سند شماره پنج: سواد فرمان مظفرالدین شاه و تخفیف مالیاتی بندر ریگ

پژوهشهای علوم تاریخی، دوره ۱۳، شماره ۴- شماره پیاپی ۲۸، زمستان، ۱۴۰۰/۹۳



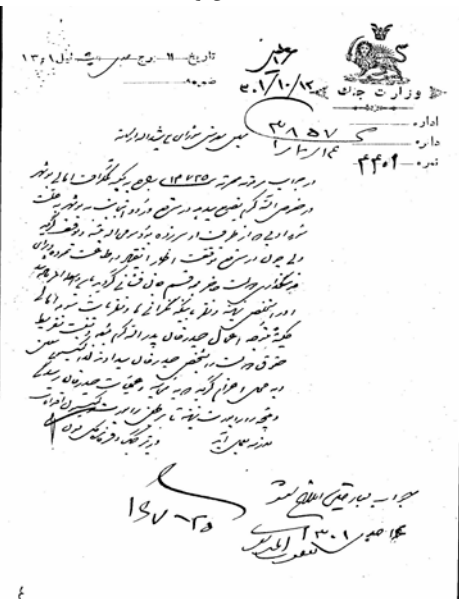
سند شماره هشت: نامه حکمران جنوب به وزارت داخله در خصوص اقدامات حیدر خان حیات داودی



سند شماره هفت: سواد مراسله میرزا حسین فرمانفرما به حیدر خان و ... در خصوص عدم همراهی با مجاهدین تنگستان و...



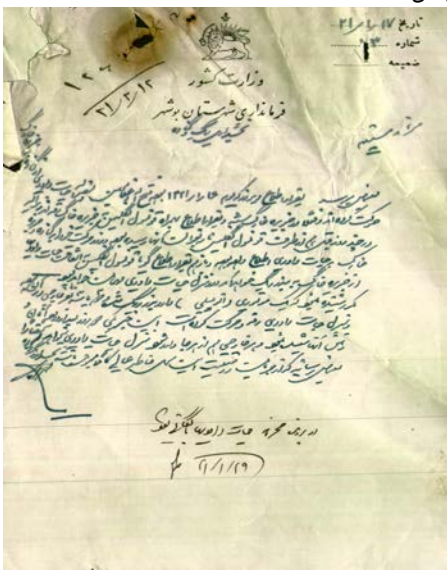
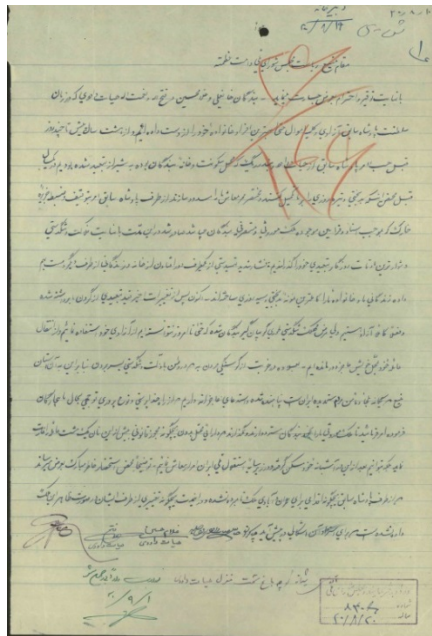
سند شماره ده: رونوشت نامه اله کرم خان حیات داودی به اداره دارایی استان هفتم



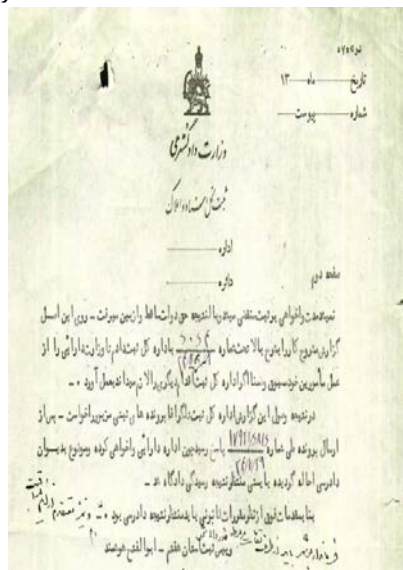
سند شماره نه: نامه وزیر جنگ به مجلس در خصوص دستگیری اله کرم خان



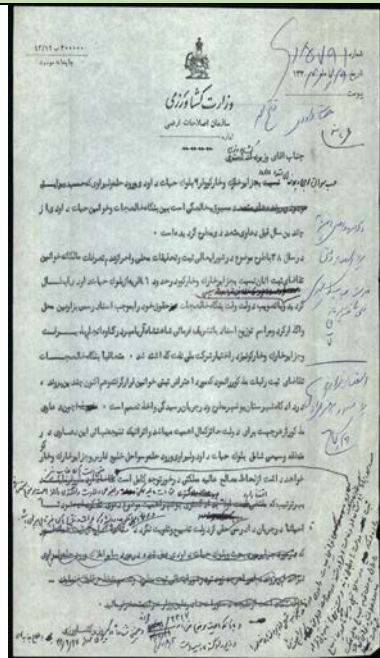
سند شمارهٔ یازده: نامه خوانین حیات داودی به رئیس مجلس شورای ملی جهت استرداد اموال و املاک توقیفی‌شان.



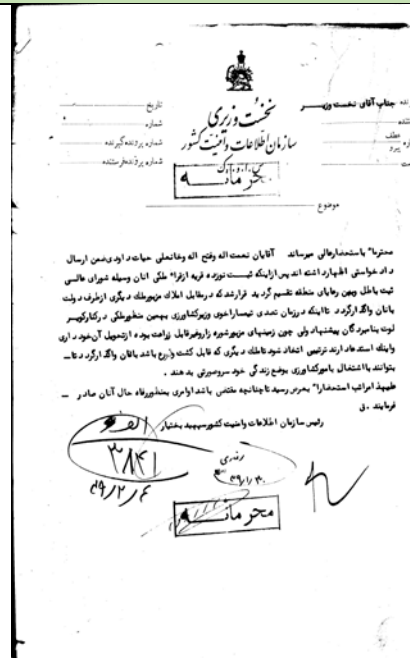
سند شمارهٔ سیزده: گزارش بخشدار بندر ریگ در خصوص مراودات خوانین حیات داودی با اتباع انگلیسی



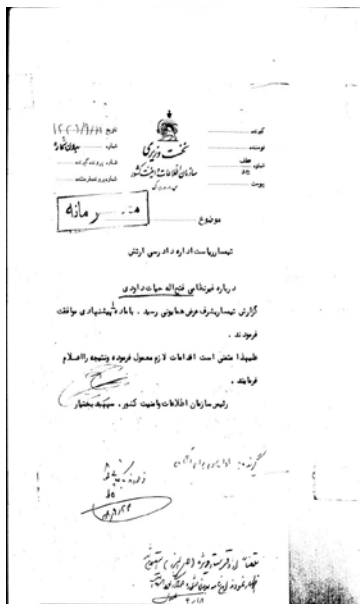
سند شماره دوازده: گزارش پذیرش ثبت جزایر
خارج و خارگو توسط اداره دارایی بوشهر



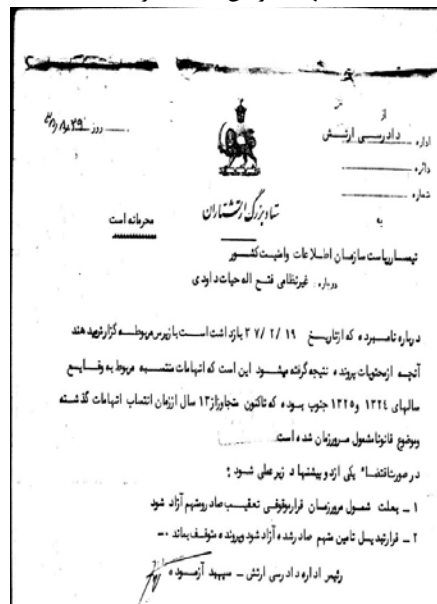
سند شماره پانزده: گزارش وزیر کشاورزی در خصوص املاک حیات داود و ادله رد مالکیت خوانین حیات داودی



سند شماره چهارده: درخواست خوانین حیات داودی جهت تعویض املاک خود



سند شماره شانزده: مکاتبات دادرس ارتش و رئیس ساواک در خصوص پرونده فتح اله خان حیات داودی در سال ۱۳۳۸ ش



منابع

- آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
- ابطحی فروشانی، سید علیرضا، *بختیاری‌ها و مسئله نفت، روابط بختیاری‌ها و شرکت نفت ایران و انگلیس*، دکتر، هاشم آغاچری، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، ۱۳۷۹.
- القاسمی، شیخ سلطان بن محمد، *بازرگانی و جنگ قدرت‌ها در خلیج فارس*، ترجمه فرامرز فرامرزی، تهران، همسایه. (۱۳۸۷).
- ایزدپناه، حمید، *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، تهران، انجمن آثار ملی، بی‌تا.
- ، *اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران*، کوشش گر کاوه بیات، قم، همسایه، ۱۳۷۷.
- پرونده انفرادی فتح اله خان، برگ شماره ۲۹۶۴۹۰۲۷۴، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- پرونده انفرادی فتح اله خان، برگ شماره ۲۹۶۴۹۰۳۲۹، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- پرونده انفرادی فتح اله خان، ۲۹۶۴۹۰۲۶۱ و ۲۹۶۴۹۰۲۶۲، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- تعیین مالیات حیات داود توسط ناصرالدین شاه، ۱۸/۲۳۹، ساکما.
- ، جمشید، «حضور بریتانیا در خلیج فارس»، *تاریخ ایران معاصر*، سال دهم، شماره ۳۷، ۱۷-۳۶، ۱۳۸۵.
- جونز، سرهار فورد، *آخرین روزهای لطفعلی خان زند*، ترجمه هما ناطق - جان کرنی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- ، *جنگ جهانی اول در جنوب ایران (گزارش‌های سالانه کنسولگری بریتانیا در بوشهر)*، ترجمه کاوه بیات، بوشهر، چاپ علوی ۱۳۷۳.
- خلیفه‌زاده، علیرضا، *تاریخ شول حیات داود*، بوشهر، دریانورد، ۱۳۹۴.
- خلیفه‌زاده، علیرضا، *هفت شهر لیراوی و بندر دیلم*، بوشهر، شروع، ۱۳۸۲.
- خلیفه‌زاده، علیرضا، *پردیس نشینان*، بوشهر، دریانورد، ۱۳۸۶.
- خلیفه‌زاده، علیرضا/ علی صوفی علیرضا، «بررسی علل شکل‌گیری بنادر بوشهر، دیلم و ریگ در دوره صفوی»، *مطالعات تاریخ اسلام*، شماره ۴۴، ۶۴-۳۳، ۱۳۹۹.
- حسینی فسایی، میرزا حسن، *فارس نامه ناصری*، جلد دوم، مصحح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- حمیدی، سید جعفر، *بندر ریگ*، تهران، پرشکوه، ۱۳۸۱.
- حیات داوودی، اله کرم، *رساله شش فصل*، بوشهر، چاپ علوی، ۱۳۳۶ ق.
- دانش پژوه، محمدتقی، *بیست و پنج جستار*، کوشش گر قدرت الله پیش‌نماز زاده، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۱.
- رزم‌آرا، علی، *فرهنگ جغرافیایی ایران (استان هفتم)*، تهران، دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۳۰.
- رزم‌آرا، علی، *جغرافیای نظامی ایران (فارس)*، تهران، چاپخانه ارتش، ۱۳۲۳.
- رُهر بُرن، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهان داری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، *فارس و جنگ بین‌الملل*، تهران، اقبال، ۱۳۷۰.
- روزنامه اطلاعات، شماره ۳۰، چهارشنبه، ۱۴ مرداد ۱۳۴۳.
- روزنامه کیهان، تک‌شماره فوق‌العاده، جمعه، ۱۶ مرداد ۱۳۴۳.
- سعادت، محمدحسین، *تاریخ بوشهر*، محققین عبدالرسول خیراندیش و عمادالدین شیخ الحکمایی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۰.

سعیدی نیا حبیب اله/ عبدالله پور حسین «قائد حیدر گناوه‌ای و نقش او در تحولات سیاسی و اقتصادی کرانه‌های شمالی خلیج فارس در دوره زندیه»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال نهم، شماره اول، پیاپی ۱۸، ۱۲۹-۱۱۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰.

سند مالیات مناطق تحت نفوذ خوانین حیات داودی، سند اهدایی، پیوست شماره ۲.
شهریاری، بهادر، «تاریخ تحولات سیاسی و اقتصادی بوشهر در دوره زندیه»، کارشناسی ارشد، محمدحسن راز نهن، دانشگاه تربیت معلم، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۹۰.

صلح‌نامه خان علی خان، ۱۸/۲۹۳، ۱۸/۲۳۹، ساکما.
عباسی، عباس، گناوه قریه خور خلیل، شیراز، راهگشا، ۱۳۷۹.

فقیه، خورشید، زوال دولت هلند در خلیج فارس با ظهور میرمهنای بندر ریگی، بوشهر، شروع، ۱۳۸۳.
فلور، ویلهم، تاریخ بوشهر از صفویه تا زندیه (دفتر دوم)، ترجمه حسن زنگنه، بوشهر، شروع، ۱۳۸۹.
فرمانفرمایان، منوچهر، خون و نفت، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.

فراشبندی، علی مراد، جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵.
فرمان مظفرالدین شاه جهت تخفیف مالیاتی حیدر خان، ۲۹۳/۳۲۵۵، ساکما.

فرمان دریافت حق شیخی توسط حیدر خان، ۲۹۳/۳۲۵۵، ساکما.
قرارداد فروش سنگ حیدر خان به شرکت نفت ایران و انگلیس، ۲۹۳/۱۸۰۱۸، ساکما.
کازرونی، محمدابراهیم، تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، مصحح منوچهر ستوده، تهران، موسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.

سایکس، سر پرسی، تاریخ ایران، جلد دوم، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، بی تا.
کرزن، جرج ن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۹.

کمپفر، انگلبرت، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰.
کحال زاده، میرزا ابوالقاسم خان، دیده‌ها و شنیده‌ها، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰.
گارثویت، جن. راف، بختیاری در آینه تاریخ، ترجمه مهرداد امیری، تهران، آژان، ۱۳۷۵.
گزارش‌های سالانه سر پرسی کاکس سرکنسول انگلیس در بوشهر، ترجمه حسن زنگنه، تهران، پروین، ۱۳۷۷.

گزارش اقدامات حیدر خان جهت اتحاد با خوانین همسایه، ۲۹۳/۳۲۵۵، ساکما.
گزارش محرمانه بخشدار بندر ریگ در خصوص ارتباطات فتح اله خان با انگلیسی‌ها، ۳۵۵/۷۳۶، ساکما.
لسان الملك سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، کوشش گر جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.

لوریمر، جان گوردون، سواحل خلیج فارس (بوشهر، دشتستان، تنگستان، دشتی، لیراوی، حیات داود، رود حله، انگالی، شیبکوه)، ترجمه عبدالرسول خیراندیش، تهران، آباد بوم، ۱۳۹۴.

مابریلی، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.
مالکی، هیبت اله، دشتستان و غضنفرالسلطنه برازجانی، شیراز، نوید، ۱۳۹۷.

مجتهد بلادی بوشهری، سیدعبداله، لویح و سوانح، مصحح سیدقاسم حسینی، بوشهر، مرکز مطالعات بوشهر شناسی، ۱۳۷۳.

مجد، محمدقلی، انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰.

مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، گردآورنده نشر الکترونیک بهمن انصاری، بی‌تا.

مستوفی، محمد محسن، زبدة التواریخ، کوشش گر بهروز گودرزی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.

مظفری زاده، علیرضا، تاریخ خاندان آل منکور، تهران، صفحه سفید، ۱۳۹۵.

مصاحبه، امیرحسین حیات داود، مکان مصاحبه بندر گناوه، روستای مال فائد، منزل شخصی، ۱۳۹۸/۰۷/۱۴.

موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق، تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، کوششگر عزیراله بیات، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

نامه اله کرم خان به دارایی استان هفتم، ۲۹۳/۱۸۰۱۸، ساکما.

نامه فرمانفرما به خوانین ائتلاف حیات داود، ۲۹۳/۳۲۵۵، ساکما.

نامه فرماندار بوشهر در خصوص مطالبات حیات داودی‌ها، ۳۵۰/۱۹۹۱، ساکما.

نامه خوانین حیات داودی به رئیس مجلس، ۲۲۲۲۴، کمام.

نامه خوانین حیات داودی به محمدرضا شاه، ۲۴۰/۰۲۸۲۹۱، ساکما.

نامه حکمران جنوب به وزارت داخله، ۲۹۳/۳۲۵۵، ساکما.

نامه حیدر خان به نظمیه گناوه، ۳۵۵/۱۶۳، ساکما.

نامه رئیس ثبت به استانداری هفتم، ۳۵۰/۱۹۹۱، ساکما.

نامه رئیس مجلس در خصوص تحقیقات از حیدر خان، ۱۰۱۳۹۹، کمام.

نامه وزیر جنگ (رضاشاه)، ۱۰۱۴۰۰، کمام.

نامه وزارت داخله به حکومت بنادر، ۲۹۰/۳۱۰۲، ساکما.

نامه وزیر کشاورزی به وزارت دادگستری، ۲۳۰/۰۲۴۷۹۴، ساکما.

وقایع و اتفاقیه، کوشش گر سعیدی سیرجانی، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶.

ویلسون، آرنولد، سفرنامه ویلسون (تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غرب ایران)، ترجمه سعادت

نوری، تهران، وحید، ۱۳۴۷.



The Impact of Soviet Economic Pressure on Road Construction Policies in Reza Shah's Period: Case Study of Tabriz-Rawanduz Road to Iskenderun

Shahram Gholami¹

Assistant Professor of History Department / Farhangian University
(99-120)

Abstract

Expanding of the transport routes and having a sea route is the most important comparative advantage for the economic and political stability of a country and reduces dependence on neighboring countries. However, during the Qajar period, little attention was paid to this issue. During Reza Shah's reign, there was an extensive development in the road construction, that some have been referred it as "Knitting Iran together". Now, the main question is what factors influenced the extensive road construction policy of Iran during the Reza Shah period? This paper wants to answer this question based on the theory of dependent development and the model of the central-peripheral world economic system. The premise of this paper is that the growth of Iran's agricultural economy, especially the Northern provinces in the last decades of the Qajar period was influenced by the economic development of the semi-peripheral country of Russia. Research findings Shows that this dependence continued during the reign of Reza Shah and the Russians aware of Iran's economic dependence on this country, used it as leverage to apply their political and economic goals. Thus, an important part of Iran's road-building policy was to reduce Russian trade pressures on the northern provinces. The government expanded its road construction policy to south and the west of the country with the aim of access to the Persian Gulf and the Mediterranean ports. Construction of Tabriz-Ruwanduz road to the Mediterranean Sea could end Russia's economic domination of the northern and western provinces of Iran.

Keywords: agricultural economy, dependent development, Russia, road construction, transit of goods, Ravanduz, Tabriz.

Received: 11, July, 2021; Accepted: 16, March, 2022

doi
10.22059/jhss.2022.326980.473448
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: Shahramgholami1975@gmail.com

تأثیر فشار اقتصادی شوروی بر سیاست‌های راه سازی ایران دوره رضاشاه:

بررسی موردی راه تبریز - رواندوز به اسکندرون

شهرام غلامی^۱

استادیار گروه آموزش تاریخ/ دانشگاه فرهنگیان

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

علمی - پژوهشی

چکیده

گسترش شبکه راه‌های ارتباطی داخلی و داشتن راه دریایی مهم‌ترین مزیت نسبی برای ثبات اقتصادی و سیاسی یک کشور به حساب می‌آید. دسترسی به راه دریایی ضمن ایجاد تنوع بازار مقصد برای عرضه کالا، از وابستگی به کشورهای همسایه می‌کاهد. با این حال، در ایران دوره قاجار توجه چندانی به این موضوع نشد. در دوره رضاشاه تحول گسترده‌ای در زمینه راه‌سازی انجام گرفت که برخی از آن به عنوان «به هم بافتن ایران»^(۱) یاد کرده‌اند. حال، پرسش اساسی این است که سیاست راه‌سازی ایران دوره رضاشاه تحت تأثیر چه عواملی بود؟ این جستار با بهره‌گیری اسناد و منابع دست اول و به روش توصیفی - تحلیلی می‌کوشد تا پاسخ این پرسش را بر اساس نظریه توسعه وابسته و مدل نظام اقتصاد جهانی مرکز- پیرامون، تبیین و ارزیابی نماید. پیش فرض این جستار آن است که رشد اقتصاد کشاورزی ایران، به ویژه استان‌های شمالی در دهه‌های پایانی دوره قاجار تحت تأثیر توسعه اقتصادی کشور نیمه پیرامونی روسیه بود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روس‌ها با آگاهی کامل از وابستگی شدید اقتصادی ایران در بعد صادرات و ترانزیت کالا به این کشور، از آن به عنوان اهرمی برای پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی خود بهره‌برداری می‌کردند. بنابراین، بخش مهمی از سیاست راه‌سازی ایران برای کاهش فشارهای بازرگانی روسیه بر ایالات شمالی کشور بود. بخش مهمی از سیاست راه‌سازی این دوره برخلاف نظریه رایج که آن را صرفاً طرحی امنیتی می‌پندارند، برای راهیابی به خلیج فارس و رفع محاصره اقتصادی ایالت‌های شمالی کشور بود. ساخت راه تبریز - رواندوز به سمت سوریه و دریای مدیترانه می‌توانست به سلطه اقتصادی روسیه بر ایالات شمال و غرب ایران پایان دهد.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد کشاورزی ایران، توسعه وابسته، روسیه، راه‌سازی، ترانزیت کالا، رواندوز،

تبریز

۱. مقدمه

دستیابی به راه‌های دریایی و داشتن تنوع بازار مقصد برای عرضه کالا، از جمله عوامل مهم ثبات اقتصادی یک کشور است و می‌تواند قدرت سیاسی و اقتصادی آن را در عرصه رقابت اقتصادی جهانی تضمین کند. ایران که در نیمه دوم سده نوزدهم به طور ناخواسته در مدار تحولات اقتصاد جهانی قرار گرفت، به‌رغم داشتن سواحل طولانی در

شمال و جنوب کشور تقریباً از دستیابی آسان به بازارهای مهم مالی و بازرگانی جهان محروم بود. وجود موانع طبیعی گوناگون در داخل، ناامنی شدید در مرکز و مسیرهای خروجی، فقدان سرمایه‌گذاری در زمینه راه‌سازی، سیاست‌های بازدارنده روس و انگلیس برای ساخت راه آهن در کشور، همگی باعث می‌شد تا ایران از مزایای تحولات چشمگیر این دوره محروم بماند. به دلیل نبود راه‌های ارتباطی کارآمد، اقتصاد یکپارچه ملی شکل نگرفت. با این حال، در مناطق پیرامونی کشور فراخور کشش تقاضای خارجی، اقتصادهای محلی وابسته به تحول اقتصادی کشورهای همسایه شکل گرفت. در این میان نواحی شمالی ایران، به ویژه ایالات گیلان و مازندران که به واسطه موانع طبیعی نمی‌توانست با نواحی داخلی کشور به آسانی ارتباط برقرار کند، در مدار اقتصاد روسیه قرار گرفت. از سوی دیگر، روسیه با داشتن یک قلمرو گسترده، نزدیک‌ترین راه زمینی برای ترانزیت کالا به اروپا و بالعکس بود. از این رو، مقامات شوروی که نسبت به اهمیت کشورشان در ترانزیت کالا به ایران آگاه بودند، در سال ۱۸۸۹ از ایران خواستند که به موجب قرارداد بین دو کشور، تا ۱۵ سال اجازه ساخت یا امتیاز راه آهن در داخل کشور به هیچ کشور خارجی ندهد. (مکملی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۱۱۶) همچنین در سال ۱۹۰۲ به دنبال دریافت وام‌های ایران از روسیه، قرارداد ممنوعیت توسعه راه آهن در ایران برای مدت ۱۰ سال دیگر تمدید شد. (Burrell, vol. 2: 94) پس از آن، در دوره رضاشاه نیز همواره - کوشیدند تا از «انحصار طبیعی فقدان راه» به عنوان اهرمی برای فشار بیشتر سیاسی و اقتصادی به ایران استفاده کنند. این برداشت روسیه را به طور آشکار می‌توان از اظهارات پتروفسکی سفیر اتحاد شوروی در تهران دریافت. وی در نامه‌ای به کشورش در اکتبر سال ۱۹۳۱ م/ ۱۳۱۰ ش. صریحاً اظهار داشت که:

«ایران در واقع فقط از بخش‌های شمالی تشکیل شده است و این قسمت کاملاً به روسیه متکی است. همه تولیدات استان‌های شمالی که باید صادر شوند، فقط می‌توانند به بازار روسیه فرستاده شود. اگر ما خرید خود را متوقف کنیم، ایران طی یک ماه ورشکست می‌شود» (الهی، ۱۳۶۹: ۲۸-۲۷)

بنابراین بخش مهمی از سیاست راه‌سازی ایران در دوره پهلوی یکم را می‌توان از منظر رهایی از وابستگی اقتصادی ایران به روسیه توضیح داد. در واقع، این جستار به گونه‌ای نقد و ارزیابی این دیدگاه رایج است که سیاست راه‌سازی این دوره را برنامه‌ای شبه مدرنیستی برای فرونشاندن عطش ناسیونالیسم افراطی و ایجاد سلطه نظامی دولت بر

کشور می‌داند. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۶۱-۱۴۹) این جستار با روش توصیفی- تحلیلی و با بهره گیری اسناد و گزارش‌های دست اول می‌کوشد تا جزئیات مهم روند وابستگی اقتصادی ایران به روسیه تا سال ۱۳۱۲، و واکنش‌های بازرگانان و دولت را که بیشتر در برنامه راه‌سازی بروز یافت، تشریح کند.

۲. علل و روند تسلط روسیه بر اقتصاد و بازرگانی ایران تا جنگ جهانی یکم

در دهه‌های پایانی سده نوزدهم به تدریج حجم تجارت خارجی ایران با روسیه افزایش یافت. از سال ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۴م/ ۱۲۳۹ تا ۱۲۹۳ش. حجم تجارت خارجی ایران و روسیه ۱۲ برابر شد. در هنگام جنگ جهانی یکم روسیه ۷۰ درصد کل صادرات و ۵۰ درصد واردات ایران را از آن خود کرد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۰۹). گذشته از آن، حجم زیادی از کالاهای اروپای شرقی و مرکزی از مسیر روسیه وارد ایران می‌شد. علل افزایش چشمگیر بازرگانی را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

الف: سیاست بازاریابی روسیه برای بیرون کردن رقبای اروپایی در ایران.

ب: بهره‌گیری از ابزارهای گمرکی و بازرگانی

ج: توسعه صنایع و گسترش راه آهن تا مرزهای ایران

الف. سیاست بازرگانی روسیه در آغاز سده بیستم این بود که با بیرون کردن رقبای خود مانند انگلستان، فرانسه و بلژیک از بازار ایران، این کشور را در مدار سیاست‌های اقتصادی خود قرار دهد. بنابراین دفتر بازرگانی روسیه حتی در نواحی جنوبی ایران با تحمل پرداخت هزینه‌های سنگین، می‌کوشیدند تا جای پای برای عرضه کالاهای روسی باز کنند. مثلاً روس‌ها برای عرضه هر ۱۶ کیلو از انواع پارچه در جنوب ایران، حدود ۴/۵ تا ۵/۵ روبل طلا ضرر می‌دادند. البته چنین ضررهایی بر دوش مردم روسیه بود نه تجار و سازندگان روسی. دولت روسیه چنین هزینه‌هایی را مادام که به تجارت بریتانیا آسیب می‌رساند، به عنوان یک سود پولی با بهره سیاسی بالا می‌دید (گلیدو نیوکامن، ۱۳۷۶: ۱۸۴-۱۷۷). روس‌ها می‌کوشیدند تا تمام مسیرهای بازرگانی ایران را به سمت شمال منحرف کنند. مثلاً دفتر بازرگانی روسیه در بوشهر به منظور تشویق صادرکنندگان پنبه، نزدیک به $\frac{3}{4}$ هزینه حمل از مناطق کشت پنبه در اصفهان و فارس را به بندر به صورت مستقیم و نقدی پرداخت می‌کرد. با این برنامه‌ها بیشتر پنبه تولید استان‌های کرمان و فارس به روسیه صادر می‌شد (همان، ۱۵۸، ۱۴۶).

ب: یکی دیگر از عوامل سلطه اقتصادی روسیه بر ایران، تحمیل قراردادهای گمرکی بود. طبق قرارداد ترکمانچای در سال ۱۸۲۸م/ ۱۲۰۷خ. تعرفه گمرکی برای ورود کالاهای روسی به ایران ۵٪ بود، اما در سال ۱۹۰۲م/ ۱۲۸۰خ. به موجب یک قرارداد تازه به ۲٪ کاهش یافت. همچنین ۲۶ قلم از محصولات کشاورزی و ۱۴ قلم از محصولات صنعتی و معدنی روسی به ایران از حقوق گمرکی معاف شدند (صفی نیا، ۱۳۲۸: ۱۷۵-۱۷۳، ۲۲۲). گذشته از این، روس‌ها با بالا بردن حقوق گمرکی کالاهای مصرفی، آهن‌آلات و ماشین‌های وارداتی از کشورهای اروپایی که رقیب محصولات این کشور بودند، می‌کوشیدند تا برتری محصولات خودشان را حفظ کنند. (مجله فلاح و تجارت، ش. ۱۴ و ۱۵: ۲۶۲) یکی از پیامدهای این قرارداد، تخریب کشاورزی شمال ایران و زیان بازرگانان ایرانی بود، و هزاران نفر از دهقانان آذربایجانی و خراسانی برای کار به روسیه مهاجرت کردند. در نتیجه این قرارداد، در سال اول بیش از ۳۴ میلیون قران کالای روسی معاف از مالیات وارد ایران شد و این رقم تا سال ۱۹۱۳م/ ۱۲۹۲ش به ۴۰ میلیون قران رسید (صفی‌نیا، ۱۳۰۸: ۱۷۷-۱۷۵؛ رشیدی، ۱۳۸۶: ۵۷).

ج: تولید برای صادرات به بازارهای روسیه باعث توسعه کشت و تخصصی شدن بعضی محصولات کشاورزی مانند برنج در گیلان، پنبه در مازندران و خشکبار در آذربایجان شد. از آنجایی که تولید تنها برای عرضه به بازارهای روسیه صورت می‌گرفت و این کشور یگانه خریدار انحصاری محصولات کشاورزی ایران بود، سیاست‌های اقتصادی و بازرگانی این کشور تأثیر زیادی در وضعیت کشاورزان و تجار این منطقه داشت. به‌گونه‌ای که در این هنگام دهقان ایرانی به فروشنده‌ای پای بسته تبدیل شده بود که نمی‌توانست راه به بازار دیگری ببرد (نوشیروانی، ۱۳۶۵: ۲۱۲). پنبه و برنج ایران پس از مصرف داخلی تنها به روسیه صادر می‌شد و این کشور تا سال‌ها تنها خریدار پنبه، خشکبار و شیلات ایران بود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۸۳-۳۷۹) ابریشم نیز که مهم‌ترین کالای صادراتی ایران بود، بیشتر از مسیر این کشور صادر می‌شد (سیف، ۱۳۷۳: ۱۳۱).

۲. بازارهای سلطه روسیه بر اقتصاد ایران پس از جنگ جهانی یکم

انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷/ ۱۲۹۶ نه تنها گشایشی در وضعیت اقتصادی ایران پدید نیاورد، بلکه صادرات ایران به روسیه یا ترانزیت از آنجا را با محدودیت‌های تازه‌ای روبرو ساخت. ایران نه تنها از لحاظ صدور محصولات کشاورزی نواحی شمالی، بلکه حتی از

لحاظ واردات کالاهای مصرفی مانند قند، شکر و پارچه همچنان وابسته به روسیه باقی ماند. زیرا وجود موانع طبیعی و ناامنی شدید ناشی از وجود ایلات در مسیر راه‌های جنوبی ایران از سمت خلیج فارس، تجارت در این منطقه را محدود و هزینه‌های آن را افزایش می‌داد و در عوض، باعث افزایش تجارت از مناطق شمالی ایران می‌شد. مثلاً با اینکه قند خریداری شده از بلژیک در سرحدات جنوبی ایران ارزان‌تر از قند وارداتی از روسیه بود، اما تقریباً معادل قیمت کالا در داخل می‌بایستی کرایه پرداخت می‌شد (طاهر احمدی، ۱۳۸۴: ۱۳۲-۱۳۱). گذشته از موانع داخلی، علت تداوم فشارهای بازرگانی شوروی در دهه ۱۳۰۰ را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱. دولتی شدن اقتصاد و تشکیل مؤسسات بازرگانی دولتی
۲. رقابت سیاسی و اقتصادی با سرمایه‌داری غرب و در پیش گرفتن سیاست بازارشکنی
۳. افزایش عوارض گمرکی و ایجاد موانع بازرگانی

۲-۱. دولتی شدن اقتصاد و تشکیل مؤسسات بازرگانی دولتی

چون پس از انقلاب روسیه، بازرگانی خارجی این کشور توسط شرکت‌های دولتی هدایت می‌شد، تغییر مداوم برنامه‌های بازرگانی این کشور، نوسانات شدیدی در صادرات محصولات کشاورزی ایران ایجاد می‌کرد. در مقابل کاهش شدید صادرات ایران به شوروی، واردات از شوروی بسیار افزایش یافت. به گونه‌ای که در سال ۱۳۰۰ در برابر ۱۷۹ میلیون ریال صادرات ایران، ۶۰۹ میلیون ریال کالا از شوروی به ایران وارد شد، که حدود ۳/۵ برابر صادرات ایران بود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۲۳۰). تجارت خارجی روسیه در مورد صادرات قند و شکر به ایران و واردات محصولات زراعی از ایران به روسیه، در انحصار دو شرکت روسی *ونشتورک* و *سائتر سایوز* بود این دو شرکت برای حمل قند و شکر به ایران ۵ برابر قیمت آن سود می‌بردند (روزنامه مرد آزاد، سال اول، ش. ۷۰: ۴). صادرات پشم و پوست و واردات قند و پارچه نیز در اختیار این دو شرکت بود و به دلیل افزایش حقوق گمرکی و بیمه، واردات آن برای بازرگان ایرانی هیچ صرفه‌ای نداشت. (مجله تجارت، ش. ۲: ۶، ۱۳). واردات تمام کالاهای سودآور مانند آهن، قند و شکر، کاغذ، در انحصار شرکت *شرق* بود. واردات نفت به طور کل در انحصار دولت روسیه بود و اجازه دخالت به بازرگانان ایرانی نمی‌دادند. در مقابل، تنها کالاهایی برای ایرانی‌ها باقی گذاشته بودند که فروش آن پنج سال طول می‌کشید (مجله تجارت، ش. ۱۲: ۲۹؛ آپتون، ۱۳۶۱: ۱۲۸-۱۲۷). بنابراین چون هیچ رقیبی در مقابل آنها نبود، پیوسته بر قیمت کالاهای خود می‌افزودند. برای نمونه بهای نفت از ۴ قران در سال ۱۳۰۱ به ۱۴ قران در سال ۱۳۰۲ افزایش دادند

(مجله تجارت، ش. ۱: ۵-۶). پس از آن نیز بهای نفت به صورت بی‌سابقه‌ای در ایالت آذربایجان بالا رفت.

در بعد صادرات نیز صدور پنبه از ایران به روسیه هم در انحصار شرکت‌های تجاری روسی قرار داشت. آنها از طریق شعباتی که در مناطق حاصلخیز ایران داشتند، با یک مظنه ارزان پنبه را از رعایا خرید می‌کردند و به دلیل اشکال تراشی‌هایی که در داخل این کشور به تجار ایران می‌شد، کسی نمی‌توانست کالای ایرانی را به روسیه حمل نماید. به این ترتیب، پنبه‌کاران ناچار بودند پنبه را با قیمتی ارزان به شرکت‌های تجاری بفروشند (طاهر احمدی، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۲). این شرکت‌ها از صادرات پنبه ایران هم دو برابر سود می‌بردند. آنها پنبه را از قرار پوطی (۱۷ کیلو) ۶ یا ۷ تومان در ایران خریداری کرده و در آنجا ۱۵ تومان می‌فروختند. حتی به‌رغم افزایش نسبی تقاضای جهانی در نیمه دهه ۱۳۰۰، بنا به دلایل متعدد ایران نمی‌توانست غیر از روسیه بازار جدیدی برای عرضه محصولات خود پیدا کند (League of Nations. 1927: 46). محدودیت‌های بازرگانی روسیه برای ورود کالاهای ایرانی به این کشور نهایت وخامت اقتصادی برای ایران داشت. تأثیر آن به‌ویژه بر مناطق شمالی کشور بسیار ویرانگر بود و باعث شد تا استان‌های شمالی ایران به سرعت تحت بندگی کامل اقتصادی شوروی درآیند (میلسپو، ۱۳۰۵: ۱۱؛ Burrell, vol. 7, p. 531).

۲-۲. رقابت با غرب و سیاست بازاری‌شکنی

روس‌ها با بهره‌گیری از قراردادهای بازرگانی، سیاست بازاری‌شکنی و بهره‌گیری از موقعیت ترانزیتی این کشور، توانستند عرضه برخی کالاهای اروپایی را در بازار ایران کاملاً از بین ببرند. دولت شوروی برای اجرای برنامه توسعه صنعتی خود و بالا بردن توان رقابت با صنایع اروپایی، از ترانزیت کالاهای اروپایی از طریق خاک خود جلوگیری می‌کرد. طبق ماده الحاقیه قانون ترانزیت روسیه در سال ۱۳۰۸ کالاهایی مانند پارچه‌های پشمی و ابریشمی، نخ، صابون، مصنوعات الکتریکی، عطریات، کالاهای فلزی مانند ظروف خانگی چدنی، آهنی و لعابی، مسی، برنجی و آهن سفید و ریل قطار، تیر برق و غیره از طریق شوروی ممنوع شد (مجله تجارت، ش. ۱۰: ۱۹-۱۸). در راستای این سیاست، در سال ۱۳۰۶ دولت شوروی تدریجاً رتبه اول واردات پارچه در گیلان را به دست آورد و با واردات چیت ارزان موفق شد کالاهای منچستر را از بازارها کم کند. آنها در خریدهای عمده تا ۹٪ تخفیف داده می‌شد و جنس را با وعده یک تا سه ماه می‌فروختند (مجله اطاق تجارت،

ش. ۳۵-۳۴، اسفند ۱۳۱۰: ۶۶). به همین ترتیب، تجارت چیت منچستر در تبریز کاملاً از بین رفت. واردات چیت از انگلیس در سال ۱۳۰۹ تنها ۳٪، و واردات شوروی ۳۵٪ کل واردات به تبریز بود. در سال ۱۳۱۰ روس‌ها واردکننده عمده کالاهای ذرعی نخی در اصفهان بودند. مؤسسات بازرگانی شوروی، اصفهان را مرکز توزیع جنس برای همه صفحات جنوبی ایران قرار دادند. در نتیجه واردات پارچه‌های انگلیسی به صفر رسید. زیرا بازرگانان انگلیسی نمی‌توانستند با روس‌ها از لحاظ قیمت، به‌ویژه قیمت چیت رقابت کنند. همچنین، به دلیل فقر نسبی مردم، طبقه متوسط ایرانی به جنس ارزان روسی بیشتر تمایل داشت (همان: ۶۷-۶۶). با این حال، شرکت‌های روسی پس از بیرون راندن رقیبان خارجی و قبضه بازار ایران، وضع را تغییر دادند. آنها کالاهای صادراتی ایران را به نصف قیمت می‌خریدند و در مقابل کالاهای ساخت این کشور و یا کالای ساخت اروپا را با بهای بیشتر از معمول وارد ایران می‌کردند. برای نمونه بهای کالاهایی مانند قند، کاغذ و آهن از ۵۰ تا ۱۵۰٪ بالاتر از قیمت معمول بود (مجله تجارت، ش. ۲۲: ۴۲).

۲-۳. افزایش عوارض گمرکی و ایجاد موانع بازرگانی در دهه ۱۳۰۰

اندکی پس از انقلاب، روس‌ها در سال ۱۲۹۷ با زیر پا گذاشتن قرارداد گمرکی ۱۲۸۰خ، ترانزیت همه نوع کالا از راه قفقاز، به‌جز محصول خود روسیه یا کالاهای وارداتی که خود روسیه آن را مصرف می‌کرد، ممنوع کردند (مجله فلاح و تجارت، ش. ۱۴ و ۱۵: ۲۶۱). آنها با ابزارهای سیاسی و اقتصادی که در اختیار داشتند صادرات محصولات کشاورزی و واردات کالاهای مصرفی را در انحصار خود قرار دادند و به بازرگانان ایرانی یا تجار سایر کشورهای دیگر اجازه نمی‌دادند تا کالاهای غیر روسی را از طریق این کشور مستقیماً به ایران وارد کنند. به این ترتیب، روس‌ها از طریق انحصار ترانزیت برخی کالاها از این کشور سود بسیاری می‌بردند. مثلاً قند بلژیکی که در بندر باتوم هر من ۵ قران و هزینه انتقال آن به ایران ۲ قران تمام می‌شد، روس‌ها آن را در ایران به ازای هر من ۱۰ قران یا بیشتر تحویل داده و بیش از ۳۰٪ برای ترانزیت آن سود می‌بردند (Fateh, 1926: p. 79).

روسیه ابتدا در سال ۱۳۰۰ بر روی ترانزیت کالاهای اروپایی از طریق این کشور تعرفه سنگینی برقرار کرد که خسارت شدیدی به بازرگانان ایرانی شد. بعد از آن به عنوان مساعده، به اجرای تعرفه گمرکی ۱۲۸۰ به شرط دریافت ۲٪ از بهای کالا به عنوان کارمزد، رضایت داد.

در سال ۱۳۰۳ دولت شوروی برای جبران کسری تجاری ۱۵/۵ میلیون روبلی با کشورهای شرقی، سیاست بازرگانی خود، مبنی بر تجارت با شرق را تغییر داد. در نتیجه تغییر این سیاست، بانک ایران و روس از خرید گیسروانکه Chervonentz واحد پول شوروی خودداری نمود. سال بعد دولت شوروی واردات کلیه کالاهای ایرانی به جز پنبه را تحریم کرد. این تحریم خسارت سنگینی به کلیه مردم مناطق شمالی ایران وارد کرد و اقتصاد ایران را تحت تأثیر قرار داد (رشیدی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). در نتیجه، در بیشتر مناطق بهای پنبه و خشکبار به شدت پایین آمد. مثلاً در شاهرود و سمنان قیمت پنبه از خرواری ۱۳۵ تومان به ۱۰۰ تا ۹۰ تومان کاهش یافت و قیمت خشکبار هم تنزل نموده و خریداری نداشت (میلسپو، ۱۳۰۳: ۱۵۲).

روسیه برای حفظ ارزش پول خود در سال ۱۳۰۴ ورود بیشتر کالاهای تجاری از ایران، چین و افغانستان به این کشور محدود یا ممنوع کرد. در بهمن ۱۳۰۴ سرحدات خود را بر روی کالاهای ایرانی به استثنای پنبه مسدود نموده و اجناسی را که بازرگانان ایرانی به شوروی برده بودند، توقیف کرد (طاهر احمدی، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۰). در نتیجه، برخی از شرکت‌های تجار ایرانی مانند شرکت معین‌التجار بوشهری ورشکست شدند.

۳. علل و پیامدهای فشار اقتصادی روسیه بر اقتصاد ایران: ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲

تلاش روسیه برای گرفتن امتیازات اقتصادی مانند شیلات شمال و مشارکت در طرح‌های عمرانی مانند راه آهن سراسری از جمله عواملی بود که فشار اقتصادی روسیه در این دوره را تشدید کرد. این فشارها منجر به ورشکستگی کشاورزان و بازرگانان شد و واکنش‌های وسیعی در پی داشت. در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

۳-۱. اقدامات روس‌ها برای گرفتن امتیازات و پیامدهای آن

در سال ۱۳۰۶ پس از آنکه لایحه تأسیس شرکت شیلات ایران و شوروی توسط مجلس ایران رد شد، روسیه بیش از ۲۰ نوع مالیات و عوارض گوناگون بر بازرگانان ایرانی وضع کرد. اجناس تجار ایرانی که به باکو حمل می‌شد، خود دولت قیمت فروش آن را تعیین می‌کرد و تاجر ناچار بودند آن را به قیمت تعیین‌شده بفروشند (منشورگرانی، ۱۳۲۶: ۴۹-۲۴۸). روس‌ها برای تحت فشار قرار دادن ایران برای امضاء قرارداد ماهیگیری دریای مازندران، از بحران ناشی از حمل و نقل عمومی در ایران که در نتیجه کمبود غلات و اختصاص اکثر وسایل حمل و نقل برای انتقال گندم به وجود آمده بود، سوء استفاده

کرده و در نتیجه از ورود کالاهای ایرانی به روسیه به‌جز پنبه خودداری کردند. (Lingeman, 1925: 10). قرارداد بازرگانی سال ۱۳۰۶ ایران و روس، آن‌گونه که انتظار می‌رفت مشکلات بازرگانی ایران را حل نکرد. سازمان‌های بازرگانی روسیه طبق شرایط قرارداد می‌توانستند در عوض فروش محصولات بازرگانان ایرانی، آن‌ها را وادار به خرید کالاهایی نمایند که معمولاً در ایران به‌آسانی بازار فروش نداشت و اغلب به بهای بیشتری از کالاهای مشابه که توسط روس‌ها فروخته می‌شد، به فروش می‌رفت (Lingeman, 1930:13 ; Simmonds, 1935: 3). این در حالی بود که سازمان‌های بازرگانی روسیه سهم قابل توجهی از شکر و کالاهای اساسی که بلافاصله در ایران فروش می‌رفت، برای خود محفوظ می‌داشتند. علاوه بر این سازمان‌های بازرگانی روسیه برای از بین بردن بازار رقابت و حذف بازرگانان ایرانی اقدام به بازارشکنی می‌کردند (Lingeman, 1928-29 p.).

از آنجایی که دولت شوروی نسبت به تعهدات خود در برابر سهمیه‌های تعیین‌شده در قرارداد ۱۳۰۶ برای صادرات کالاهای ایران اهمیتی قائل نمی‌شد، تراز بازرگانی ایران با روسیه منفی شد (رشیدی، ۱۳۸۶: ۱۱۲-۱۱۰؛ طاهر احمدی، ۱۰۹-۱۰۸). در طی دو سال پس از اجرای این قرارداد، ایران در بازرگانی با شوروی حدود ۲۰۶/۴۷ میلیون ریال کسری تجاری داشت. در عوض، محصولات کشاورزی ایران مانند برنج و خشکبار روی دست تولیدکنندگان باقی ماند و فاسد شد (طاهر احمدی، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

شوروی بار دیگر در ۲۰ اسفند ۱۳۱۱، مرزهای خود را بر روی تمام صادرات و واردات ایران بست. هدف آنها از این اقدامات، تحت فشار قرار دادن ایران بود تا حداقل بخشی از تجهیزات و نیازمندی‌های راه آهن سراسری را از این کشور خریداری کند. به خاطر کارشکنی‌ها و فشار روسیه، مقدار زیادی از برنج ایران در سال ۱۳۱۱ صادر نشد. در نتیجه، ایران ناچار شد تا قراردادی با این کشور امضاء کند که به موجب آن خرید تجهیزات ۶۰۰ کیلومتر از راه آهن ایران از شوروی صورت می‌گرفت. کاملاً آشکار بود که شوروی‌ها خودشان قادر به تأمین مصالح مورد نیاز راه آهن ایران نبودند اما آن‌ها به هیچ کشور دیگر اجازه نمی‌دادند که مواد مورد نیاز ریل بندر شاه (بندر ترکمن) حمل کند. بنابراین، روس‌ها نرخ ترانزیت کالا از طریق باتوم را به ۲۸ دلار برای هر تن افزایش دادند. با این حال، با توجه به دستور رضاشاه برای توسعه شتابان راه آهن شمال کشور، ایران چاره‌ای جز پذیرش خواسته‌های آن‌ها را نداشت (Burrell, vol. 9, pp. 383, 385, 1939). زیرا روس‌ها تهدید کرده بودند که اگر سفارش تهیه لوازم راه آهن ایران به هر

کشور دیگر غیر از شوروی واگذار شود، تمام ملزومات آن را توقیف خواهند کرد (Burrell, vol. 9, p. 517).

اختلافات پیوسته ایران و شوروی بر سر مسائل بازرگانی و کاهش تقاضای جهانی برای خرید محصولات خام کشاورزی بعد از بحران اقتصادی ۱۹۲۹، باعث شد تا بازرگانی خارجی ایران در سال ۱۳۱۲ وضعیت تیره و ناامید کننده‌ای پیدا کند. در نواحی شمالی ایران در بیشتر ایام سال ۱۳۱۲ بازرگانی عملاً راکد بود. در نتیجه اختلافات بازرگانی ایران و روسیه، میزان واردات ایران از روسیه از ۴۱٪ به ۲۵٪ در سال ۱۳۱۲ کاهش یافت. صادرات به روسیه هم نصف شد به گونه‌ای که از ۳۷ درصد کل صادرات ایران به روسیه به ۱۹ درصد پایین آمد (Burrell, vol. 9, pp. 515-516). همچنین در سال ۱۳۱۲ بهای پنبه ایالت خراسان از پوطی (۱۷ کیلو) ۴۵ ریال به ۲۷ ریال تنزل نموده و نصف شد. به طور کل در سال ۱۳۱۲ همه تجارت پنبه و کشاورزان در سرتاسر خراسان دچار خسارت شده و نزدیک ۲۰۰۰ نفر از تجار پنبه مشهد و ولایات یکی پس از دیگری دچار ورشکستگی و افلاس شدند. با اینکه بازار پنبه ایران در هامبورگ رواج و ترقی کامل داشت، اما تاجر خراسانی به واسطه نداشتن راه و عدم دسترسی به بازار اروپا از منافع معلوم، محروم بوده و از سر ناچاری برای هر عدل پنبه ۶-۵ تومان ضرر دیدند. حتی آنها پنبه را با قیمت نازل و حتی نسیه از تجار خراسانی خریده و اغلب در بازارهای اروپا به قیمت اعلا فروخته وجه آن را طلا و نقره می‌گرفتند. در مقابل ۱۰ تا ۲۰٪ آن را پول نقد داده و بقیه اجناس خود را به تجار تحمیل می‌کردند (اسناد کتابخانه ملی سند شماره ۱۶۹۵۱ / ۲۵۰).

۳-۲. واکنش‌های تجار و فعالان اقتصادی به فشار اقتصادی روسیه

توقف صادرات خشکبار و پشم در سال ۱۳۰۵ باعث خسارت به تجار در استان‌های شمالی و شکل‌گیری اتحادیه تجار شد. در نتیجه، تجار قزوین، رشت و مشهد و در تیرماه ۱۳۰۵ در نامه‌های جداگانه‌ای به مجلس شورای ملی از انحصار فروش کالاهای پنبه، پشم، خشکبار و برنج در بازارهای روسیه و پریشانی وضعیت خود شکایت کردند (طاهر احمدی، ۱۳۸۴: ۹۲). گروهی از بازرگانان گیلانی در دی‌ماه ۱۳۰۵ مجمعی به نام «جمعیت نهضت اقتصاد» تشکیل دادند. آنها نخستین بیانیه خود را در هفته‌نامه «معیشت ملی» به چاپ رسانده و خواستار برچیدن کلیه مؤسسات تجاری شوروی، از جمله اداره بیوپرس، شرکت حمل و نقل شوروی شدند (همان، ۸۸-۸۴).

اعتراضات جمعیت نهضت اقتصاد نسبت به سیاست تجاری شوروی در سایر مناطق شمالی ایران مانند خراسان، آذربایجان، تهران و قزوین نیز پیگیری شد و تشکلهایی با همین عنوان شکل گرفت. هیئت اقتصاد آذربایجان در تبریز، طی تلگرافی از تجار مراغه خواست تا روابط تجاری خود را با شوروی قطع نماید. تجار مراغه نیز در اسفند ۱۳۰۵ انبارهای خشکبار را مهر نموده و از صدور کالا به روسیه خودداری کردند. در بیانیه کوتاهی که در نشریه «فکر جوان» منتشر شد، جمعیت نهضت اقتصاد اعلام کرد که برای رفع بحران اقتصادی، خودشان را برای همه نوع فداکاری حاضر و آماده کرده‌اند (همان، ۹۳-۹۲). همچنین، این جمعیت در تلگرافهایی برای نخست‌وزیر، دفتر مخصوص شاه و مجلس شورای ملی، از دولت خواستند تا گمرکات شمال را تحت نظر گرفته و از واردات و صادرات جلوگیری نمایند (پیشین، ۱۰۱-۹۷).

در سال ۱۳۱۱ نیز در واکنش به فشارهای اقتصادی روسیه هیئت تجاری گیلان با صدور بیانیه‌ای تهدید نمود که اگر تحریم کالاهای روسی صورت نگیرد، مؤسسات تجاری روسیه در گیلان را خواهند بست (Burrell, vol. 9, p. 350). بیانیه‌های اعتراضی علیه روش‌های بازرگانی روسیه در ایران و جلوگیری از بازرگانی این کشور به سرعت در سراسر کشور گسترش یافت. اتاق‌های بازرگانی کشور تصویب‌نامه‌ای به دولت فرستادند و تأکید کردند که تا زمان برآورده نشدن خواسته‌هایشان، کالاهای بازرگانی شوروی را تحریم خواهند کرد. (Ibid, p. 350) به دنبال آن در تهران مجمعی به نام «جامعه تجار مرکز» تشکیل شد. این مجمع طی اعلامیه‌ای خواستار توقیف خرید و فروش با روس‌ها شد (مجله اطاق تجارت ش. ۵۷ اسفند ۱۳۱۱: ۹) در کنفرانس سراسری اطاق‌های تجارت ایران که در فروردین ۱۳۱۲ در تهران برپا شد، نمایندگان تجار بر روی چند محور اصلی توافق کردند:

۱. تجمیع سرمایه‌های فردی و تشکیل شرکت‌های سهامی.
۲. تمرکز دادن به تجارت و انحصار تجارت خارجی توسط دولت.
۳. توسعه راه‌های بازرگانی و یافتن بازارهای جدید برای صادرات
۴. صنعتی‌سازی جایگزین واردات (پیشین، ش. ۶۳، سال ۱۳۱۲: ۱۰ تا ۲۴).

در این اجلاس نمایندگان اطاق‌های بازرگانی خراسان برای پایان دادن به محاصره اقتصادی خراسان بر لزوم ایجاد خط آهن از مشهد به زاهدان، توسعه بندر چابهار و دستیابی به دریای آزاد تأکید داشتند. نمایندگان گیلان بر لزوم اتصال گیلان به آذربایجان از طریق خلخال و از آنجا به رواندوز تأکید داشتند. نمایندگان اطاق‌های

بازرگانی تبریز و اورمیه نیز بر لزوم گسترش راه ارتباطی رواندوز تأکید می‌کردند (همان، برگ ۱۱).

۴. اقدامات دولت در مقابل فشار اقتصادی روسیه

۴-۱. سیاست راه‌سازی به سمت جنوب و غرب

نخستین واکنش دولت به فشارهای اقتصادی روسیه در سال ۱۳۰۱-۱۳۰۰ توسعه راه‌ها به سمت جنوب و غرب کشور بود. راه بازرگانی بصره- بغداد کرمانشاه جایگزین راه انزلی شد و راه زاهدان، سیستان- مشهد، و راه بندرعباس- کرمان تقویت شد (Fateh, 1926: p. 78). علاوه بر این، دولت ایران برای رفع محدودیت‌های بازرگانی آذربایجان به توسعه راه تبریز- رواندوز - موصل پرداخت و اعلام کرد که برای حمایت از بازرگانان برای صادرات کالاهایشان به کشوری دیگر غیر از روسیه و برای دسترسی به راه زنجان - تهران، جاده ماشین‌رو فومن- خلخال را تأسیس می‌کند (Burrell, vol. 7, p. 465, 474). همچنین به واسطه ساختن راه‌های مازندران و خرم‌آباد مجاری جدیدی برای بازرگانی در نظر گرفته شد (میلسپو، ۱۳۰۵: ۱۴).

علی‌اکبر داور وزیر فواید عامه پس از مسافرت به ایالت آذربایجان در سال ۱۳۰۵ و آگاهی از وابستگی اقتصادی این منطقه به روسیه، طرحی برای تغییر کشت محصولات ایالات آذربایجان و کاشت محصولات مورد نیاز بازارهای اروپا ارائه داد. همچنین وی برای توسعه اقتصادی این ایالت گسترش شبکه راه آهن تبریز، کشتی‌رانی بر روی دریاچه ارومیه و اتصال راه آهن تبریز به رواندوز و موصل در نظر گرفت. به اعتقاد داور تغییر کشت و ایجاد راه آهن مورد نظر، آذربایجان را به یکی از مراکز پر رونق تجاری شرق تبدیل می‌کرد. زیرا کالاهای ایرانی از طریق دریای مدیترانه و به سهولت وارد بازارهای اروپایی می‌شد. آرزوی حکومت پهلوی این بود که ایران را از لزوم وجود رابطه اقتصادی با شوروی آزاد سازد. رضاشاه می‌خواست کشاورزی این منطقه را تغییر داده و آن را با نیازهای بازارهای اروپا تطبیق دهد. بنابراین برای رسیدن به این هدف، به راه تبریز- ترابوزان امید زیادی بسته بودند و برای بهبود این راه و اتومبیل رو ساختن آن فعالیت‌های بزرگی انجام شد (سلطانزاده، ۱۳۸۳: ۱۵۷-۱۵۶).

به هر حال، در این هنگام ایجاد راه‌های تبریز- رواندوز- موصل، و راه بندر شاهپور به بندر گز از طریق بروجرد، همدان و تهران، برای آزادسازی نواحی شمالی ایران از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و انحراف مسیر بازرگانی این منطقه به سمت جنوب و جنوب

غرب ایران صورت گرفت (سلطانزاده، ۱۳۸۳: ۹۷-۹۵). احتمالاً تعیین مسیر راه آهن سراسری شمال به جنوب ایران ادامه همین طرح بود.

با افزایش فوق‌العاده هزینه ترانزیت کالا از طریق شوروی در سال ۱۳۱۲، بار دیگر دولت ایران به امکان استفاده از راه تبریز- ترابوزان، و تبریز- رواندوز- موصل علاقمند شد (Burrell, vol.9, p. 516- 517). سفر شاه از تبریز به ترابوزان به اصلاح و بهبود راه تبریز- رواندوز کمک کرد و این خط به مهم‌ترین پروژه راه‌سازی کشور تبدیل شد. همچنین راه تازه‌ای در دست ساخت قرار گرفت که رشت را به تبریز وصل می‌کرد. هدف از ساخت این راه انتقال محصولات استان‌های ساحلی مازندران به کشورهای غیر روسیه بود. اما از آنجا که واردات محصولات شیلات این استان‌ها تنها در انحصار روسیه بود، امکان صدور این محصولات وجود نداشت (Burrell, vol. 10, p. 86).

به منظور جبران کمبود سوخت در استان‌های شمالی و آذربایجان، در تابستان سال ۱۳۱۲ مقدار قابل توجهی نفت سفید توسط شرکت نفت ایران و انگلیس از طریق موصل و رواندوز روانه آذربایجان شد. در نتیجه، واردات نفت از شوروی نسبت به سال گذشته کاهش یافت (مجله اطاق تجارت، ش. ۸۹: ۱۵). در سال ۱۳۱۲ به دنبال مسدود شدن راه- های بازرگانی روسیه بخشی از کالاهای بازرگانی آذربایجان مانند قالی از طریق رواندوز به بندر اسکندرون، و بخشی دیگر از طریق مرکز ایران به خرمشهر فرستاده شد (طاق تجارت، ش. ۷۴، آبان ۱۳۱۲: ۲۱-۲۲). به دلیل خودداری شرکت پرسخلوئیک از خرید پنبه خوی در سال ۱۳۱۲، شماری از بازرگانان پنبه خود را از راه جنوب و رواندوز به بازار هامبورگ فرستادند اما به دلیل کرایه زیاد و بعد مسافت این کار چندان مقرون به صرفه نبود (طاق تجارت، ش. ۹۴، شهریور ۱۳۱۳: ۱۰). به همین ترتیب چون مؤسسات حمل و نقل شوروی از قبول ترانزیت پنبه و پیله بازرگانان شمال ایران به اروپا خودداری کردند، آنها اجناس خود را به تهران بازگرداندند تا از طریق جنوب به اروپا حمل کنند (مجله تجارت، ش. ۲۷: ۵) تا این زمان برنج از هند و عراق وارد بنادر جنوب ایران می‌شد، اما در این سال تجار گیلان به دلیل گشایش راه‌ها و نیز صدمات کمرشکنی که از سوی روس‌ها به آنها رسیده بود، مشغول حمل برنج به ایالات جنوبی شدند (مجله تجارت، ش. ۲۳ و ۲۴، برگ ۱۸).

در نتیجه این بحران جدید، ایران بار دیگر دریافت که تا چه حد از لحاظ اقتصادی وابسته به شوروی است و تا چه میزان درگیری با آن کشور برایش گران تمام می‌شود. اما این محدودیت‌ها ایران را وادار کرد تا بازارهای جدیدی برای برخی از تولیدات خود

کشف نماید؛ راه‌های جایگزین برای برخی از صادرات و واردات خود ترتیب دهد و اقداماتی اساسی برای توسعه صنایع قند و نساجی به منظور کاهش وابستگی به شوروی به عمل آورد (Burrell, vol.9, p. 517). بدون شک، ایران به خاطر موقعیتی که پیش آمده بود، به مزایای ساخت راه آهن شمال - جنوب بیشتر پی برد. شاه از اینکه به عنوان زمیندار در منطقه گیلان و مازندران به لحاظ اقتصادی توسط دولت شوروی مهار شده بود، نگران بود و تلاش می‌کرد تا برای حل این مشکل راهی از طریق ترکیه، عراق، یا خلیج فارس پیدا کند. این عامل، همراه با تلاش برای کسب اعتبار، باعث شده بود تا شاه تلاش خود را بر روی تکمیل راه آهن سراسری ایران و آزادسازی اقتصاد شمال کشور متمرکز کند. از نظر او هزینه‌های بالای ساخت راه آهن سراسری و راه‌های ارتباطی در مقایسه با ایده آزادسازی کشور و املاک شخصی‌اش از زیر سلطه روس‌ها رقم بزرگی نبود (Burrell, vol. 10, p. 86).

۴-۲. اهمیت راه تبریز - رواندوز در اقتصاد ایران

راه حل دیگری که برای برون‌رفت از محاصره اقتصادی شوروی بیشتر بر روی آن تأکید می‌شد، گشایش راه تبریز - رواندوز به سمت مدیترانه بود. بیشتر فعالان اقتصادی و مسئولین امور اقتصادی کشور گشایش این راه را به صرفه‌تر از راه‌های جنوبی کشور می‌دانستند. فاصله تبریز تا بوشهر، معتبرترین و نزدیک‌ترین بندر جنوب ایران، نزدیک ۱۶۰۰ کیلومتر بود. در حالی که فاصله تبریز تا موصل از مسیر رواندوز نزدیک ۶۵۰ کیلومتر و از موصل تا اسکندرون یا بیروت نزدیک ۹۰۰ کیلومتر بود. با وضعیت نامناسب راه‌ها در آن هنگام زمان مسافرت بین تبریز - مهاباد - موصل با اتومبیل ۲۴ ساعت و با کامیون ۳ روز بود که در صورت درست شدن راه، زمان مسافرت با اتومبیل به ۱۷ ساعت کاهش می‌یافت. راه خلیج فارس با دور زدن قاره آفریقا یا عبور از کانال سوئز، بسیار دورتر از بازارهای آمریکا و اروپا می‌شد. راه تبریز - کرمانشاه - بصره نیز چنین وضعیتی داشت. درحالی‌که مسیر تبریز - رواندوز با مسافتی نزدیک به راه زمینی تبریز - بوشهر دسترسی کوتاه و آسان‌تری به بیشتر بازارهای مهم جهان فراهم می‌کرد.

یک بار در سال‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۵ این راه مورد توجه قرار گرفت. بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و فشارهای بازرگانی روسیه بار دیگر اهمیت راه رواندوز برای رفع محاصره اقتصادی ایالت‌های آذربایجان و گیلان از انحصار شوروی بالا برد. در نتیجه دولت و بازرگانان «فهمیدند که... راه رواندوز بی‌نهایت مهم است و می‌تواند تجارت آذربایجان را

از انحصار بیرون آورد». زیرا اگر این راه گشوده می‌شد، کالاهای ایران با عبور از راه شوسه جدید عراق می‌توانست با خط آهن موصل مستقیماً وارد اسکندرون در ساحل مدیترانه شده و با قیمت خرواری در حدود ۲۰ تومان از تبریز به کنار مدیترانه برسد (مجله تجارت، ش. ۲۰: ۳۳-۳۲؛ همان ش. ۲۷: ۶).

با اینکه راه تبریز- ترابوزان نزدیک‌ترین راه بازرگانی خارجی برای ایالات شمالی بود، اما بیش از همه، دولت ایران به فکر ایجاد راه‌های مواصلاتی به سمت خلیج فارس و غرب ایران به سمت سوریه افتاد. زیرا کشور ترکیه نیز در همین زمان محدودیت‌هایی برای بازرگانی ایران ایجاد کرده و راه بازرگانی تبریز- ارزروم از مدت‌ها پیش به بهانه‌های مختلف بر روی کاروان‌های ایرانی بسته شده بود. در اقدامی دیگر، از ۲۶۰۰ شتری که کالای ایران را از تبریز به ترابوزان حمل می‌کرد، ۲۲۰۰ مورد آن توسط ارتش ترکیه مصادره و به ارز روم فرستاده شد (Burrell, vol.7, p. 465). همچنین، این راه بیش از ۵ ماه در سال قابل تردد نبود و در دهه ۱۳۱۰ به دلیل گرانی سوخت، بازرگانان ناچار حمل و نقل با چهارپایان را بر کامیون ترجیح می‌دادند.

راه رواندوز- تبریز نه تنها در خصوص صادرات محصولات شمال غرب ایران، بلکه برای تأمین سوخت و فراورده‌های نفتی این ایالات اهمیت ویژه‌ای داشت. زیرا واردات نفت در انحصار شرکت‌های روسی بود و بهای آن را در سال ۱۳۰۲ به طور ناگهانی افزایش دادند. در سال ۱۳۰۹ که شوروی با افزایش قیمت فراورده‌های نفتی برای تأمین سوخت نواحی شمالی مشکلاتی ایجاد کرد، شرکت نفت ایران و انگلیس شعبه‌ای در اورمیه دایر و مقداری از محصولات نفت و بنزین خود را به وسیله شتر از راه رواندوز به اورمیه وارد کرد (مجله اطاق تجارت، ش. ۱۱: ۲۵) تأمین نفت ایالت آذربایجان توسط شرکت حمل و نقل حییم ناتائیل با خرید از نفت جنوب ایران از راه بصره- کرکوک- اربیل و خانه صورت می‌گرفت. مقدار سالانه آن (در سال ۱۳۱۲) حدود یک میلیون پوپ (۱۷ میلیون لیتر) بود که قسمتی از آن در اورمیه و مهاباد مصرف می‌شد. این شرکت با ۸ دستگاه کامیون عراقی کار سوخت رسانی به آذربایجان را انجام می‌داد. این شرکت علاوه بر نفت، قند، شکر و چای نیز از همین مسیر و از بصره وارد می‌کرد (۲۴۰۰۳۰۰۳۱، محل در آرشیو ۱۳/۱/۲۹۸۲۸، برگ. ۵) بنابراین تا هنگام راه اندازی پالایشگاه نفت کرمانشاه در سال ۱۳۱۴، انتقال نفت و مواد سوختی از طریق راه رواندوز برای تأمین نیاز ایالات شمالی بسیار ضروری بود.

۴-۳. اقدامات عملی برای گشایش راه تبریز- رواندوز

در آغاز سال ۱۳۰۵ دولت ایران تحقیقاتی درباره بازگشایی راه مه‌آباد- رواندوز، به سمت راه آهن کرکوک انجام داد. در یک اقدام مجلس ایران با پرداخت اعتباری به مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ تومان برای توسعه راه‌های تجاری شمال موافقت کرد از این میزان مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ تومان برای بهبود سریع راه موجود بین تبریز- رواندوز اختصاص داد (Burrell, vol.7, pp.587-588).

با توجه به بحرانی که در روابط اقتصادی ایران و شوروی در سال ۱۳۱۱ پدید آمد، باقر کاظمی سفیر ایران در بغداد به دستور مستقیم رضاشاه مأمور شد تا شخصاً از راه رواندوز بازدید، و مطالعات خود را به دربار گزارش دهد. (سند شماره ۲۴۰۰۳۰۳۱، محل در آرشیو ۱۳/۱/۲۹۸۲۸، برگ ۱) بنابراین، او شخصاً از راه رواندوز- موصل به بنادر سوریه و لبنان یعنی اسکندرون، تریپولی و بیروت سفر کرد. او در بازگشت از راه دیرالزور به موصل گزارش مفصلی ارائه کرد. پس از آن، در آبان ۱۳۱۲ هیئت وزرا مبلغ ۱۰/۰۰۰ ریال اعتبار برای انتقال آزمایشی کالا به وسیله برخی از تجار آگاه، تصویب کرد تا در صورت لزوم دشواری‌های راه برطرف گردد. برای این منظور محسن خان وکیلی از سوی اداره کل تجارت انتخاب، و این کار برعهده ایشان گذاشته شد. او در مسافرت خود با دقت بسیار گزارشی از نواقص و مشکلات این راه و مزایای آن تهیه کرد. (سند پیشین) راه‌های اصلی اتصال تبریز به خانه (پیرانشهر) در مرز ایران و عراق که می‌بایست مورد توجه قرار می‌گرفتند، به شرح زیر بود:

۱. تبریز- جلفا - اورمیه- حیدرآباد- خانه (پیرانشهر)

۲. تبریز- صوفیان- شرفخانه- حیدرآباد- خانه

۳. تبریز- مراغه- مه‌آباد- حیدرآباد- خانه

در میان این سه راه، مسیر شماره ۱ که در ساخت آن شرایط فنی رعایت شده بود، برای مسافرت زمستان مناسب بود و مدت مسافرت آن با کامیون تا پیرانشهر در مرز عراق ۲ روز بود. اما این راه طولانی بود و چون در مسیر برگشت از پیرانشهر به تبریز بار وجود نداشت، کرایه کامیون بالا بود (سند ۲۴۰۰۳۰۳۱، محل در آرشیو ۱۳/۱/۲۹۸۲۸). مسیر شماره ۲ با اینکه کوتاه‌تر بود و ۱۳۴ کیلومتر آن از تبریز تا شرفخانه راه آهن بود اما ۱۲۵ کیلومتر آن از شرفخانه تا حیدرآباد باید با کشتی حمل می‌شد، چون دریاچه اورمیه به سرعت خشک می‌شد و در طی سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۲ در طی ۱۵ سال نزدیک ۳ متر از عمق آن کم شده بود، پل‌ها و اسکله‌های آن غیرقابل استفاده شده بود. بنابراین،

بارگیری و پیاده کردن بار در بنادر این دریاچه مشکل، و باعث اتلاف وقت می‌شد. گذشته از این، انتقال محصولات مناطق جنوبی آذربایجان و زنجان را تأمین نمی‌کرد (همان، برگ ۲).

بنابراین، راهی که بیشتر مورد توجه فوری قرار داشت، مسیر سوم یعنی راه تبریز- مراغه - مهاباد بود. زمان مسافرت از آن در فصل تابستان با اتومبیل سواری ۱۰ ساعت و با کامیون ۱۵ ساعت بود. در صورت تکمیل آن زمان مسافرت با اتومبیل سواری ۶ ساعت و با کامیون به ۱۰ ساعت می‌رسید. در کنار تکمیل این مسیر، به منظور کم کردن فاصله راه رشت- زنجان به سمت مرزهای غربی، ساخت راه میانه- مراغه به سمت پیرانشهر مورد توجه قرار گرفت. زیرا با ساخت این راه، مسیر رشت و زنجان به مقصد پیرانشهر نزدیک ۱۵۰ کیلومتر نزدیک‌تر می‌شد. این راه چون برای انتقال کالای ایالت زنجان و گیلان مهم بود، در بودجه سال ۱۳۱۳ مبلغی برای تکمیل آن اختصاص داده شد تا کامیون‌های بزرگ هم بتوانند به آسانی از آن گذر کنند. همچنین، برای اینکه مردم مجبور نشوند همه مال‌التجاره را لزوماً در تبریز متمرکز کنند ساخت بخش‌های فرعی این راه از جمله راه مهاباد- نقده مورد توجه قرار گرفت (سند ۲۴۰۰۳۰۰۳۱، برگ ۱۰).

با توجه به اهمیت این راه، در بهمن ۱۳۱۲ از دفتر رضاشاه به ریاست وزرا دستور داد شد تا برای دایر کردن آن اقدامات لازم را به عمل آورد (۳۱۰/۷۲۷۱۸ برگ ۱۷). همچنین، اداره اقتصادی وزارت خارجه که توجه ویژه‌ای برای گشایش این راه داشت، در نامه‌ای به نخست‌وزیر، ضمن یادآوری اهمیت این راه و هزینه‌های زیادی که برای دایر شدن آن به کار رفته بود، پیشنهاد کرد تا موانع گمرکی و ترانزیتی این برطرف شود. در نتیجه، به پیشنهاد او، در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۱۲ گروهی مرکب از رئیس کل اداره اقتصادی وزارت خارجه و نمایندگانی از وزارت مالیه، اداره کل گمرکات، تشکیلات کل نظمیه و اداره کل تجارت تشکیل شد تا مشکلات مربوط به ترانزیت کالا از این مسیر را برطرف کنند (سند ۳۱۰/۷۲۷۱۸ برگ ۳ و ۱۱).

این کمیسیون برای رفع موانع این راه تصمیم گرفت به شرط اقدام متقابل عراق، سپردن ودیعه نقدی برای کالاهای بازرگانی ایران را از ۵۰ به ۲۵٪ کاهش دهد. همچنین، وسایط نقلیه عراقی که به طور ترانزیت وارد ایران می‌شدند، از پرداخت یک دهم ودیعه نقدی و سپردن ضامن معتبر در مقابل ۱۰٪ را معاف نموده و تسهیلاتی برای آنها در نظر گرفت. با اینکه سرویس حمل و نقل عراق در اختیار شرکت حییم ناتانیل بسیار مجهزتر از سرویس حمل و نقل ایران بود و شرکت‌های ایرانی توان رقابت با آن

نداشتند، اما ایران ضرری که از راه ایجاد تسهیلات ترانزیت به عراق متحمل می‌شد، می‌توانست از طریق فرستادن کالا جبران کند. همچنین مشکلات مربوط به پلاک خودرو و جواز رانندگی برطرف، و پس از آن پلاک وسیله نقلیه و جواز رانندگی رانندگان ترازیتی طرفین در هر دو کشور معتبر بود (۳۱/۳۰/۲۴۰ برگ ۴ و ۵).

گذشته از توجه ویژه دولت، اهمیت این راه به اندازه‌ای بود که شماری از بازرگانان مراغه تصمیم گرفتند به اتفاق اهالی هشتروند، هزینه‌های ساختمان این راه را بر عهده بگیرند و از دولت تقاضا داشتند یک نفر مهندس در اختیار آنها گذاشته شود و ساختمان پل‌های لازمه را هم خود دولت بر عهده بگیرند (۱۸/۷۲۷۱۰/۳۱، برگ ۱۰).

۴-۴: مزایا و تسهیلات بنادر سوریه برای صادرات ایران

در این زمان حکومت جمهوری سوریه و لبنان برای بالا بردن ظرفیت استفاده از خط آهن خود که به صورت محدودی از آن بهره‌برداری می‌شد، به توسعه روابط بازرگانی در این مسیر مشتاق بود. بنابراین، برای جلب کالای تجاری ایران و احیای بنادر و خطوط راه آهن خود درصدد بود تا در بنادر اسکندرون و بیروت معامله بندر آزاد ایجاد نمایند (سند شماره ۳۰۳۱/۲۴۰، محل در آرشیو ۱۳/۱/۲۹۸۲۸، برگ ۱۱). در بندر اسکندرون یک بخش مهمی مخصوصاً برای پذیرفتن کالاهای بازرگانی ایرانی بنا کرده بودند. کالاهایی که از ایران وارد می‌شد، می‌توانست مستقیماً با قطار راه آهن تل ریوان در جلو انبار مخصوص از واگن پیاده شود. این انبار به مساحت ۷۲۰ متر مربع با اسکلت آهن و دیوارهای آجر و بتن ساخته شده و گنجایش ۵۰۰۰ تن بار را داشت. گذشته از این، محوطه‌های متعدد دیگر با انواع جرثقیل‌های متحرک بر روی ریل با توان ۳ تن که محصول حمل کالا از خشکی به دریا و از دریا به خشکی بود، قرار داشت. مجموع کلیه اراضی کنار دریا تا راه شوسه که در اختیار کالاهای ایران گذارده شده بود، بیش از ۴۰۰۰ متر مربع بود. در این گمرک کالاهای ایرانی تا سه هفته از پرداخت گمرک معاف بودند و پس از آن حقوق گمرکی مناسبی دریافت می‌شد. حقوق گمرکی در بیروت برای کالاهای ایرانی برای هر ۱۰۰ کیلو ۲۵ قروش سوری معادل ۵/۵ ریال ایران بود و این بابت حق بندر و پل و حمال نیز می‌شد. حق انبارداری برای هر عدل یا بسته که وزن آن بین ۵۰ تا ۱۰۰ کیلو بود ماهانه ۸ فرانک کاغذی بود و در سایر بنادر سوریه همین وضع بود (مجله اطاق تجارت، شماره ۶۳، خرداد ۱۳۱۲، برگ ۳۲).

گذشته از این، بندر اسکندرون از مزایایی برخوردار بود که بنادر ایرانی فاقد آن بودند. از جمله اینکه از اسکندرون همه روزه از کشتی‌های یکی از شرکت‌های بی‌شمار آمد و رفت می‌کردند و به تمام بندرهای جهان ارتباط داشت. طول راه از شمال ایران به این بندر نزدیک ۱۰ روز بود. دوم اینکه به تمام بندرهای جهان راه داشت و شمار زیادی از بانک‌های مهم در این بندر نمایندگی داشتند. در بندر بیروت نیز همین تسهیلات برای کالاهای ایرانی وجود داشت. در این زمان فرانسه بندر بیروت را چندین برابر توسعه داده و محوطه بزرگی برای کالاهای ترانزیتی ایران اختصاص داده بود. شرایط انبارداری و مالیات بندر بیروت درست مانند بندر اسکندرون بود (سند پیشین، برگ ۱۲).

۴-۵: نتیجه توجه به راه تبریز رواندوز: ایجاد شهر پیرانشهر در سال ۱۳۱۲

نظر به اهمیتی که راه رواندوز در مبادلات بازرگانی ایران پیدا کرد، وزارت خارجه در طی یادداشتی از وزارت داخله خواست تا برنامه شهرسازی اصولی در روستای «خانه» (پیرانشهر) در مرز ایران و عراق در پیش گرفته و اقدام عاجلی در خصوص تقسیمات شهری و نقشه شهری انجام دهد. گذشته از این، از وزارت پست و تلگراف خواسته شد تا برای تسهیل امور بازرگانی در «خانه»، دفاتر پست و تلگراف برپا شود (سند ۳۱۰/۷۲۷۱۸، برگ ۱۱). در نتیجه این اقدامات، **خانه** که روستای کوچکی در نزدیک لاهیجان در ولایت کردستان بود و بیش از چهار پنج خانوار نداشت، با پیگیری‌های اداره امور اقتصادی وزارت امور خارجه و در راستای گسترش راه بازرگانی تبریز-رواندوز توسعه یافت. در سال ۱۳۱۰ اداره‌های جدید گمرک و پست امنیه تأسیس شد. اداره گمرک آنجا که تا این سال تنها یک اتاق کوچک در داخل روستا بود، توسعه یافت و انبار بزرگ و محوطه-هایی برای آن ساخته شد. اداره امنیه گسترش یافت و ساختمان تلگراف‌خانه و تلفن نیز در سال ۱۳۱۳ تکمیل شد. ادارات دولتی دیگر مانند قرنطینه و مرکز معاینه بهداشتی مسافران و مهمانخانه‌هایی برای مسافران ساخته شد. بعداً با اسکان **ایل پیران** در آنجا، تبدیل به شهر شد و به **پیرانشهر** تغییر نام یافت (سند ۲۴۰۰/۳۰۰۲۱، برگ ۵).

نتیجه

وابستگی اقتصادی ایران به ویژه ایالات شمالی کشور به روسیه در نیمه سده نوزدهم آغاز شد. این امر معلول چند عامل مهم بود، از جمله: سیاست‌های حمایتی روسیه از بازرگانی این کشور، اعمال تعرفه‌های گمرکی، بهره‌گیری از قلمرو گسترده در خشکی، محدودیت فقدان راه در ایران، توسعه راه آهن و صنعتی شدن این **کشور**. در دهه‌های

آغازین سده بیستم با سیاست‌های بازرگانی خارجی روسیه و اعمال قراردادهای گمرکی این وابستگی تشدید شد. انقلاب کمونیستی شوروی نه تنها تغییری در سیاست‌های استعمارگرانه اقتصادی این کشور ایجاد نکرد، بلکه با ایجاد شرکت‌های بازرگانی دولتی و در پیش گرفتن برنامه‌های ۵ ساله صنعتی، بازرگانی و اقتصاد ایران دچار بحران و نوسانات شدیدی شد. این فشارهای اقتصادی در سال‌های ۱۳۰۰، ۱۳۰۵، ۱۳۱۲، ۱۳۱۷ منجر به بحران‌های شدید در روابط میان دو کشور شد. تأکید بر رفع محاصره اقتصادی نواحی شمالی ایران از طریق راه‌سازی رو به جنوب و غرب کشور، و ایجاد انحصار بازرگانی خارجی، پیش از آنکه توسط دولت مطرح شود، خواسته اکثریت بازرگانان و آگاهان امور اقتصادی بود.

سرانجام، فشار اقتصادی روسیه باعث شد تا ایران برای رفع محاصره اقتصادی ایالات شمال و شمال‌غرب کشور برنامه راه‌سازی به سمت جنوب و مرزهای غربی به سوی سوریه و دریای مدیترانه را در پیش گیرد. راه تبریز-رواندوز - اسکندریه یکی از راه‌های کلیدی در سمت شمال غرب ایران بود که می‌توانست ضمن رفع محاصره اقتصادی ایالات آذربایجان، گیلان، زنجان، قزوین و کردستان شمالی، به انتقال سوخت از جنوب ایران به این مناطق کمک کند. بنابراین، برخلاف دیدگاه رایج که سیاست راه‌سازی این دوره تنها به اهداف نظامی فرو کاسته شده، حتی منتقدان چپ آن زمان مانند سلطان زاده باور داشتند که سیاست راه‌سازی دولت به منظور آزادسازی اقتصادی نواحی شمال و غرب ایران از سلطه بازرگانی شوروی بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. عنوان مقاله‌ای است از پاتریک کلاوسون با همین عنوان:

Patrick Clawson. *Knitting Iran Together: The Land Transport Revolution, 1920-1940*, Iranian Studies, Vol. 26, No. 3/4 (Summer - Autumn, 1993), pp. 235-25.

منابع

- آپتون، ژوزف، نگارشی بر تاریخ ایران نوین، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۱.
الهی، همایون، اهمیت/استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
رشیدی، علی، تحولات صدساله اقتصاد ایران در سایه روابط بین‌المللی، تهران، روزنه کار، ۱۳۸۶.
روزنامه حبل‌المتین، ش ۳۶، ۱۸ مه ۱۹۰۶ م.
روزنامه مرد آزاد، سال اول، شماره ۷۰، ۱۶ جوزا ۱۳۰۲.
سازمان اسناد ملی ایران، اسناد شماره ۲۵۰/۱۶۹۵۱؛ ۲۴۰/۳۰۰۳۱ - محل در آرشیو ۲۹۸۲۸ / ۱ / ۱۳؛ ۳۱۰/۷۲۷۱۸؛ ۳۹۳۸/۲۵/۹۹۹ و

سلطانزاده، آوتیس، *انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم/انگلستان*، ترجمه ف. کوشا، تهران، نشر مازیار، ۱۳۸۳.

صفی نیا، رضا، *استقلال گمرکی ایران*، تهران، ۱۳۰۸.

طاهر احمدی، محمود، (۱۳۸۴). *روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه*، تهران، انتشارات وزارت خارجه عیسوی، چارلز، *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۲.

کاتوزیان، همایون، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.

گلیدو نیوکامن، ا. اچ، (۱۳۷۶). *اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم*، ترجمه معصومه جمشیدی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

مجله اطاق تجارت، سال ۱۳۰۹، ش. ۱۱، ۱۳، ۱۹؛ سال ۱۳۱۰ ش. ۲۷، ۳۵-۳۴؛ سال ۱۳۱۱، ش. ۵۷؛ سال ۱۳۱۲، ش. ۶۳؛ سال ۱۳۱۳، ش. ۹۴.

مجله تجارت، سال ۱۳۰۲، ش. ۱، ۲؛ سال ۱۳۰۸، شماره‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲؛ سال ۱۳۰۹ شماره ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۲۳ و ۲۴؛ سال ۱۳۱۰ شماره ۲۷.

مجله فلاح و تجارت، شماره ۱۴ و ۱۵، سال ۱۲۹۷.

منشورگرگانی، م. ع، سیاست دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶، تهران، ۱۳۲۶.

میلسپو، آرتور، *نهمین راپورت رئیس کل مالیه ایران*، تهران، ۱۳۰۳.

میلسپو، آرتور، *شانزدهمین راپورت رئیس کل مالیه ایران*، تهران، ۱۳۰۵.

نوشیروانی، وحید، سرآغاز تجاری شدن محصولات کشاورزی ایران، در کتاب آگاه، مسائل ارضی و دهقانی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۵.

Burrell, R. M, *Iran political diaries*, vols. 2, 7, 9, 10, Archive editions, 1997.

Fateh, M, *The Economic Position of Persia*, London, 1926.

League of Nations, *Commission of enquiry into the production of opium in Persian government on the report*. Publication department of League of Nations, 1927.

Lingeman, E. R., *Economic Condition in Persia, Dated 1930*, London, 1930.

Simmonds, S., *Economic Condition of Iran*, London, 1935.



Reflection of the Iranian Governmental Model in "Imperial Law"(Qanoon-e- Shahanshahi) by Idris Bitlisi

Mohsen Morsalpour¹
(121-140)

Abstract

Idris Bitlisi was one of the Bureaucrats of the Aq Quyunlu's court who took refuge in the Ottoman Empire and in the court of Sultan Bayezid II after the Safavid rule came to power. He held important government official in the Ottoman Empire and left literary, historical, religious and even medical Books. One of the last ecclesiastical works was "Qanoon-e-Shahanshahi" in the ethics and customs of the Sultan, which he wrote for Sultan Selim. The "Qanoon-e-Shahanshahi" presented the requirements and functions of the Kingdom institution in Iran in the form of Gods gift and drew a favorable model of the Persian kings of justice and religion for the Ottoman sultan. The purpose of this article is to analyze the political thought of Idris Bitlisi and the influence of the tradition of writing Andarznameh with a focus on the Iranian Governmental model on the "Qanoon-e- Shahanshahi". Therefore, the present article is organized with an analytical approach and using the content analysis method based on these questions, from what ideas and sources Idris Bitlisi was influenced and how he proposed the model of Iranian Government in the "Qanoon-e-Shahanshahi". Findings show that Bitlisi has compiled the "Qanoon-e-Shahanshahi" in the context of the works of political ethics, but in terms of content and political thought by using the Andarznameh of predecessors such as the Siasatnameh and Nasihat-al-Muluk and the adaptation of thought Their political extension extended the tradition of writing Andarznameh on the axis of the Iranian Governmental model in the Ottoman Empire.

Keywords: Idris Bitlisi, Qanoon-e-Shahanshahi, Iranian Governmental model, Andarznameh, Ottomans.

Received: 15, May, 2021; Accepted: 16, March, 2022

doi
10.22059/jhss.2022.323859.473406
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: morsalpour@lihu.usb.ac.ir
Associate professor of History Department in University of Sistan and Baluchestan

بازتاب الگوی ملکداری ایرانی در «قانون شاهنشاهی» ادريس بدلیسی

محسن مرسلپور

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۲۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

علمی - پژوهشی

چکیده

ادريس بدلیسی از دیوانیان دربار آق قویونلو بود که پس از روی کار آمدن حکومت صفویان، به عثمانی و دربار سلطان بایزید دوم پناهنده شد. وی مناصب مهمی در عثمانی بر عهده گرفت و آثاری ادبی، تاریخی، دینی و حتی طبی از خود برجای گذاشت. یکی از آخرین آثار بدلیسی «قانون شاهنشاهی» در اخلاق و آداب سلطانی بود که آن را برای سلطان سلیم نگاشت. «قانون شاهنشاهی» بایستگی‌ها و کارکردهای نهاد شاهی در ایران را در قالب مواهب وهبی و مکتسب عرضه نموده و الگوی مطلوبی از پادشاهان دادگر و دین‌مدار ایرانی برای سلطان عثمانی ترسیم کرد. هدف مقاله حاضر بررسی تحلیلی اندیشه سیاسی ادريس بدلیسی و تأثیر سنت اندرزنامه‌نویسی با محوریت الگوی ملکداری ایرانی بر کتاب «قانون شاهنشاهی» می‌باشد. از این روی مقاله حاضر با رویکرد تحلیلی و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوا بر پایه این پرسش‌ها سامان یافته که ادريس بدلیسی از چه اندیشه و منابعی متأثر بوده و چگونه الگوی ملکداری ایرانی را در «قانون شاهنشاهی» مطرح نموده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بدلیسی «قانون شاهنشاهی» را به سیاق آثار اخلاق سیاسی تدوین نموده لکن از نظر محتوا و اندیشه سیاسی با بهره‌گیری از اندرزنامه‌های سلف چون سیاست‌نامه و نصیحت الملوک و اقتباس اندیشه سیاسی آنها، سنت اندرزنامه‌نویسی را بر محور الگوی ملکداری ایرانی در عثمانی امتداد بخشید.

واژه‌های کلیدی: ادريس بدلیسی، قانون شاهنشاهی، اندرزنامه‌نویسی، الگوی ملکداری ایرانی.

۱. مقدمه

عدم رواداری مذهبی در ابتدای حکومت صفوی سبب شد که بسیاری از اندیشمندان اهل سنت از ایران گریخته و به ماوراءالنهر، هند و آسیای صغیر پناهنده شوند. التجای خردورزان به قلمروهای مجاور، سبب گسترش فرهنگ ایرانی و نشر زبان فارسی شد. اندیشمندانی که در دربار عثمانی مورد پذیرش قرار گرفتند، با نشر آثار تاریخی و ادبی به زبان فارسی، موارث تاریخی، ادبی و اندیشگی ایرانی را در آسیای صغیر بسط دادند. یکی از موارث مهم ایرانی سنت اندرزنامه‌نویسی با محوریت الگوی ملکداری ایرانی بود که با نوشتن پاره‌ای اندرزنامه‌های فارسی در قلمرو حکومت عثمانی، امتداد یافت. «قانون شاهنشاهی» یکی از اندرزنامه‌هایی بود که آموزه‌های الگوی ملکداری ایرانی را به عثمانی

منتقل نمود. از این روی تحقیق حاضر با روش تحلیلی و با رویکرد تحلیل محتوا، بر پایه پرسش چگونگی اقتباس آموزه‌های الگوی ملکداری ایرانی توسط بدلیسی، به بررسی کتاب «قانون شاهنشاهی» پرداخته است. مفروض اصلی تحقیق حاضر مبتنی بر اقتباس الگوی ملکداری ایرانی توسط ادريس بدلیسی در «قانون شاهنشاهی» می‌باشد که آموزه‌های الگوی ملکداری ایرانی را با تأسی از خواجه نظام الملک و غزالی و در قالب کتابی در باب اخلاق سیاسی، به سیاق اخلاق جلالی تدوین نموده است. در مورد موضوع حاضر تاکنون تحقیقی انجام نشده است لکن پاره‌ای تحقیقات به بررسی زندگی و اندیشه‌های ادريس بدلیسی پرداخته‌اند. در میان آثار بدلیسی «هشت بهشت» مورد بررسی نویسندگان بوده و مختصری از سوانح احوال و افکار او نیز در این پژوهش‌ها بررسی شده. تورهان سردار کتابی در مورد زندگی و آثار بدلیسی (۲۰۰۸) نگاشته و در مقاله‌ای دیگر (۲۰۱۶) به بررسی تاریخ «هشت بهشت» همت گماشته است. دیمیترا دو (۲۰۱۱) نیز به تفصیل «هشت بهشت» را مورد بررسی قرار داد. در تحقیقات به زبان فارسی نیز مهری پاکزاد در چندین مقاله (۱۳۸۹)، (۱۳۹۸)، (۱۳۹۰) و (۱۳۹۲) مطالبی مشابه در مورد شرح زندگی و معرفی آثار بدلیسی بخصوص «هشت بهشت» به روش توصیفی بدست داد. حسین زاده (۱۳۹۵) نیز مقاله‌ای کتاب «هشت بهشت» بدلیسی را بررسی نموده است. قزوینی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای به بررسی اندیشه سیاسی بر محور گفتمان مشروعیت در کتاب «هشت بهشت» بدلیسی پرداخته که با توجه به عدم مراجعه به سایر تحقیقات و حتی آثار دیگر بدلیسی چون «قانون شاهنشاهی» نتوانسته اندیشه سیاسی او را بدرستی ترسیم نماید. سیفی (۱۳۹۷) نیز ضمن نشر نامه مشهور و تاریخی ادريس بدلیسی به سلطان بایزید دوم، برخی توصیفات در مورد زندگی او را تشریح نمود. از این رو که «قانون شاهنشاهی» در بررسی سوانح افکار بدلیسی عموماً مغفول مانده یا مورد کم توجهی قرار گرفته، تحقیق حاضر هم خود را مصروف بررسی اندیشه سیاسی ادريس بدلیسی و امتداد سنت اندرزنامه‌نویسی و انتقال مفاهیم و آموزه‌های الگوی ملکداری ایرانی به عثمانی با تأکید بر کتاب «قانون شاهنشاهی» نموده است.

۲. ادريس بدلیسی و تدوین «قانون شاهنشاهی»

حسام الدین ادريس بدلیسی^۱ (۱) از دیوانیان ایرانی بود که در تحولات سیاسی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری نقش مؤثری ایفا نموده و در زمینه علوم دینی، طب، تاریخ و ادب آثاری از خود برجای گذاشت. در شرفنامه از وی با عنوان «مجمع الفضایل و الکمالات و مصنف الرسائل فی العبادات کاردان ممالک ملکوت کاشف اسرار جبروت» (شرف خان بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۵۵/۲) یاد شده است. نخستین ظهور بدلیسی در تاریخ در قامت یک دیوانسالار و در دوره حکومت آق قویونلو بود. وی به همراه پدرش به خدمت جهانشاه آق قویونلو درآمده و سپس به واسطه جانب‌داری استاد خود، قاضی ساوجی، به دربار اوزون حسن راه یافت و در زمره دیوانیان دربار او قرار گرفت. در دوره حکومت سلطان یعقوب فرزند اوزون حسن و صدارت قاضی ساوجی، ادريس بدلیسی منشی خاص سلطان و عهده‌دار مهر و نشان سلطنتی شد (بایراقدار، ۲۰۰۹: ۷۵). نخستین ارتباط وی با سلاطین عثمانی در این دوره و بر پایه مکاتبات میان یعقوب آق قویونلو و بایزید سلطان عثمانی پدید آمد. بدلیسی تهنیت‌نامه‌ای برای بایزید دوم نوشت که مورد تحسین سلطان عثمانی قرار گرفت (هامرپورگشتال، ۱۳۸۷: ۹۰/۲: ۳۵، Dimitriadu, 2001). پس از مرگ سلطان یعقوب، بدلیسی به خدمت سلطان رستم و الوند میرزا در آمد و در این برهه به بالاترین درجات دیوانی و سیاست‌گذاری حکومت آق قویونلو رسید (Dimitriadu, 2001: 35). قدرت‌گیری شاه اسماعیل صفوی زندگی سیاسی بدلیسی را دگرگون نمود. سطوت صفویان نسبت به اهل سنت، سبب پناهندگی بسیاری از علما و ادبای سنی به گورکانیان، ازبکان و عثمانیان شد. ادريس بدلیسی نیز در زمره بزرگان اهل سنت بود که به عثمانی و دربار سلطان بایزید دوم پناهنده شد. بایزید، بدلیسی را به خدمت پذیرفت و مناصب و مأموریت‌هایی به وی واگذار نمود. بدلیسی در دوره سلطان سلیم نیز جایگاه برجسته‌ای در دربار عثمانی یافت و در جنگ چالدران نیز در رکاب وی بود. ادريس بدلیسی در این برهه مأموریت‌های سیاسی مهمی در مناطق کردنشین بر عهده گرفت (محمدسعدالدین، ۱۲۸۰ق: ۳۰۴-۳۲۲) که مورد توجه سلطان قرار گرفت. وی با اختیاری که از سلطان سلیم داشت، حکام کردی که پیشتر شاه اسماعیل برکنار کرده بود، را به مناصبشان بازگرداند (مک‌داول، ۱۳۸۳: ۷۸) و سبب رویگردانی بیش از بیست تن از امرای کرد از شاه اسماعیل و پیوستن آنها به سلطان سلیم شد.

۱. (۱۳۸۹) برای دیدن شرح حال و آثار ادريس بدلیسی نک: حسین زاده (۱۳۹۵) و پاکزادی.

(پارسادوست، ۱۳۷۷: ۱۵۲). وی شخصاً مذاکرات با امرای مکری، برادوست، بابان و سوران را برای جلب پشتیبان جنگی این امیران از عملیات جنگی عثمانی‌ها در منطقه ارومیه انجام داد (لازاریف و دیگران، ۱۳۸۶: ۷۳).

بدلیسی که مأموریت‌های سیاسی مهم را بر عهده داشت، آثار تألیفی متعددی نیز از خود برجای گذاشت. کتاب‌ها و رسایل بجا مانده و برخی آثار ناپدید شده بدلیسی (نک: پاکزاد، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۳) نشان دهنده جامعیت وی در علوم مختلف بود. معروفترین اثر بازمانده او تاریخ موسوم به «هشت بهشت» است. سلطان بایزید دوم که التفاطی به زبان فارسی داشت و علاوه بر سرودن شعر فارسی، با جامی شاعر ایرانی نیز مکاتبه می‌کرد (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۶۳)، به بدلیسی مأموریت داد تا کتابی در تاریخ عثمانی بنویسد. بدلیسی در پاسخ به درخواست سلطان بایزید، «هشت بهشت» را به زبان فارسی و با نثری متکلف و به اسلوب جهانگشای جوینی، تاریخ وصاف و ظفرنامه تحریر نمود. تاریخ «هشت بهشت» در مورد تاریخ هشت تن از سلاطین عثمانی بود که فرزند بدلیسی، ابوالفضل محمد بن ادریس الدفتری آن را تا حکومت سلطان سلیم تکمیل و به او اهدا نمود (حاجی خلیفه، بی تا: ۲۸۳/۱). اوزون چارشلی می‌نویسد که اگرچه این کتاب نثر مصنوع دارد لکن از نظر محتوا بسیار ارزنده است (اوزون چارشلی، ۱۳۶۹: ۶۴۰/۲). قزوینی که معتقد است «هشت بهشت» در قالب گفتمان مشروعیت بخشی به سلاطین عثمانی تدوین شده، می‌نویسد که شاید بتوان اینگونه گفت که بدلیسی با توجه به مسایل عثمانی در آن روزگار، در طرح مشروعیت سازی خود به نوستالژی صدر اسلام و دوران پیامبر (ص) توجه دارد (قزوینی حایری، ۱۳۸۹: ۱۱۷). اگرچه «هشت بهشت» از طرح‌واره فلسفه تاریخ نظری اسلامی خالی نیست و با ذکر عناوینی چون «سلطان دین محمدی» و «پادشاه ملت محمدی» (بدلیسی، نسخه خطی: برگ ۳) بر جنبه مشروعیت مذهبی حکومت عثمانی تأکید کرده، لکن پیوند دادن آن با نوستالژی دوره پیامبر (ص) صحیح بنظر نمی‌رسد.

به‌رغم اشتهار «هشت بهشت»، کتاب «قانون شاهنشاهی» را می‌توان مبرزترین اثر ادریس بدلیسی بشمار دانست. از این نظر بایسته می‌نماید که این کتاب مبرزتر قلمداد شود که موارث و آموزه‌های الگوی ملکداری ایرانی را به عثمانی منتقل نموده است. با توجه به تاریخ تدوین کتاب که به نقل مؤلف در سال ۹۲۵ق (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۱۰۴) بوده و

مرگ بدلیسی در سال ۹۲۶ق (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۷۶) آن را بایستی از آخرین آثار بدلیسی به شمار دانست. بنابراین می‌توان «قانون شاهنشاهی» را چکیده اندیشه سیاسی ادريس بدلیسی و با پشتوانه نظری منابع اندیشگی الگوی ملکداری ایرانی و عملی تجارب سوانح احوال مکتسب از فعالیت‌های سیاسی در دوره آق قویونلو و عثمانی بشمار آورد. آبشخورهای نظری دیدگاه‌های بدلیسی در تدوین «قانون شاهنشاهی» را می‌توان شریعت‌نامه‌ها، کتب اخلاق سیاسی و اندرزنامه‌ها دانست. وی هدف خود از نوشتن کتاب «قانون شاهنشاهی» را ادای فریضه دینی و عمل به تکلیف شرعی (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۱۷) دانسته است. اسلوب نگارش کتاب مأخوذ از کتب اخلاق سیاسی بود که سیاست را ذیل حکمت عملی می‌گنجاندند و همانگونه که اشاره شد «اخلاق جلالی» از منابع وی بشمار بود. بخش دیگر و مهم‌تر اندیشه سیاسی بدلیسی متأثر از سنت اندرزنامه‌نویسی ایرانی بود که بر پایه الگوی ملکداری ایرانی و بر محور دادگری تدوین می‌شد. در واقع می‌توان مدعی شد که اگرچه ادريس بدلیسی در قامت یک عالم دینی به تحریر «قانون شاهنشاهی» مبادرت نموده و آن را به سیاق کتب اخلاق و شریعت‌نامه‌ها تدوین کرده و از مستدلّات و اقتباسات شعری و آیات و احادیث آکند، به سبب خاستگاه دیوانی، در اندیشه سیاسی، تا حد بسیار زیادی متأثر از الگوی ملکداری و سنت اندرزنامه نویسی ایرانی بود. اگرچه ادعای حسین زاده در اینکه «قانون شاهنشاهی» به تعبیری اخلاق سیاسی در آیین ملکداری و راه و رسم شهریاری است که آن را به پیروی از سیاست-نامه‌ها پدید آورده (سیدحسین زاده، ۱۳۹۵: ۱۷۵) دقیق نیست لکن وجه بارز اندیشه سیاسی بدلیسی را بیان می‌کند. ساریانیس که رساله بدلیسی را شرح کاملی از سنت سیاسی و اخلاقی ایران شمرده، معتقد است که بدلیسی از دو دسته منابع بهره برده: یک دسته آثاری بودند در باب حکمت و اخلاق سیاسی چون اخلاق جلالی دوانی و در دسته دیگر اندرزنامه‌هایی چون سیاست‌نامه خواجه نظام الملک قرار داشتند (Sariyannis, 2019: 72). بنظر می‌رسد که بدلیسی بخوبی توانسته آثار اخلاقی و اندرزنامه‌ای را با یکدیگر تلفیق نموده و در بخش‌هایی از «قانون شاهنشاهی» که سلطان را به تهذیب نفس می‌خواند، از اخلاق جلالی و احتمالاً اخلاق ناصری بهره فزونتری برده و در سایر قسمت‌ها در باب حکومت و سلطنت، ضمن بهره‌گیری از پاره‌ای شریعت‌نامه‌ها و کتب اخلاق، بیشتر از اندرزنامه‌هایی ایرانی و بخصوص سیاست‌نامه خواجه نظام الملک و نصحیت الملوک غزالی اقتباس نموده که مورد مراجعه بی‌واسطه او قرار داشته‌اند و پاره‌ای عبارات و روایات را بلاواسطه از آنها وام گرفته است. علاوه بر خاستگاه اولیه

بدلیسی در ایران که سبب آشنایی وی با اندرزنامه‌ها بود، اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک و غزالی در آسیای صغیر شناخته شده و اثرگذار بودند (Sariyannis, 2019: 45-46). نظام الملک، غزالی و سایر اندرزنامه‌نویسان ایران دوره اسلامی نیز وامدار اندیشه سیاسی ایران باستان بودند. سیاست نامه‌های دوره اسلامی را بایستی امتداد سنت اندرزنامه نویسی دوران ساسانیان دانست (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۳۵). بنابراین می‌توان مدعی شد که آنچه ادريس بدلیسی با نوشتن کتاب «قانون شاهنشاهی» در قالب اخلاق حکمرانی به سلطان سلیم ارائه نمود، آموزه‌های الگوی ملکداری ایرانی است که پیشینه‌ی آن به دوره ایران باستان می‌رسید.

برخلاف سایر اندرزنامه‌های فارسی، «قانون شاهنشاهی» نثر مصنوع و متکلف دارد که منبعث از خاستگاه دیوانی نویسنده است. بدلیسی در تصنع و تکلف راه افراط پیموده و معانی کتاب را دیرپاب نموده و در این اثر حتی گوی سبقت را از تاریخ متکلف «هشت بهشت» نیز ربوده است. در پاره‌ای موارد چنین استنباط می‌شود که برای نویسنده لفظ بر معنی برتری داشته و واژه‌گزینی و تلفیق آنها اولویت نویسنده می‌باشد. مصحح کتاب اعتقاد دارد که استواری نثر و انتخاب کلمات و تأثیر آهنگین بودن حروف سبب شده که موجب خستگی و ملال خواننده نشود (مسعودی آرانی، ۱۳۸۷: پانزده).

۳. مؤلفه‌های الگوی ملکداری ایرانی در «قانون شاهنشاهی»

۳.۱. گزینش الهی

ادريس بدلیسی در «قانون شاهنشاهی» به تأسی از منابع اندیشگی ایرانی نظریه گزینش الهی فرمانروا را مطرح نمود است. در سپهر اندیشه سیاسی ایران، پادشاه گماشته یا کارگزار اهورامزدا در زمین بود. در روایتی از اوستا، اهورامزدا به زرتشت می‌گوید که جمشید را برگزیدم و از او خواستم «دین آگاه و دین بردار من [در جهان] باش» (اوستا، ۱۳۸۷: ۶۶۵/۲). بر نخستین سکه‌های شاهان ساسانی عبارت «فرمانروایی که نماینده از سوی خدا [اهورامزدا] است» نقش بسته است. عنوان رسمی اردشیر بابکان «پرستنده مزدا که چهر از ایزدان دارد» بود و در سکه‌ای که به مناسبت تاجگذاری وی ضرب شده بود، نیز عبارت مشابهی وجود داشت (لوکونین، ۱۳۵۰: ۶۷-۶۹ و پاورقی ص ۴۶). این آموزه در دوره اسلامی در قالب خلیفه جانشین خدا و «السلطان ظل الله فی الارض» تداوم یافت. برخلاف ادعای کرون مبنی بر اینکه مفهوم خلیفگی خدا از زمان ابوبکر پدید آمده (کرون،

۱۳۸۹: ۵۷)، معاویه نخستین کسی بود که به تقلید از شاهان ایران خود را جانشین خدا در زمین خواند (مسعودی، ۱۳۵۶: ۴۶/۲). خلفای بعدی نیز به تأسی از معاویه خود را خلیفه خدا خواندند و سلاطین نیز خود را «سایه خدا» یا «ظل الله» می‌دانستند. در منابع اندیشگی و تاریخی ایرانی و اسلامی نیز این آموزه امتداد یافت. سیاست‌نامه به صراحت به برگزیده شدن سلطان توسط ایزد تعالی (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۵) اشاره کرده و در نصیحت الملوک نیز از سلطان سلجوقی با عنوان «ظل الله» و «برگماشته خدای بر خلق» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۱۲) یاد شده است. تبلور آموزه گزینش الهی و «ظل الهی» را در پاره‌ای منابع تاریخی عربی و فارسی می‌توان یافت که صبح الاعشی (قلقشندی، بی‌تا، ۶۰/۶) و سیرت جلال‌الدین (نسوی، ۱۳۲۴: ۱۷۶) در زمره آنها قرار دارند. بدلیسی آموزه گزینش الهی سلطان را از اندرزنامه‌های ایرانی اقتباس نمود. از دیدگاه وی سلطان، خلیفه و جانشین خدا در زمین بود (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷-۸). وی این مدعا را با عناوینی چون «مظهر صفت قدرت آفریدگار» و «نایب حق» مؤکد ساخته و در صفحات متعدد این سوژه را با عناوین گوناگون طرح نموده است و در برخی مواضع از سلطان عثمانی به عنوان «ظل الله» (۵۸، ۶۹ و ۸۱) یاد کرده و از اصطلاحات «ظلیت یزدانی» (۳۶)، «سایه خدا» (۵۵)، «ظل سبحان» (۵۹)، «ظلیت رحمانی» (۶۱) و «سایه حق» (۸۶) نیز بهره برده است. بنابراین دعاوی بدلیسی در باب گزینش الهی فرمانروا و جانشینی خدا توسط وی بازگویی یک آموزه کهن در الگوی ملکداری ایرانی بود.

۲.۲. موقعیت سلطان نسبت به مردم

ادريس بدلیسی موقعیت سلطان نسبت به مردم را با اقتباس از الگوی ملکداری ایرانی ترسیم نموده است. انگاره موقعیت برتر و ورای طبقات بودن پادشاه، ریشه در آموزه‌های کهن هند و ایرانی داشت. در ایران باستان و در اندیشه شاهی، پادشاه در اعلا مراتب این‌جهانی و ورای سایر طبقات قرار داشت. شاه ایران به فضیلت گزینش الاهی وجودی ممتاز و یگانه بود. وی مقامی فوق طبیعی داشت و مرتبه‌ی او بالاتر از مراتب آدمیان بود (کندی ادی، ۱۳۸۱: ۵۱). بنابراین شاه به سبب مواهب الهی از سایر مردم برتر بود. اردشیر بابکان گفته بود: «منش شاهان جز منش رعیت است. در مزاج شاهی بزرگی و ایمنی و شادی و نیرومندی و برتری جویی و بی باکی و خودپسندی و خرده‌گیری از دیگران نهاده است» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۶۲). همچنین در اندیشه سیاسی ایرانی نسبت فرمانروا در برابر مردم به مثابه موقعیت سر به بدن ترسیم شده است. در نامه تنسر که در عهد ساسانیان تدوین یافته، بنقل از اردشیر بابکان موقعیت شاه به مردم نسبت سر

به بدن دانسته شده است (نامه تنسربه گنشسب، ۱۳۵۴: ۵۷). در میان منابع بعد از اسلام نیز ثعالبی در روایتی منسوب به منوچهر پیشدادی می‌نویسد «شاه برای مردم در حکم سر است برای تن بلکه روان برای پیکر است» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۰). بدلیسی نیز با وام‌گیری اندیشه سیاسی ایرانی، سلطان را ورای طبقات جامعه شمرده و مدعا دارد که «مرتبت خلافت و سلطانی و مسند ظلیت رحمانی افضل مراتب انسانی است و اعلا مناصب این جهانی» (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۶۱). از نظر بدلیسی برخی مواهب الهی بصورت غیرمکتسب در سلاطین وجود دارد و حتی مدعی است که سلاطین بر پایه همین مواهب غیرمکتسب در صورت و سیرت به سایر مردم برتری دارند (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۵۶). بدلیسی حتی در تشبیه موقعیت سلطان به مردم، به مثابه سر به بدن نیز طریق اندرزنامه‌های سلف را پیموده و می‌نویسد نسبت سلطان در برابر مردم همچون موقعیت سر بر بدن است (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۶).

۲. ۳. مواهب وهبی سلاطین

بدلیسی چارچوب «قانون شاهنشاهی» را بر پایه اخلاق سلطانی بنا نهاده که در این زمینه به اقتضای «اخلاق جلالی» رفته است. وی بایستگی‌های خلافت و سلطنت را با عنوان مواهب وهبی و مکتسب از یکدیگر تمییز داده و به تشریح آنها مبادرت نمود. طبقه‌بندی بدلیسی در واقع همان بایستگی‌ها یا الزامات و کارکردها یا خویشکاری‌های نهاد شاهی در ایران باستان بود که به انضمام پاره‌ای اندرزهای دینی و بایستگی‌های اخلاقی بیان شده است. بدلیسی از بایستگی‌ها با عنوان مواهب وهبی و غیر مکتسب نام برده و کارکردها یا خویشکاری‌ها را در قالب اخلاق مکتسب جای داد. اردشیر بابکان در سخنرانی تاجگذاری خود پاره‌ای کارکردهای نهاد شاهی را ترسیم نمود که در قانون شاهنشاهی نیز بازتاب یافته است. اردشیر گفت: «ما در راه گستردن داد و روان ساختن نیکی‌ها و استوار داشتن یادگارهای خوب و آباد کردن سرزمین‌ها و مهربانی کردن به بندگان و پیوسته داشتن نیکویی و بازگرداندن آن‌چه از آن در روزگاری جدا شده است، خواهیم کوشید» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۰۸).

بدلیسی پاره‌ای مواهب الهی را خاص سلاطین نموده که مهمترین آنها گوهر یا تبار بود. تبار یکی از مهمترین الزامات یا بایستگی‌های شاهی در ایران باستان بود و بدلیسی تحت تأثیر انگاره‌های ایرانی، جستار تبار را طرح نمود. در الگوی ملکداری ایرانی تبار یکی از مؤلفه‌های مهم مشروعیت‌بخش بود. تأثیر بایستگی تبار در اساطیر و تاریخ ایران

بازتاب یافته است. در منابع مختلف تاریخی، ادبی و اندرزنامه‌ها بر اهمیت نژادگی تأکید شده و پاره‌ای منابع چون تاریخ طبری (طبری، ۱۳۶۳: ۲۸۸/۱) و تاریخ جنگ‌های ایران و روم (پروکوپوس، ۱۳۴۷: ۲۸) آن را از الزامات شاهی در دوره ساسانی بشمار دانسته‌اند. به سبب مشروعیت بخشی تبار بود که خاندان‌های حاکم ایران در دوره بعد از اسلام نیز خود را به پادشاهان سلف منتسب می‌نمودند و حتی فرمانروایان ترک تباری چون غزنویان و سلجوقیان نیز خود را با خاندان پادشاهی ایران باستان پیوند می‌زدند. بدلیسی در بیان نعمت وهبی نژادگی تحت تأثیر الگوی ملکداری ایرانی قرار داشت. به سبب انگاره الزام تبار در حکومت‌یابی، بدلیسی، خاندان حکام عثمانی را بر پایه نعمت وهبی، به بزرگی نسب منتسب ساخته و با توجه به ارثی بودن سلطنت در عثمانی، توارث در کسب تخت و تاج پادشاهی را یک رجحان تلقی می‌نماید (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۳۰-۲۹). به‌رغم سایر اندرزنامه‌نویسان احتمالاً به سبب عداوت سلاطین عثمانی با ایرانیان و حکومت معاصر در ایران، از پیوند زدن خاندان حاکم عثمانی با شاهان ایران باستان امتناع نمود و از این روی تبار را از بایستگی به رجحان فروکاست. بدلیسی مواهب وهبی و عطایای غیرمکتسب دیگری نیز برای فرمانروایان ذکر نموده که به واسطه آنها از دیگران برتر بودند که عبارتند از: «شکل و شمایل مرغوب» و قوه حدس، تدبیر و کیاست (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۳۰). در منابع تاریخی و اندیشگی ایران، پادشاهان از سیمای تحسین برانگیزی برخوردار بودند و از نظر تدبیر و کیاست سرآمد بودند؛ چنانکه در مورد شاپور اول گفته می‌شد در کشور ایران سواری نیست به نیرو، برازندگی و سیمای او (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۳۹: ۴۶). بنظر می‌رسد که بدلیسی در این بخش با تلخیص و تغییرات اندک مطالب خواجه نظام الملک را اقتباس نموده است. خواجه نظام الملک نیز پادشاهان را دارای دیدار خوب، خوی نیکو، مردانگی، سواری و دانش (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۷) دانسته و آنها را در زمره وجوه ممیز پادشاهان با دیگران بشمار آورده است.

۲.۴. اخلاق مکتسب

بخش اعظم کتاب «قانون شاهنشاهی» به تبیین اخلاق مکتسب اختصاص یافته و چهار خصیصه عفت، شجاعت، حکمت و عدالت تشریح شده‌اند. مهمترین اندرزهای بدلیسی در باب اخلاق مکتسب را می‌توان در بخش‌های زیر دسته‌بندی نمود:

۲.۴.۱. سلوک با رعایا

ادريس بدلیسی اندرزهای بسیاری در باب سلوک سلطان با رعایا ارائه نموده که تحت تأثیر اقتباس از الگوی ملکداری ایرانی هستند. اندرزنامه‌نویسان پیش از بدلیسی بر عدم

ظلم به رعیت تأکید داشتند. تنسر از زبان اردشیر بیان کرد که بایستی از ظلم به مردم جلوگیری نمود و به بررسی احوال گماشتگان و مردم پرداخت و معتقد بود که «جهالت پادشاه از احوال مردم دری است از فساد» (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ۷۱) خواجه نظام الملک نیز از ملکشاه -سلطان سلجوقی- درخواست نمود که به بررسی احوال گماشتگان و مأموران حکومتی بپردازد و مانع تعرض ایشان به رعیت شود (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۸۵) و عنصرالمعالی به فرزندش سفارش نمود که «اگر پادشاه باشی چشم و دست از حرم مردمان دور دار» (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۶۷). یکی از راههای ممانعت از ظلم به مردم، امتناع از صدور احکام به گناه غضب و مستی بود که در اندرزنامه‌ها و تواریخ ایرانی مصادیق بسیاری در مورد آن ذکر شده است. برخی پادشاهان فردی را بر خود می-گماشتند تا از صدور احکام در زمان غضب و مستی ممانعت نماید. اردشیر بابکان مردی را بر خود گماشت تا در زمان غضب به او تذکار دهد و مانع صدور احکامی مغایر با دادگری شود. وی معتقد بود که پادشاه باید بر خود جاسوس بگمارد تا از زشتی‌های خوی خویش پیش از دیگران آگاه شود (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۸۲). بهرام گور نیز دستور داد فرمان‌هایی را که در زمان مستی صادر می‌کند، مجری نداشته و پس از یک یا دو روز مجدداً اظهار نمایند. نصر بن احمد -فرمانروای سامانی- نیز جهت ممانعت از اجرای فرامین در حال غضب، دستور داد فرمان‌های او را جهت ارایه مجدداً، سه روز نگه دارند (بیهقی؛ ۱۳۷۱: ۱۶۱-۱۶۰). خواجه نظام الملک نیز ضمن تذکار احتیاط در حکم دادن در حال مستی و غضب، اعتقاد داشت که سلطان باید شخصی را بر خود بگمارد تا اخلاق و رفتارش اصلاح شود (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۸۲-۱۰۴). بدلیسی نیز در مواضع متعدد «قانون شاهنشاهی» از هتک عرض و ناموس زبردستان انتقاد نموده و اندرزهایی مبنی بر سلوک نیک و عدم ظلم به رعیت ارائه داد (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۸۱-۳۶ - ۸۵). وی پس از ذکر حکایاتی در باب سلوک نیک با رعیت، سلطان را بر آن می‌دارد که دست تظاول و ظلم گماشتگان را از دامان رعایا کوتاه سازد. همچون سایر اندرزنامه‌نویسان، بدلیسی نیز جهت ممانعت از ستم بر مردم، بر امتناع از صدور حکم در زمان غضب تأکید نمود (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۰). این نکته را نیز بایستی مدنظر داشت که رخدادهای زمانه در مؤکد ساختن سلوک نیک با رعایا توسط ادریس بدلیسی تأثیر داشت.

بدلیسی ضمن تکرار نظر اردشیر بابکان در باب در خوف و رجا نگه داشتن زیردستان و محکومان، به تأسی از اندرزنامه‌های سلف به سلطان سلیم اندرز داد که در جانب احکام قهری، تأمل و تحمل را نیز لحاظ نموده و عفو و عقوبت، یا مواخذت و ملاطفت، هر دو را مدنظر قرار دهد (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۰-۶۹). نظام الملک پیشتر مؤکد ساخته بود که مجازات گناهان متناسب با خطا و مبتنی بر عفو و بخشش باشد و این که «دامن عفو بر گناه ایشان پوشاند و از سر آن درگذرد» (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۶). در قابوسنامه (عنصرالمعالی، ۱۳۱۲: ۱۶۷) و اخلاق ناصری (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۳۰۸) نیز بر احسان با رعایا و عفو آنها تأکید شده و بنظر می‌رسد که بدلیسی تحت تأثیر آنها قرار داشته است.

بدلیسی ضمن تذکار در باب سلوک نیک با مردم، تفکر کهن طبقاتی ایرانی را فرو نگذاشته. وی به سلطان اندرز داد که «اهل خاندان قدیم و اصحاب انساب و مردم سال دیده» را محترم داشته و «هرگز کار بزرگان را به فرومایگان نفرماید و سفله و لثیم را پایه تمکین و اعلای شأن و ترفیع مکان ننماید» و جهت مؤکد ساختن این دیدگاه شعری از خسرو انوشیروان ذکر نموده است (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۳). به نظر می‌رسد که این بخش برگرفته از دیدگاه‌های خواجه نظام الملک باشد که به سلطان سلجوقی تذکار می‌داد که نیاستی اوضاع به گونه‌ای شود که «دون تر کسی عمیدی یابد و اسیلان و فاضلان محروم مانند [...] و تمیز از میان مردم برخیزد» (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۱۷۱).

۲.۴.۲. دین و دولت

بدلیسی که در «هشت بهشت» وجهه دینی حکومت عثمانی را برجسته نموده، در «قانون شاهنشاهی» نیز دین و دولت را بهم پیوند داده است. همزادی و توأمانی دین و دولت از مؤلفه‌های الگوی ملکداری ایرانی حداقل از دوره ساسانی بود. اردشیر بابکان معتقد بود که پادشاهی و دین به هم پیوسته و «دو برادر توأم‌اند» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۲) و تنسر نیز پادشاهی و دین را دو برادر همزاد (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ۵۳) بشمار می‌دانست. پس از ورود اسلام، خلفای اموی و عباسی نیز به تأسی از پادشاهان ایران، دین و دولت را توأمان به شمار آوردند و بدین طریق این آموزه پس از اسلام امتداد یافت. یارشاطر اعتقاد دارد که خلفای عباسی با ترکیب قدرت مذهبی و وظایف عرفی در حقیقت رویه‌ی پادشاهان ساسانی را امتداد بخشیدند (یارشاطر، ۱۳۸۱: ۲۶-۲۵). در اندرزنامه‌ها و منابع ادبی و تاریخی ایران بعد از اسلام نیز جستار پیوند دین و دولت به تکرار طرح شده است. خواجه نظام الملک به عنوان یک دیوانی (۱۳۸۴: ۷۰)، فردوسی شاعر (۱۳۸۶: ۱۲۲۸/۲)، غزالی فقیه و عارف (۱۳۵۱: ۱۰۶) و دوانی حکیم (نسخه خطی: برگ

۵۷: الف) همگی بر توأمانی و پیوند دین و دولت تأکید نموده‌اند. پیوستگی دین و دولت مؤلفه مهمی در مشروعیت بخشی به حکومت‌های ترک‌نژاد بود و از این روی بود که بدلیسی آن را مؤکد ساخته و سلاطین عثمانی به عنوان «مدافعان آیین محمدی» به لشکرکشی‌های خود صبغه جهادی و غزا بخشیده و برخی از آنها لقب غازی بر خود نهادند. بدلیسی نیز همچون سایر اندرزنامه‌نویسان، دین و دولت را توأمان بشمار دانست (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۶۹) و ضمن اینکه اندیشه‌های ایرانی و اسلامی در باب نظریه خلافت و سلطنت را اقتباس نمود، به مقتضیات پس از سقوط خلافت عباسی نیز التفات داشت. بنا بر دیدگاه بدلیسی معیار اصلی تمییز حسن و قبح، اعمال قوانین شریعت اسلام بود. بنابراین سلطان سلیم را به پیروی از سنت خلفای راشدین خوانده و برپایه اندیشه مهم کهن «الناس علی دین ملوکهم»، اهمال سلطان را در تعظیم احکام الهی جایز نمی‌دانست (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۶۵-۶۳).

سلاطین عثمانی از زمان حکومت سلیم اول داعیه خلافت جهان اسلام داشتند لکن فاقد بایستگی‌های خلیفگی بودند. بدلیسی در «قانون شاهنشاهی» در عین تأکید بر وجهه دینی حکومت عثمانی، به مقوله خلافت چندان التفات نداشته و عموماً برای سلیم عنوان «سلطان» را به کار برده است. بدلیسی کوشید چون شریعت‌نامه نویسان پیشین مسأله ضعف سلاطین ترک‌نژاد در علوم مذهبی و فقهی را با طرح مشاورت با علما رفع نماید. وی در این مورد به طریق شریعت‌نامه نویسانی چون ابن تیمیه و ابن جماعه رفته است. در اندیشه سیاسی اسلام، در عهد قدرت خلفای عباسی، خبرگی در احکام شرعی و فقهی از شروط خلافت بشمار بود. به‌گاه ضعف خلافت نیز ماوردی، اجتهاد را در زمره شروط خلافت می‌دانست (ماوردی، بی تا: ۱۱) لکن ابوالمعالی جوینی ضمن ذکر این الزام معتقد بود که هم‌نشینی با علمای مذهبی می‌تواند به افراد فاقد بایستگی اجتهاد دینی، مشروعیت ببخشد (جوینی، ۱۴۰۰ق: ۳۹۲). پس از سقوط خلافت عباسی، ممالیکی قدرت یافتند که آشنایی چندانی با علوم مذهبی نداشتند. بنابراین شریعت‌نامه‌نویسان ضمن تطوّر رویکرد خود، شرط خبرگی در علوم مذهبی را محذوف ساخته و مشاورت با علمای مذهبی را اندرز دادند. بدلیسی نیز به اقتضای اسلافش سلطان را به هم‌نشینی با «علمای ربّانی» فرا خواند (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۵). در شریعت‌نامه‌های پس از سقوط عباسیان مهمترین کارویژه مدعیان حکومت محافظت از مسلمانان و ثغور اسلامی قلمداد می‌شد. بدین روی بدلیسی نیز «سد ثغور دین و کف اذیت و ضرر عامه مسمین» را بر سلطان

واجب شمرده است (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۱۰۳). به نظر می‌رسد که پاره‌ای دیگر از اندرزهای دینی در قانون شاهنشاهی با اوضاع زمانه و دربار عثمانی پیوند دارد. احتمالاً عدم پایبندی ارکان حکومت و بویژه شخص سلطان به محرمات، نهی مؤکد آنها توسط بدلیسی را سبب شده است و به سبب ناکامی در این اندرزها، ضمن برشمردن مصادیق محرمات، توصیه کرده که در صورت انجام، در خفا به آنها مبادرت نمایند (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۹۰).

۲. ۴. ۳. دادگری

دادگری در اندیشه ادريس بدلیسی مقام برجسته‌ای داشت و می‌توان آن را محور اصلی کتاب «قانون شاهنشاهی» بشمار دانست. دادگری یکی از بایستگی‌های مکتسب حکومت مطلوب از منظر بدلیسی بود. دادگری از موارث مهم الگوی ملکداری ایرانی و محور سنت اندرزنامه‌نویسی بود. اردشیر بابکان به اسلافش در باب دادگری اندرز داد که: «شاه باید بسیار دادگر باشد زیرا همه‌ی نیکی‌ها در دادگری فراهم است» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۴). محور اصلی اندرزنامه‌های پس از اسلام نیز دادگری بود. بخش اصلی سیاست‌نامه به دادگری اختصاص یافته و محور اندیشه‌ی غزالی در نصیحت الملوک نیز دادگری بود که آن را مبرزترین مؤلفه تمییز حقانیت به حکومت دانسته است (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۵۰). بدلیسی آموزه‌های مربوط به دادگری را از منابع اندیشگی ایرانی وام گرفته است. وی می‌نویسد «قوم عالم ملک و ملکوت بر صفت عدالت است» (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۴۸). این عبارت مشابهت زیادی با نقل اخلاق ناصری دارد که: «قوم ملک به معدلت بود» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۳۰۴). بدلیسی نیز بر نهج اندرزنامه‌های ایرانی بعد از اسلام با تذکار احادیثی در باب عدالت از پیامبر (ص) که در اخلاق جلالی (دوانی، نسخه خطی، برگ ۶۳: ب) و نصیحت الملوک (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۵) نیز مسطور است و ضمن آکندن فقرات مربوط به دادگری، با آیات و احادیث که احتمالاً از نصیحت الملوک اقتباس شده‌اند، دادگری شاهان ایرانی را به‌عنوان سرنمون ذکر نمود. برخی پادشاهان ایران از سوی سایر اندرزنامه‌ها چون سیاست‌نامه و نصیحت الملوک نیز الگوی مطلوب دادگری معرفی شده‌اند. برخی عبارات و اندرزهای بدلیسی در باب دادگری مشابهت تام با سایر اندرزنامه‌ها دارد. انوشیروان عادل نقش برجسته‌ای در اندیشه سیاسی بدلیسی دارد و از او به‌عنوان الگوی مطلوب دادگری یاد کرده و حتی می‌نویسد با اینکه انوشیروان «آتش پرست» بود، بسبب عدالتش خداوند وی را از آتش جهنم محفوظ داشت (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۱۰۱). در سیاست‌نامه و نصیحت الملوک نیز پاره‌ای روایاتی که ادريس بدلیسی در باب

دادگری شاهان ایران و بویژه خسرو انوشیروان بیان کرده، وجود دارد و بنظر می‌رسد که بدلیسی بخش‌های مربوط به دادگری خسرو انوشیروان را از آن دو کتاب وام گرفته است.

بدلیسی مظالم دادن را از مصادیق دادگری برشمرده و بر آن تأکید نموده است. وی اعتقاد داشت که سلطان هر هفته دو روز را بایستی به مظالم دادن بنشیند و در موضعی مشرف و نمایان باشد که همه لشکریان و عامه مردم بتوانند او را ببینند (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۶۷-۶۸). مظالم دادن در الگوی ملکداری ایرانی و سنت اندرزنامه‌نویسی از مصادیق دادگری بشمار بود و این فقره نیز مأخوذ از اندرزنامه‌نویسان سلف بخصوص نظام الملک بود. نظام الملک بخش معظم کتابش را به دادگری اختصاص داده و یکی از فصول سیاست‌نامه را به مظالم دادن پادشاهان ایران باستان اختصاص داده است. وی نیز بر این اعتقاد بود که سلطان دو روز در هفته را بایستی در بدون واسطه به مظالم بنشیند (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۱۲).

۲.۴.۴. عمارت و آبادسازی

یکی از اندرزهای مهم ادریس بدلیسی به سلطان سلیم تکاپو در جهت عمران و آبادانی است که از الگوی ملکداری ایرانی اقتباس نمود. پادشاهان ایران باستان به عمارت و آبادسازی اشتهار داشتند و شهرها و بناهای بسیاری از ایشان برجای ماند. تنسر از عمارات اردشیر بابکان تمجید نموده (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ۹۳) و خسرو انوشیروان معتقد بود که حتی اگر صاحب زمینی بمیرد نباید آن زمین ویران شود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۴۵/۲-۱۱۴۶). در متون اندرزنامه‌ای ایرانی نیز تأکید زیادی بر عمارت و آبادانی گردیده است. خواجه نظام الملک آبادسازی قلمرو را یکی از وظایف سلطان بر می‌شمارد (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۶). غزالی نیز مؤکداً در باب آبادسازی اندرز داده و پادشاهان ایرانی را به- عنوان الگوی مطلوب در این زمینه معرفی نموده و می‌نویسد که در مُلک انوشیروان هیچ جای ویرانی نبود. همچنین در روایتی نقل نمود مبتنی بر این که خداوند به داوود نبی که ملوک عجم را «به جهت کیش آتش پرستی لعن و دشنام می‌نمود» وحی فرستاد و دستور فرمود که ملوک عجم را بدین سبب که عمارت دنیا کرده‌اند دشنام ندهد (غزالی، ۱۳۵۱: ۸۳-۱۰۰). بدلیسی نیز می‌نویسد سلطان ضمن عمارت و آبادانی و مراقبت از ولایت «رو ندارد که یک محل قابل عمارت عاطل ماند». وی سپس پادشاهان ایران را الگوی مطلوب دادگری بشمار دانسته و روایت وحی فرستادن به داوود مبنی بر

عدم دشنام به ملوک عجم (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۸۷) را با اقتباس از غزالی مطرح نموده است. همچنین به مراقبت از احوال بازرگانان توجه نموده و مبارزه با قطاع الطريق (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۸۸) را در جهت رونق تجارت خواستار می‌شود.

۲. ۵. سلوک با ارکان حکومت و رسوم شاهی

بدلیسی اصطلاحات و مفاهیم «اهل قلم» و «اهل شمشیر» و تفکیک ارکان حکومت به دیوانی و سپاهی را که از زمان تکوین سلسله‌های ترک‌نژاد رواج یافت، را بکار برده است که بنظر می‌رسد در این زمینه به اقتفای کتب اخلاق سیاسی و اخلاق ناصری (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۳۰۵) رفته باشد. یکی از تفاوت‌های بارز آرای بدلیسی با اندرزنامه‌های پیش از خود این است که توصیه می‌کند که سلطان دو وزیر داشته باشد یکی برای امور ملک و مال و دیگری برای سپاه (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۷). به نظر می‌رسد که این اندرز بر پایه تجارب عملی بدلیسی در دوره آق قویونلو مطرح شده که در برهه‌ای از دو وزیر بهره - گرفته می‌شد. در مورد سپاه نیز اندرزهای متعددی در «قانون شاهنشاهی» وجود دارد که از سلطان می‌خواهد که رزق سپاه را به موقع برساند و در آن هیچ تغییر و تقصیری روی ندهد (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۸). بدلیسی در مورد سپاهیان و جلب متابعت آنها با مال بنقل از حکما می‌نویسد: «لا سلطان آلا بالجیش و لا جیش آلا بالملک و لا ملک آلا بالرجال و لا رجال آلا بالمال» (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۶). عبارت ذکر شده توسط بدلیسی در واقع بازگویی یک عبارت کهن با اندکی حذف و تغییر است که در عهد اردشیر و نامه تنسر نیز بیان شده است. اردشیر بابکان نیز گفته بود: «نیرو جز با سپاه پدید نیاید و سپاه جز با مال و مال جز با آبادانی و هیچ آبادانی جز به دادگری و نیکو راهبری پدیدار نگردد» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۱۱۲). غزالی نیز آن مفهوم را بدین شکل ترسیم نموده است: «دین بیادشاهی و پادشاهی به بسپاه و سپاه به مال و مال بآبادانی و آبادانی به دادگری» استوار است (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۰۰).

اندرز دیگر بدلیسی در «قانون شاهنشاهی» نهی مشاورت با زنان و ممانعت از مداخله ایشان در امور حکومتی بود. وی ضمن ذکر احادیث و روایاتی در باب امتناع از مشاوره با اهل ستر، می‌نویسد که سلاطین خردمند «بغیر از زمان عشرت با زنان صحبت ندارند و در مشاورات، ایشان را جهت امور دین و دنیا معتمد نشمارند» (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۵). بدلیسی با تکرار مواضع خود در منع دخالت زنان در امور حکومتی (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۹۳) دیدگاه‌های خود مورد عدم مداخله زنان در حکومت مؤکد می‌سازد. بنظر می‌رسد بخش معاندت با مباشرت نسوان در امر حکومت مأخوذ از سیاست‌نامه باشد. خواجه نظام الملک که از مداخله ترکان خاتون در امور حکومت ناخرسند بود و پاره‌ای دیدگاه‌ها و آرای ناسازگار

در امور حکومتی از جمله تعیین جانشین با وی داشت و از عداوت وی نسبت به خود مستحضر بود، اندرزهایی در باب عدم دخالت زنان در امور حکومتی به ملک‌شاه ارائه نمود. خواجه نظام الملک یک فصل از سیاست‌نامه را به «اهل ستر» و ممانعت از مداخله آنها در امور حکومتی اختصاص داده و در این مورد روایات و احادیثی نیز ذکر کرده که بدلیسی پاره‌ای از آیات و روایات نظام الملک را مورد اقتباس قرار داده است.

پی‌جویی اخبار و سوانح افکار پادشاهان سلف را بدلیسی به سلطان سفارش نمود. وی سلطان سلیم را به جستار راه شاهان سلف و تتبع احوال خلفا و سلاطین پیشین فرا خواند و ضرورت استقرای آثار و اخبار سلاطین سلف و پیروی از آنها (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۱۶ و ۳۴) را یادآوری نمود. یکی از رسوم شاهی و محتوای اندرزنامه‌های پیش از «قانون شاهنشاهی»، فراخواندن پادشاهان و سلاطین عصر به تفحص احوال شاهان سلف بود که بدلیسی این اندیشه را از آنها اقتباس نمود. انوشیروان «با همه نیکوسیرتی کتب متقدمان فروخواندی و حکایتهای ایشان درخواستی و بر سیرت ایشان رفتی» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۱۲). خلفای اسلامی نیز توجه زیادی به پی‌جویی سوانح پادشاهان ایران پیش از اسلام داشتند. در اندرزنامه‌ها نیز در این باب تذکراهایی وجود دارد. از جمله غزالی به سلطان سنجر اندرز داد که: «پادشاه چنان باید که بر نهاد آن پادشاهان رود که پیش از او بوده‌اند به نیکوکرداری؛ و پندنامه‌های ایشان برخواند، که ایشان را زندگانی بسیار بوده است و تجربتهای بسیار افتاده است و نیک از بد بدر آورده‌اند» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۱۲).

بخشی از کتاب «قانون شاهنشاهی» مربوط به رسومی جهت تزاید هیبت و جلال سلطان عثمانی است. بدلیسی ذیل این رسوم اندرز می‌دهد که سلطان خود را در نظر عوام الناس زیاد عرضه ننماید و در پیش دوست و دشمن با «هیأت هیبت و لباس جبروت و حشمت» ظاهر شود (بدلیسی، ۱۳۸۷: ۷۲-۷۴). هیبت شاه در الگوی ملکداری ایرانی اهمیت وافر داشت و بنظر می‌رسد که بدلیسی اندرزهای خود در باب هیبت سلطان را از اندیشه سیاسی ایرانی اقتباس نموده است. در دربار پادشاهان ایران رسومی وجود داشت جهت تزاید هیبت پادشاه که توسط خلفای عرب نیز مورد اقتباس قرار گرفت و در آثار تاریخی و اندیشگی مسلمانان بازتاب یافت. پادشاهان ساسانی با شکوه و هیبت در میان همگان ظاهر شده و میان خود و ندما پرده‌ای می‌آویختند. جمال و جلال شاهان ساسانی شکوه و عظمتی عالی داشت (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۵۲۵). خلفای عرب نیز به تأسی از ساسانیان از ندیمان کناره جستند. سفاح با توصیه اسید بن عبدالله از یاران

ابومسلم از چشم ندیمان بدور نشست و منصور نیز میان خود و ندیمان پرده‌ای آویخت (جاحظ؛ ۱۳۲۸: ۴۵-۴۴). فرمان‌روایان ایرانی بعد از اسلام نیز به همین سیاق عمل نمودند و در اندرزنامه‌ها نیز چنین مطالبی مذکور است و بدلیسی تحت تأثیر آنها قرار داشته است.

۳. نتیجه

بر پایه آنچه بیان شد ادريس بدلیسی به‌گاه خدمت در عثمانی، میراث ایرانی در باب حکمرانی را در خاطر داشت که ثمرهٔ فعالیت وی در قامت یک دیوانسالار و آشنایی با سنت اندرزنامه‌نویسی ایرانی بود. اگرچه در «قانون شاهنشاهی» برخی تأثیرات شریعت نامه‌نویسی مشهود است و به سیاق کتب اخلاق سیاسی تدوین و از آیات و روایات انباشته شده، لکن محتوای آن بر محور الگوی ملکداری ایرانی سامان یافته و بدلیسی با نوشتن آن، سنت اندرزنامه‌نویسی ایرانی را در عثمانی امتداد بخشیده است. گفتمان حاکم بر «قانون شاهنشاهی» متأثر از اندرزنامه‌های سلف بود و بدلیسی به لحاظ نظری از آنان فراتر رفت. پاره‌ای ناهمسانی‌ها میان «قانون شاهنشاهی» و سایر اندرزنامه‌ها متأثر از ثقل قلم بدلیسی، تأثیرپذیری از کتب اخلاق سیاسی و شریعت‌نامه‌ها و سوانح زمان خدمت بدلیسی در عثمانی بود. بدلیسی پاره‌ای مواهب وهبی را وجه ممیز سلاطین با دیگران قرار داده و در بخش اخلاق مکتسب در پی ارائه الگوی مطلوب حکومت به سلطان وقت، به اقتفای خواجه نظام الملک و غزالی رفته و مؤلفه‌های الگوی ملکداری ایرانی را ترسیم نموده است. از این روی وی نیز چون سایر اندرزنامه‌نویسان، دادگری را محور اندرزهای خود قرار داده و پادشاهان ایران باستان را به‌عنوان الگوی مطلوب حکومت نمایاند. از سوی دیگر بدلیسی چون سایر اندرزنامه‌ها دین و دولت را به یکدیگر پیوند داد. وی مانند سایر اندرزنامه‌هایی که در زمان حکومت‌های ترک‌نژاد تدوین شده‌اند، بر وجههٔ دینی حکومت تأکید نمود تا از آن به‌عنوان مؤلفهٔ مشروعیت-بخش بهره گیرد.

منابع

- اوستا، گزارش جلیل دوستخواه، تهران، مروارید، ۱۳۸۷.
 بایراقدار، محمدهد، ئیدریس بدلیسی، ترجمه شکور مستهفا، ئاراس، ۲۰۰۹.
 بدلیسی، ادريس، قانون شاهنشاهی، تصحیح عبدالله مسعودی آرانی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
 بدلیسی، ادريس، (نسخه خطی)، هشت بهشت، کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ثبت ۸۵۸۷۰.
 بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین، شرف‌نامه، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.

- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۳۷۱.
- پارسادوست، منوچهر، شاه طهماسب اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- پاکزاد، مهری، «در شناخت هشت بهشت ادريس بدلیسی»، نشریه ادبیات فارسی، شماره ۲۹، بهار، صص ۱۵۶-۱۸۹، ۱۳۹۰.
- پاکزاد، مهری، «عناصر فرهنگ ایرانی در هشت بهشت ادريس بدلیسی»، نشریه ادبیات فارسی، شماره ۲۱، صص ۱۴۹-۱۷۶، ۱۳۹۲.
- پاکزاد، مهری، (۱۳۹۸)، «بدلیسی و تاریخ او، بمناسبت تصحیح و انتشار تاریخ هشت بهشت»، نشریه رشد آموزش تاریخ، شماره ۷۱، بهار، صص ۶۲-۶۶.
- پاکزاد، مهری، «ادريس بدلیسی، هشت بهشت و دیگر آثار او»، پژوهشنامه ادب حماسی، شماره، پاییز و زمستان، صص ۶۸-۹۴، ۱۳۸۹.
- ثعالبی، غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸.
- جاحظ، ابوعثمان، (۱)، التاج، ترجمه حبیب الله نوبخت، تهران، تابان، ۱۳۲۸.
- جوینی، ابوالمعالی، غیاث الامم و التیای الظلم، قطر: چاپ عبدالعظیم الدیب، ۱۴۰۰.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتاب و الفنون، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- دوانی، جلال الدین، (نسخه خطی)، اخلاق جلالی، کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ثبت ۶۴۸۰۲.
- ریاحی، محمد امین، (۱)، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۹.
- سید حسین زاده، هدی، «ادريس بدلیسی و آثارش»، نشریه مطالعات آسیای صغیر، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۱۸۲-۱۶۳، ۱۳۹۵.
- سیفی، فهیمه، «یک سند تاریخی؛ ناه ادريس بدلیسی به سلطان بایزید دوم»، نشریه مطالعات آسیای صغیر، شماره ۶، زمستان، صص ۱۱۵-۱۲۶، ۱۳۹۷.
- طباطبایی، سیدجواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۸۳.
- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، قابوس نامه، با مقدمه و حواشی، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۲.
- غزالی، محمد، نصیحت الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، تهران، هرمس، ۱۳۸۶.
- قزوینی حایری، یاسر، «گفتمان مشروعیت در هشت بهشت ادريس بدلیسی»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۵، صص ۱۰۷-۱۲۸، ۱۳۸۹.
- قلقشندی، احمد بن علی، صبح الاعشاء فی صناعة النشاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- کارنامه اردشیر بابکان، باهتمام محمد جواد مشکور، تهران، کتابفروشی و چاپخانه دانش، ۱۳۳۹.
- کرون، پاتریشیا، تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، ترجمه مسعود جعفری، تهران، سخن، ۱۳۸۹.
- کرستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- کندی ادی، سموئیل، آیین شهریار در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.

- لازاریف و دیگران، تاریخ کردستان، ترجمه منصور صدقی و کامران امین آوه، کلن، فروغ، ۱۳۸۶.
- لوکونین، و.گ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ماوردی، علی بن محمد، احکام السلطانیة، قاهره: دارالحدیث، بی تا.
- محمد سعدالدین، تاج التواریخ، استانبول، بی نا، ۱۲۸۰.
- مسعودی آرانى، عبدالله (مصحح)، پیشگفتار، در کتاب قانون شاهنشاهی ادريس بدلیسی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
- مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- مک داول، دیوید، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، پانیز، ۱۳۸۳.
- نامه تنسر به گشنسب، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.
- نسوی، محمد بن احمد، سیرت جلال الدین، به کوشش خطیب رهبر، تهران، نشر سعدی، ۱۳۲۴.
- نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی-علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶.
- نظام الملک طوسی، سیاست نامه، به کوشش جعفر شعار، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۸۴.
- هامر پورگشتال، یوزف فون، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۷.
- یاحقی اوزون چارشلی، اسماعیل، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، تهران، کیهان، ۱۳۶۹.
- یارشاطر، احسان، حضور ایران در جهان اسلام، در کتاب حضور ایران در جهان اسلام نوشته یارشاطر و دیگران، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، مروارید، ۱۳۸۱.
- Dimitriadu, A, Hest Behest of Idris Bidllisi, university of Edinburgh, 2001.
- Sariyannis, Marino, A History of Ottoman political thought up to the early Nineteenth century, Leiden-Boston: Brill, 2019.
- Torhan Sardar, Idris-I Bitlisi and Hest Behisht, Ataturk universi sosyal Bilimler Enstitusu Dergisi Nisan, 20(2), pp 515-493, 2016.
- Torhan Sardar, Mevlana Hakimuddin idris-I Bitlisi, Istanbul: Otuken, 2018.

Table of Contents

Comparison of the Convergence of Rulers' Traits from Aboutaleb Fenderski's Perspective with The Ideal king's Competencies from Wolfgang Knauth / Yaqub Tabesh	1
Legal Claims and Lawsuits of the People of Tehran in the Early Years of Constitutional Period A Case Study: Legal Claims / Hassan Zandieyh and Hamideh Shahidi	25
Reflections on the Three Elements of History in Bastani Parizi View (Time,Place, Agentes) / Fakhri Zangiabadi and Ali Nazemianfard	43
The Territory of Hayat Davoud and the Role of its Landlords During Political and Economic Events of the North Side of the Persian Gulf in Qajar and Pahlavi Era Hossein Abdollahpor and Habibollah Saeedinia	67
The Impact of Soviet Economic Pressure on Road Construction Policies in Reza Shah's Period: Case Study of Tabriz-Rawanduz Road to Iskenderun / Shahram Gholami	99
Reflection of the Iranian Governmental Model in "Imperial Law"(Qanoon-e-Shahanshahi) by Idris Bitlisi Mohsen Morsalpour	121



Historical Sciences Studies
Scientific-Research Journal of University of Tehran,
Department of History

Print ISSN: 2251-9254

Online ISSN: 2676-3370

Vol.13, No.4, Serial No.28 - Winter 2022

License Holder Publisher: Faculty of Literature and Humanities

Managing Director: Gholam Hosein Karimi Dustan (Professor in University of Tehran)

Editor-in-chief: Rasoul Jafarian (Professor in University of Tehran)

Editorial Board

Ehsan Eshraqi

Professor, University of Tehran, Iran

Abdolrasoul Kheir Andish

Professor, University of Shiraz, Iran

Mansoor Sefatgol

Professor, University of Tehran, Iran

Nobuaki Kondo

Professor, Tokyo University of Foreign
Studies, Japan

Jose Francisco Cutillas Ferrer

Professor, University of Alicante, Spain

Robert Gleave

Professor, University of Exeter, UK

Mohammad Bagher Vosoughi

Professor, University of Tehran, Iran

Edmund Herzig

Professor, Oxford University, UK

Farajolah Ahmadi

Associate Professor, University of Tehran, Iran

Hasan Hazrati

Associate Professor, University of Tehran, Iran

Kazuo Morimoto

Associate Professor, University of Tokyo, Japan

Sohrab Yazdani

Associate Professor, Kharazmi University, Iran

Executive Director: Moharam Bastani

Expert: Mahdi Gholamnezhad

English editor: Saeed Keshavarz Afshar

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University,
Enqelab Avn, Tehran, Iran.

E-mail: Jhss@ut.ac.ir Phone: 021-66973280 Price: 10.000 T

Rank granted: No. 3/11/60350 **Date:** 2011-07-20

All rights reserved for the Faculty of Literature and Humanities of University of Tehran

Indexed at: www.sid.ir

Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory

Indexed at: <https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies>

Historical Sciences Studies

28

Bulletin of Department of History

ISSN

2251-9254

2676-3370

Vol.13, No.4, Serial No.28 -Winter 2022

- **Comparison of the Convergence of Rulers' Traits from Aboutaleb Fenderski's Perspective with The Ideal king's Competencies from Wolfgang Knauth / Yaqub Tabesh** 1
- **Legal Claims and Lawsuits of the People of Tehran in the Early Years of Constitutional Period A Case Study: Legal Claims / Hassan Zandieyh and Hamideh Shahidi** 25
- **Reflections on the Three Elements of History in Bastani Parizi View (Time,Place, Agentes)** 43
Fakhri Zangiabadi and Ali Nazemianfard
- **The Territory of Hayat Davoud and the Role of its Landlords During Political and Economic Events of the North Side of the Persian Gulf in Qajar and Pahlavi Era / Hossein Abdollahpor and Habibollah Saeedinia** 67
- **The Impact of Soviet Economic Pressure on Road Construction Policies in Reza Shah's Period: Case Study of Tabriz-Rawanduz Road to Iskenderun / Shahram Gholami** 99
- **Reflection of the Iranian Governmental Model in "Imperial Law"(Qanoon-e-Shahanshahi) by Idris Bitlisi** 121
Mohsen Morsalpour

